

نقش تشیع در فرهنگ و تمدن افغانستان از صفویه تا دوره معاصر (خروج شوروی)

پایان نامه کارشناسی ارشد رشته تاریخ

به قلم: عبدالقیوم آیتی

۱۳۸۶ خورشیدی

طرح تحقیق (پیشگفتار)

فصل اول: مفاهیم و کلیات

گفتار اول: مفاهیم

۱. نقش

۲. تشیع و شیعه

۳. فرهنگ

۴. تمدن

گفتار دوم: افغانستان

۱. پیشینه تاریخی سرزمین افغانستان

۲. موقعیت جغرافیایی افغانستان

۳. بافت جمعیتی افغانستان

۴. ساختار مذهبی در جامعه افغانستان

گفتار سوم: اسلام و تشیع در افغانستان

الف) ورود اسلام به سرزمین افغانستان

ب) پیدایش تشیع در افغانستان

ج) عوامل گسترش تشیع در افغانستان

د) جغرافیای انسانی تشیع در افغانستان

فصل دوم: تأثیر شیعیان در فرهنگ و تمدن افغانستان از قرن دهم هجری تا دوره معاصر

گفتار اول: علوم و معارف

الف) از آغاز قرن دهم تا پایان قرن سیزدهم هجری

ب) از آغاز قرن چهاردهم هجری به بعد

گفتار دوم: هنر و معماری

الف) هنر

ب) معماری

گفتار سوم: آداب و رسوم

۱. جشن‌ها و شادی‌ها

۲. ازدواج

۳. بازی‌ها و سرگرمی‌ها

۴. مراسم عزاداریها

۵. نوع لباس

گفتار چهارم: اقتصاد و درآمد

۱- کشاورزی (زراعت)

۲- دامداری (مالداری)

۳- تجارت

گفتار پنجم: حکومت و سیاست

الف) سیاست دولت‌های مرکزی در قبال شیعیان

ب) نقش شیعیان در حکومت‌های مرکزی افغانستان

ج) مشارکت تشیع در نهضت‌های آزادی‌بخش

د) سازمان‌های سیاسی شیعیان

فصل سوم: نهادهای اجتماعی و مدنی شیعیان (از جنبش مشروطه تا خروج شوروی)

گفتار اول: تعلیم و تربیت

۱. نهادهای تعلیم و تربیت شیعیان

الف) مکتب خانه

۲- نحوه اداره مکتب خانه

ب) مدارس علوم دینی

ج) مدارس دولتی

۲. مشارکت تشیع در رشد تعلیم و تربیت

گفتار دوم: روحانیت و سازمان آن

۱. سازمان روحانیت

اهداف و کارکردهای روحانیت

گفتار سوم: نهاد داوری

الف) سیستم داوری حکومتی

ب) سیستم داوری محلی

جمع بندی و نتیجه گیری نهایی

طرح تحقیق پیشگفتار

۱. بیان مسأله:

نقش شیعیان افغانستان یکی از مؤلفه‌های مهم و تأثیرگذار در فرهنگ و تمدن این کشور به شما می‌آیند. از این رو به تأثیرات آنها در حوزه‌های علمی، اجتماعی و سیاسی در این نوشتار تحت عنوان: «نقش تشیع در فرهنگ و تمدن افغانستان از قرن دهم تا دوره معاصر (خروج شوروی)، مورد بررسی قرار گرفته است. از آنجا که افغانستان یکی از مهمترین کشورهای اسلامی است و از نظر موقعیت جغرافیایی جایگاه ممتازی را در منطقه دارد و دارای تمدن کهن و باستانی است. در این میان شیعیان در تمدن سازی کشور در زمینه‌های فرهنگی و تمدنی به نقش آفرینی پرداخته‌اند و در برخی از این حوزه‌ها پیشگام بوده‌اند. از این رو نگارنده در صدد اثبات گوشه‌هایی از تأثیرات آنها بر آمده است.

با توجه به اهمیت موضوع که نقش شیعیان افغانستان در فرهنگ و تمدن این کشور دارند، مطالبی در مورد تشیع در حوزه‌های فرهنگ و تمدن از منابع معتبر و متعدد گردآوری گردیده تا در راستای اعتلای فرهنگ غنی شیعه و نقش و جایگاه آن در غنی سازی فرهنگ و تمدن اسلامی گام‌های هرچند کوچک‌تر برداشته شده باشد.

۲. پرسشهای تحقیق:

الف) سؤال اصلی

تشیع در فرهنگ و تمدن افغانستان از قرن دهم تا خروج شوروی چه نقشی داشته و در چه حوزه‌هایی تأثیرگذارتر بوده است؟

ب) سؤالات فرعی

- ۱- پیدایش اسلام، تشیع و عوامل گسترش آن در افغانستان به چه شکل بوده است؟
- ۲- تأثیر شیعیان در فرهنگ و تمدن افغانستان از قرن دهم هجری تا دوره معاصر چگونه است؟
- ۳- نهادهای اجتماعی و مدنی شیعیان در افغانستان از جنبش مشروطه تا خروج شوروی چگونه می‌باشد؟

۳. پیشینه تحقیق:

با جستجوی‌های به عمل آمده نوشته‌ای تحت عنوان «نقش تشیع در فرهنگ و تمدن افغانستان از دوره صفویه تا دوره معاصر (خروج شوروی)»، دیده نشده است، ولی در لابلای منابع تاریخ عمومی و کتابهایی که در مورد افغانستان به نشر رسیده، مطالب پراکنده و در عین حال ارزنده‌ای وجود دارند که این پژوهش از آنها بهره گرفته است.

معرفی منابع: در این نوشتار از منابع و مآخذ فراوان استفاده شده که در نگاهی کلی به چند دسته قابل طبقه بندی است:

الف) تاریخ عمومی: برای این پژوهش مطالبی که به صورت پراکنده در منابع تاریخی مانند: فتوح البلدان بلاذری، الفتوح ابن اعثم کوفی، تاریخ طبری (الامم و الملوک) و تاریخ ابن اثیر، تاریخ روضه الصفا، مروج الذهب مسعودی، تاریخ گردیزی، طبقات ناصری و... وجود دارد که در بخش ورود اسلام، مورد استفاده قرار گرفته است و نیز در این منابع، از جمله در طبقات ناصری، در مورد ورود تشیع به افغانستان مورد توجه قرار گرفته است.

ب) کتب جغرافیایی: از این گونه منابع برای تعیین شهرهای افغانستان که قدیم از قلمرو و بخش از خراسان بوده‌اند استفاده شده از جمله از جغرافیای سرزمین‌های خلافت شرقی (گی. لسترنج)، تاریخنامه هرات سیف هروی و المسالك والممالک ابن خردادبه و... در باره وضعیت جغرافیایی افغانستان و اوضاع طبیعی از قبیل آب و هوا و... استفاده شده است.

ج) منابع رجالی و انساب: دسته سوم از منابع این تحقیق کتابهای همچون: اختیار معرفة الرجال، معروف به رجال کشی که شیخ طوسی (ره) آن را تصحیح و تلخیص کرده، و تنقیح المقال مامقانی و... می‌باشند که در آنها، اسامی بسیاری از راویان حدیث و اصحاب و یاران امامان معصوم (علیهم السلام) ذکر شده است و در این پژوهش در برخی موارد از آنها استفاده شده است. همچنین از کتابهای المجدی فی انساب الطالبین عمری و جامع الانساب و الاشراف احمد بلاذری در این زمینه نیز استفاده شده است.

د) تاریخ عمومی افغانستان و دانشنامه‌های ادبی: برای تکمیل و تدوین این پژوهش از کتب تاریخ عمومی افغانستان همانند: سراج التواریخ ملافیض محمد کاتب، تاریخ ملی هزاره تیمورخانوف (دانشمند روسی)، تاریخ تشیع در افغانستان و پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها حاج کاظم یزدانی، مشاهیر تشیع در افغانستان از آثار عبدالمجید ناصری و شیعیان افغانستان محمد عزیز بختیاری، و همچنین از برخی دانشنامه‌ها در قسمت ادبا و شعرای سرزمین افغانستان، چون: دانشنامه ادب فارسی در افغانستان، به اهتمام حسن انوشه، و دایرة المعارف آریانا و... مورد استفاده قرار گرفته است.

از آنجا که این موضوع جدید بوده و مدارک و مآخذ لازم در این زمینه کم و نیز بضاعت نگارنده اندک بوده، این رساله با کاستی‌های فراوانی همراه می‌باشد. امید است که خواننده گرامی با دیده‌ای انتقادی آن را نگریسته و ما را با پیشنهادات و انتقادات سازنده در کامل‌تر و بهتر شدن آن یاری رسانند.

۴. ضرورت و اهداف تحقیق:

تدوین موضوعی که بتواند نقش شیعه را در فرهنگ و تمدن سازی اسلامی افغانستان برجسته نماید، ضرورت دارد که از سوی دلسوزان به فرهنگ و تمدن غنی تشیع گام‌های جدی‌تری برداشته شود. با تدوین این رساله می‌توان خالی‌گاه پیش آمده را تا حدودی جبران کرد و دستاوردهایی از قبیل احیاء هویت شیعیان و بیان جایگاه و منزلت آنها در فرهنگ و تمدن افغانستان را برای آنها بر شمرد.

در این پژوهش تلاش خواهد شد که:

۱- در واقع هدف این رساله بررسی نقش شیعه در تمدن افغانستان خواهد بود؛

۲- نشان دادن تأثیر اندیشه و باورهای شیعی در فرهنگ حاکم بر افغانستان از قرن دهم هجری و پس از آن می‌باشد.

۵. فرضیه‌ها:

شیعیان در توسعه و تعمیق فرهنگ و تمدن اسلامی در افغانستان نقش نسبتاً برجسته‌ای داشته‌اند و آنها در برخی از حوزه‌های فرهنگ و تمدن، یعنی؛ در زمینه‌های علمی مانند تاریخ نویسی و ادبیات (شعر) و در زمینه‌های سیاسی و اجتماعی مانند راه اندازی قیام‌های آزادی بخش شیعیان پیشرو و پیشگام و در زمینه ایجاد ابنیه تاریخی و مذهبی و... بنیانگذار بوده‌اند.

۶. نوآوری:

نوآوری این رساله به چند جهت است:

۱- به لحاظ موضوع و ساختار است، زیرا تحت این عنوان تا کنون یک مقاله‌ی چند صفحه‌ای هم منتشر نشده است. از این رو، موضوع پایان نامه بکر و جدید است؛

۲- این نوشتار دارای ساختار و چارچوبه مستحکم و دقیق است؛

۳- استفاده از ابزارهای نوین پژوهشی مثل: نقشه‌های جغرافیایی، جداول و تصاویر که در این رساله به کار گرفته شده است؛

۴- بهره‌مندی از منابع مهم، معتبر و متعدد در این پایان نامه، جهت تکمیل این رساله استفاده شده است.

۷. روش انجام پژوهش:

با التفات به موضوع و محتوای پایان نامه که علمی و تاریخی است، از دو روش نقلی و تحلیلی بهره‌گیری شده است و از روش تجزیه و تحلیل در حد توان نگارنده از آن بهره خواهد برد. از منابع مکتوب به روش کتابخانه‌ای به صورت تهیه فیش تحقیقاتی، اطلاعات تاریخی گردآوری شده است.

۸. قلمرو تحقیق (زمانی، مکانی و موضوعی):

قلمرو زمانی این رساله از قرن دهم تا دوره معاصر (خروج شوروی) را شامل می‌شود. از نظر قلمرو مکانی شامل موقعیت جغرافیایی (خراسان کهن) بخشی از آن افغانستان امروزی مد نظر است. از لحاظ قلمرو موضوعی شامل «نقش تشیع در فرهنگ و تمدن افغانستان» است.

۹. ساماندهی تحقیق:

در این نوشتار نقش تشیع در فرهنگ و تمدن از قرن دهم هجری تا دوره معاصر (خروج شوروی)، در ضمن چکیده و مقدمه و چند فصل سامان می‌یابد. در مقدمه طرح تحقیق مطرح می‌شود و در فصل نخست به مفاهیم و کلیات پرداخته می‌شود. در فصل دوم تأثیر شیعیان در فرهنگ و تمدن افغانستان از قرن دهم هجری تا دوره معاصر مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. در فصل سوم به نهادهای اجتماعی و مدنی شیعیان از جنبش مشروطه خواهی تا خروج شوروی، مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد و در پایان نتیجه‌گیری نهایی است که به دستاوردهای این رساله می‌پردازد.

۱۰. واژه‌های کلیدی:

شیعیان، افغانستان، اسلام، هزاره‌جات، فرهنگ، تمدن، تشیع، خراسان، نقش.

فصل اول

مفاهیم و کلیات

در این فصل به بیان مفاهیم و مباحث مقدماتی رساله پرداخته می‌شود، در آغاز به بررسی واژگانی چون: نقش، تشیع و شیعه، فرهنگ و تمدن و پس از آن به پیشینه تاریخی، موقعیت جغرافیایی و آرایش قومی و مذهبی در افغانستان مورد پژوهش قرار گرفته است. سرانجام در این فصل به چگونگی ورود آیین اسلام و مذهب تشیع، رشد و گسترش آن در کشور تدوین گردیده است.

گفتار اول: مفاهیم:

۱. نقش: [1]

نقش در کتابهای لغت چنین تعریف شده است: «رنگ آمیزی کردن، شکل و صورت کسی را کشیدن و نیز به معنی اثری که روی زمین یا چیزی باقی مانده باشد، شکل و صورتی که روی چیزی کشیده باشند، نقوش جمع. نقش بند: نقاش، کسی که صورتی را بر چیزی نقش کند.» [2] در اصطلاح به ویژه جامعه شناسی برای آن معنای دیگری آورده‌اند که به فراخور این نوشتار اشاره‌ای به آن می‌کنیم:

کار دلیر [3] می‌گوید: «نقشها اجزاء لاینفک عناصر فرهنگی فردند و... این مفهوم مجموعه کلی الگوهای فرهنگی پیوسته با پایگاهی خاص را می‌رساند، پس شامل طرز تلقی‌ها، ارزشها و رفتارهایی می‌شود که جامعه بر هر یک یا تمامی افرادی که این پایگاه را احراز نموده‌اند، تفویض می‌دارد.» [4]

نقش اجتماعی [5] شامل رفتار، کردار و یا کار و وظیفه‌ای است که یک شخص در داخل یک گروه به عهده می‌گیرد. نقش را هم، به عنوان نوع رفتار اجتماعی یک فرد که بر طبق الگوهای کلی اجتماعی و فرهنگی صورت می‌گیرد و هم همچون نحوه‌ی پاسخ به انتظار دیگران، تعریف می‌کنند. بنابراین، برای یک فرد، نقش اجتماعی تنسيق تعدادی از مدل‌های رفتاری است که در تعامل با یکدیگر و بر محور یک کار اجتماعی گرد می‌آیند.

لیتن [6] نقش را همچون: «مجموع مدل‌های فرهنگی مرتبط با یک پایگاه معین و در نتیجه در بر گیرنده طرز تلقی‌ها، ارزشها و رفتارهایی که جامعه برای یک فرد و یا تمامی افرادی که پایگاهی را احراز کرده‌اند» تعریف می‌کند. نقش جنبه‌ی عاطفی و پویایی یک پایگاه است، چه مظهر رفتاری آشکار است. [7]

بر اساس تعاریف آمده از نقش، می‌توان چنین نتیجه گرفت که نقش میزان تأثیر مثبت یک فرد در اجتماع و یا تأثیر جامعه در جامعه دیگر می‌باشد، به عبارت دیگر: نقش، همان طرز تلقی‌ها، ارزشها، رفتار و کارکردهای افراد یک جامعه را شامل می‌شود که در دیگر جوامع صورت پذیرفته است.

۲. تشیع و شیعه:

«تشیع» در لغت عبارت است از پیروی کردن، یاری نمودن و ولایت داشتن. [8] و در اصطلاح برخاسته از نگرشی است که امامت را منصبی الهی می‌داند و معتقد است که امام از طریق نص [9] و از جانب خداوند منصوب و به تصریح پیامبر اسلام (ص) معرفی می‌گردد.

کلمه «شیعه» در لغت عرب به پیروان و یاری دهندگان شخصی اطلاق شده است. صاحب قاموس، [10] جوهری، [11] راغب اصفهانی، [12] فیومی، [13] ابن منظور، [14] ابن خلدون [15] و... همین معنا را متذکر شده‌اند. این کلمه در قرآن کریم نیز به همین معنی اطلاق شده است. علامه طباطبایی (ره) در ذیل آیه کریمه ﴿وَأَنَّ مِنْ شِيعَةِ إِبْرَاهِيمَ﴾ (صافات آیه ۸۳) می‌فرماید: از ظاهر سیاق آیه بر می‌آید که ضمیر (شیعه) به حضرت نوح (ع) بر می‌گردد و معنایش این است که حضرت ابراهیم (ع) یکی از شیعیان حضرت نوح (ع) بوده چون موافق دین او یعنی توحید بود. [16]

شیخ مفید می‌فرماید: لفظ شیعه در اصطلاح به کسانی اطلاق می‌گردد که به امامت و خلافت بلافضل امیر مؤمنان علی بن ابی‌طالب (ع) معتقدند و بر این عقیده‌اند که امامت آن بزرگوار از طریق نص جلی یا خفی ثابت شده و امامت حق او و فرزندان او است. [17] شیعه خود به فرقه‌هایی تقسیم می‌شود چنان که بغدادی در تاریخ مذاهب اسلام [18] و محقق طوسی در قواعد العقاید [19] فرق اصلی شیعه را سه فرقه‌ی: زیدیه، کیسانیه و امامیه دانسته‌اند، اما علامه طباطبایی آنها را زیدیه، اسماعیلیه و اثنا عشریه می‌داند. [20]

لازم به ذکر است که در سرزمین افغانستان از فرق اصلی شیعه تنها امامیه و اسماعیلیه وجود دارد و مراد در این رساله شیعیان امامی (اثنا عشری) هستند.

۳. فرهنگ: [21]

در وادی واژه شناسی، بسیاری از واژه‌های کلیدی که هر کدام درهای فراوان دیگری را می‌گشاید، دچار نوسان در تعریف و تشریح‌اند. آزادی، استقلال، مدیریت، تکنولوژی، حقوق و سیاست واژه‌هایی از این قبیل‌اند که به بررسی‌های عمیق و عالمانه نیاز دارند. «فرهنگ از آن جمله و یا یکی از پر دغدغه‌ترین واژه‌هایی است که در عین کوتاهی، معانی متفاوت و بسیار گسترده‌ای برای آن گزارش شده ولی تا کنون تعریف اجماعی، برای آن بدست نیامده است.» [22]

واژه «فرهنگ» در زبان فارسی با مفهوم «Culture» در زبان انگلیسی و فرانسه شباهت نزدیک دارد. (Culture) از فعل لاتینی «Culere» به معنای «پروراندن» گرفته شده است. [23] این واژه در لغت نامه علامه دهخدا چنین آمده است:

«فرهنگ» در فارسی از «فر» و «هنگ» ترکیب یافته است. «فر» پیشوند است، به معنای جلو، پیش، بالا. و «هنگ» از ریشه اوستایی است به معنای کشیدن، بنابراین فرهنگ، یعنی: بالا کشیدن و اعتلا بخشیدن است. [24]

در «دایرة المعارف فارسی» آمده است: «مفهوم فرهنگ چندان سودمند بوده است که آن را توسعه داده در سایر علوم اجتماعی و ادبیات و علوم زیستی نیز به کار می‌برند. از آغاز پیدایش نوع بشر، فرهنگ مایه‌ی تمایز انسان از گروه‌های حیوانی بوده است، آداب و عادات و اندیشه‌ها و اوضاعی که گروهی در آن شرکت دارند، از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یابند و این انتقال، بیش از آن که از راه وراثت باشد، از راه آموختن است، پیروی از این نمادها در دیگر نماندگی آداب و عادات با نظام پاداش و کیفر مخصوص به هر فرهنگ پیدا می‌کند.» [25]

تی. اس. الیوت، در کتاب «درباره فرهنگ» چنین آورده است:

«مجموعه‌ی از شناخت، باور، هنر، اخلاقیات، قانون، سنت و ظرفیتها و عادت‌هایی که فرد به عنوان عضوی از جامعه کسب می‌کند.» [26]

سایمون کولمن، هلن واتسون در اثر خود «درآمدی بر انسان شناسی» مفهوم واژه فرهنگ را چنین ارایه می‌کنند:

«فرهنگ عبارت است از مجموعه‌ی کلی که دانش، اعتقاد، هنر، قانون اخلاقی، رسوم و هرگونه قابلیت‌ها و عادات دیگری را دربر می‌گیرد که انسان به عنوان عضوی از جامعه آنها را فراچنگ خود می‌آورد.» [27]

دکتر شریعی در مورد واژه‌ی فرهنگ این تعبیر را دارد: «وجه معنوی تمدن را فرهنگ می‌گویند، پدیده‌های معنوی، پدیده‌هایی‌اند که نیازهای غیر حیاتی آدم را برآورده می‌کنند. لباس پوشیدن، مادی است؛ ولی مد و رنگ لباس، جزو پدیده‌های معنوی است.» [28]

دکتر حداد عادل در کتاب «فرهنگ برهنگی و برهنگی فرهنگی» در مورد واژه فرهنگ این گونه بیان می‌کند: «کلی‌ترین بینش و نگرش که یک جامعه نسبت به جهان دارد.» [29]

دایره و محور چرخش فرهنگ بسیار وسیع و گسترده است که شامل: دانش و علم، هنر و فنون، آداب و رسوم، اخلاق و قانون، سنت و ظرفیت‌ها و توانمندی‌ها و شیوه‌های زندگی انسانی می‌شود. واژه و اصطلاح فرهنگ کاربردهای فراوانی دارد و در بسیاری از حوزه‌های علمی، تمدنی، صنعتی و ... کاربرد دارد. به طور مختصر می‌توان گفت: که فرهنگ به مجموعه فراگیرهای بشر برای خودیابی است اطلاق می‌گردد. در این نوشتار مراد از فرهنگ: کلیه فرآوردی‌های مشترک بشری (اعم از معنوی و مادی) عقاید، باورها، تعصبات، زبان، هنرها و آداب و قوانین، مهارتها، هنرها و مصنوعات که محصول فرهنگ غیر مادی است، می‌باشد.

۴. تمدن: [30]

تمدن برابر واژه لاتین «Civilis» که معادل کلمه «Poleis» یونانی قدیم است، می‌باشد. تمدن «Civilization»، اسم مصدر «Civiliser» یعنی «تمدن کردن» است. یونانی‌های باستان با این کلمه نشان می‌دادند که شهر را مجموعه‌ی از نهادها و روابط اجتماعی می‌دانند که سازنده شکل برتری از زندگی است. در ادبیات فارسی علاوه بر تعریف یاد شده، تمدن به معنای همکاری افراد یک جامعه در امور اجتماعی - اقتصادی، دینی، سیاسی و ... می‌باشد. در جای دیگر تمدن به مفهوم خو گرفتن با اخلاق و آداب شهریان نیز آمده است. [31]

باید در نظر داشت که از ارتباط مفهومی تمدن با مدینه (شهرنشینی) نباید تصور کرد که تمدن به معنای شهرنشینی نیز، به آن شکل از زندگی انسانها اطلاق می‌شود که درست در برابر چادر نشینی یا بیابانگردی قرار دارد، چنین پیوندی میان تمدن و مدینه به آنچه در کاربرد اصطلاحی این واژه مورد نظر اندیشمندان و مورخان است، تطبیق ندارد. در واقع می‌توان چنین برداشت از واژه تمدن داشت که «تمدن» عمدتاً از زمانی پدید می‌آید که انسان مرحله زندگی بدوی را ترک گفته و شهرنشینی را آغاز می‌کند؛ اما نادرست خواهد بود که تمدن صرفاً به «شهرنشینی» تعبیر شود. به بیان دیگر، تمدن شهرنشینی نیست؛ اما انسان متمدن وارد مرحله شهرنشینی شده است، در واقع رابطه میان شهر و تمدن، رابطه جزء و کل است، نه رابطه ظرف با مظروف. [32]

جان برنال از مشاهیر تمدن شناسی، معتقد است که واژه (Civilization) از مدینه به معنای شهر ریشه می‌گیرد؛ ولی شهر در اصل، معلول تمدن بود، نه علت آن؛ یعنی به واقع شهر جزء تمدن است. [33]

برای تمدن تعریف‌های گوناگون وجود دارد، که در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌شود:

«تمدن»، مجموعه اعمال و آرای است که در هر جامعه افراد انسانی از بزرگترها فرا می‌گیرند و به نسل جوان تحویل می‌دهند.^[34]

ویل دورانت در تعریف تمدن آورده است:

«نظامی است اجتماعی که موجب تسریع دستاوردهای فرهنگی شده و به منظور بهره‌گیری از اندیشه‌ها، آداب، رسوم و هنر دست به ابداع و خلاقیت می‌زند؛ نظامی است سیاسی که اخلاق و قانون، نگهدارنده آن می‌باشد و نظامی است اقتصادی که با تداوم تولید پایدار خواهد ماند.»^[35]

دکتر چنگیز پهلوان درباره واژه تمدن می‌نویسد:

«حاصل و نتیجه معرفت و مهارت‌هایی است که نسل‌های مختلف در گذر از شرایط بدوی به شرایط طبیعی گردآورده، حفظ کرده و در زندگی عملی خود به کار بسته‌اند.»^[36]

مجموعه پدیده‌های اجتماعی که وابسته به ارگانیک اجتماعی خاص نیست. این پدیده‌ها در فضایی جریان دارند که از مرز اصلی در می‌گذرند و در مقاطعی از زمان تحول می‌یابند که فرا سوی تاریخ یک جامعه معین جریان می‌یابد؛^[37] برآیند شناخت ادراکی (تفکر) و شناخت عاطفی (هنر) انسان است؛^[38] تشکل هماهنگ انسانها در حیات معقول با روابط عادلانه و اشتراک همه افراد و گروه‌های جامعه در پیشبرد اهداف مادی و معنوی انسانها در همه ابعاد مثبت.^[39]

مفهوم تمدن، پیوند ناگسستنی با اندیشه پیشرفت اجتماعی داشته و به معنای پیروزی عقلانیت بر دین، زوال راه و رسم‌های علمی و خاص و محدود و اعتلای علوم طبیعی بوده است؛^[40] تمدن به معنای محدود آن، یعنی فقط افزایش دادن آنچه که انسان مصرف می‌کند و تجملات ظاهری که به ضرورت‌های روزانه زندگی اضافه می‌شوند تمدن به معنای گسترده آن، یعنی نه فقط رفاه در زمینه ضرورت‌های روزانه، بلکه همچنین پالایش معرفت و پرورش فضیلت به نحوی که زندگی بشری را به مرتبه‌ی بالاتر بکشد.^[41]

با بررسی و مطالعه این تعریف‌ها روشن می‌شود که هر اندیشمند با رویکردی ویژه‌ی واژه «تمدن» را تعریف نموده است، با جمع‌بندی این تعاریف می‌توان چنین برداشت نمود که همه آنها حاکی از این حقیقت است که «تمدن» به مجموعه دستاوردها و اندوخته‌های مادی و معنوی بشر اطلاق می‌شود، تمدن دستاوردهای فرهنگی را شامل می‌شود و از جمله آداب و رسوم، اندیشه‌ها، هنر، نظام سیاسی، اخلاق، قانون، اقتصاد و... را نیز در بر می‌گیرد.

گفتار دوم: افغانستان

سرزمینی که امروزه افغانستان نامیده می‌شود، قرن‌ها بخشی از «خراسان کهن» را شامل بوده است که در اینجا به معرفی خراسان و سرزمین آن پرداخته می‌شود و پس از آن اصطلاح افغانستان که به عنوان نام رسمی کشور شده است، بررسی می‌گردد و در نهایت به موقعیت جغرافیایی و محدوده افغانستان، مانند همسایگان، کوه‌ها، رودخانه‌های مهم آن، آب و هوا، معادن، بافت جمعیتی، ساختار مذهبی و... در این گفتار، تدوین خواهد شد. طرح این قسمت ضرورت دارد، زیرا به فرهنگ و تمدن برخی از ساکنین این محدوده جغرافیایی کشور پرداخته می‌شود.

۱. پیشینه تاریخی سرزمین افغانستان:

این محدوده جغرافیایی که امروزه افغانستان خوانده می‌شود در روزگار قدیم خراسان اطلاق می‌گردید.

الف) خراسان کهن:

واژه خراسان به معنای «محل طلوع خورشید» است، به لحاظ این که خراسان (خراسان کهن) در شرق فلات ایران قرار گرفته است به این نام (خراسان) نامگذاری گردیده است، خراسان از لحاظ موقعیت جغرافیایی در دوره ساسانیان و زمان ورود اسلام، بسیار وسیع‌تر از افغانستان امروزی بوده و ترکمنستان، شرق (خراسان فعلی) و ماوراء النهر را در بر می‌گرفته است و توسط سپهبد به عنوان باذوسیان اداره می‌شد.^[42]

مورخان و جغرافیا نویسان موقعیت «خراسان کهن» را ثبت کرده‌اند، گرچه دقیق محدوده خراسان را متعرض نشده‌اند، ولی به نحوی اجمال از ذکر شهرهای خراسان و حوادثی که در آن به وقوع پیوسته‌اند، قسمت‌هایی از خراسان مشخص می‌شود، شهرهای چون: بلخ، هرات، مرو، نیشابور و... به طور یقین از شهرها و بلاد خراسان کهن تلقی می‌شده‌اند.

در «زین الاخبار گردیزی» درباره مرزهای خراسان در دوره ساسانیان آمده است:

۱. مرز مرو شایگان؛

۲. مرز بلخ و طخارستان؛

۳. مرز ماوراء النهر؛

۴. مرز هرات، پوشنک و بادغیس.^[43]

نویسنده «حدود العالم» موقعیت جغرافیایی خراسان را این گونه تعریف می‌کند:

«ناحیست، مشرق وی هندوستان است و جنوب وی بعضی از حدود خراسان است و بعضی بیابان گرگس کوه، مغرب وی نواحی گرگان است و حدود غور و شمال وی رود جیحون است، این ناحیست بزرگ با خواسته بسیار و نعمتی فراخ و پادشاه خراسان اندر قدیم جدا بودی و پادشاه ماوراء النهر جدا و اکنون هر دو یکی است و میر خراسان به بخارا نشیند و از آن سامان است... ایشان را ملک مشرق خوانند.»^[44]

لسترنج درباره اطلاق اسم خراسان چنین می‌نویسد:

«این اسم (خراسان) در اوایل قرون وسطی به طور کلی بر تمام ایالات اسلامی که در سمت خاور «کویرلوت» تا کوه‌های هند واقع بودند، اطلاق می‌گردید، به این ترتیب تمام بلاد ماوراء النهر را در شمال خاوری... شامل می‌گردید.»^[45]

یعقوبی در مورد استقرار پادشاه خراسان در شهر بلخ می‌نویسد:

شهر بلخ از بزرگترین شهرهای خراسان بوده و پادشاه خراسان به نام «شاه طرخان» در آنجا مستقر بوده است، شهر بلخ را وسط خراسان دانسته است، چنانچه از آنجا «فراغانه» سی منزل به طرف مشرق است و از آنجا تا «ری» سی منزل به طرف مغرب و از آنجا تا «سیستان» سی منزل به طرف قبله و از آنجا تا «کابل و قندهار» سی منزل، از آنجا تا «ملتان» سی منزل می‌باشد.^[46]

موقعیت شهر بلخ را در مرکز خراسان ذکر نموده است و موقعیت خراسان را هم یادآوری کرده است و از جمله شهرهای که شمرده شده است: فراغانه در مشرق، ری در مغرب، سیستان به طرف قبله و کابل و قندهار و ملتان از جمله شهرهای خراسان گفته شده است. افغانستان بخشی بزرگ از خراسان را شامل بوده است و شهرهای خراسان که افغانستان موقعیت دارند عبارتند از: هرات، پوشنج، اسفزاز، بادغیس، گنج رستاق، غرجستان و غور، بامیان،^[47] بلخ و نوبهار، جوزجان، طالقان و جزروان، میمنه، شیرغان و انبار و اندخوی، طخارستان، خلم و سمنگان و اندرابه، روالیز و طالقان. از جمله شهرهای خراسان قدیم محسوب می‌شد.^[48]

ب) افغانستان:

واژه «افغانستان» از لحاظ کاربرد سیاسی آن سابقه چندانی ندارد و اسم جدید و نوی است که از قرن نوزدهم میلادی بر بخشی از سرزمین شرقی آسیا (خراسان قدیم)، اطلاق شده است. این سرزمین که به نام «افغانستان» یاد می‌شود، به مدت ۱۵۰۰ سال به نام «خراسان» و پیش از آن به نام «آریانا» خوانده شده است. البته خراسان سرزمین بسیار وسیع‌تر از افغانستان کنونی بوده است.^[49]

در «دایره المعارف آریانا» درباره سرزمینی که هم اکنون افغانستان خوانده می‌شود در قرون وسطی به نام «خراسان» مشهور بوده است. و قبل از آن در زمانهای کهن این سرزمین به نام «آریانا» مشهور بود: «مملکتی که در تاریخ آسیا و جهان به نام «افغانستان» یاد می‌شود، در قرون وسطی به اسم «خراسان» و در قرون قدیمه به نام «آریانا» شهرت داشت.»^[50]

آقای غبار درباره نامگذاری افغانستان می‌نویسد:

«در قرن نوزدهم «خراسان» جای خودش را به اسم تازه «افغانستان» گذاشت... بالاخره در قرن نوزدهم نام «افغانستان» به صفت رسمی این کشور قرار گرفت.»^[51]

آقای یزدی درباره لفظ افغانستان می‌نویسد:

«لفظ افغانستان از لحاظ سیاسی آن تازه است، اما اگر این کلمه نو است سرزمین افغان کهن است.»^[52] در این باره نویسنده خارجی اشاره می‌کند که مردم افغانستان کشور خود را خراسان می‌نامند، چنان که «راورتنی» می‌نویسد: کشوری که بلافاصله در غرب سلسله کوه‌های عظیم مهتر سلیمان قرار دارد، افغانها «خراسان» می‌نامند.^[53] همین طور نویسنده دیگر اشاره دارد که خراسان جامع‌ترین و اخیرترین نام این سرزمین افغانستان بوده است.^[54] به هر حال سرزمینی که امروزه افغانستان خوانده می‌شود، در «دوره اسلامی» تا قرن نوزدهم میلادی، به نام «خراسان» و مردم آن به نام خراسانی شهرت داشتند.^[55] احمدشاه درانی خودش را به عنوان پادشاه «خراسان» می‌نامید، نه پادشاه افغانستان.^[56]

و نیز هزاره‌هایی که در دهه ۱۸۹۰م. به ایران مهاجرت نموده‌اند، خود را خاوری، یعنی؛ منسوب به خراسان می‌نامند.^[57]

کلمه «افغانستان» برای نخستین بار در «تاریخنامه هرات» آمده است که این اثر در قرن هفتم هجری، توسط سیف بن محمد بن یعقوب هروی تألیف گردیده است. این واژه را برای سرزمینی که افغانستان یاد می‌شود به کار برده است.^[58] موقعیت افغانستان را از حوالی قندهار تا رود سند ذکر نموده است.^[59] در کتاب تاریخنامه هرات چندین بار این کلمه آمده است: «رفتن ملک شمس الدین طاب تراه به افغانستان».^[60] در جای دیگر این اثر آمده: «... لشکر به افغانستان برد».^[61]

کلمه افغانستان و افغان و اوغانستان در این کتاب زیاد آمده است. بنابراین چنین می‌توان استفاده کرد که کلمه افغانستان سابقه طولانی دارد، برای سرزمینی که اکنون افغانستان نامیده می‌شود به کار می‌رفته است، اما مشهور نبوده، بلکه نام مشهور این سرزمین خراسان بوده است. جهانگرد چینی «هیوان تسانگ» حدود ۹۰۰ سال قبل، کلمه «افغان» را به کار برده است.^[62]

هرچند کلمه «افغانستان» به عنوان نام رسمی کشور بار اول در سال ۱۸۰۱ م. در معاهده‌ی بین انگلیستان و ایران، درباره‌ی دولت «درانی» به کار رفته است.^[63] «افغانستان» به عنوان نام یک سرزمین، اصطلاح جدیدی است اما کلمه «افغان» به مثابه نام یک تبار از سابقه بیشتری برخوردار است. آقای ناصری در این باره می‌نویسد: «کلمه «افغانستان» به عنوان نام یک قوم و جمعیت نژادی سابقه‌ی بیشتری از این دارد.»^[64]

برخی از نویسندگان درباره کلمه افغان می‌نویسد: «تا جایی که معلوم است کلمه افغان بار اول در سده ششم میلادی توسط منجم هندی «ورهه مهیره» در کتاب «بهارت سیمتها» ذکر شده است.»^[65]

حالاً این پرسش پیش می‌آید که چرا «افغانستان» به عنوان نام رسمی این سرزمین انتخاب گردید؟

با توجه به این که این سرزمین به نام خراسان یا به تعبیری بخش بزرگی از خراسان کهن بوده است، پاسخ این پرسش این است:

ایل و تبار افغان بعد از این که از قتل سر به فلک کشیده‌ی سلیمان و اطراف آن در شبه قاره هند- مسکن اصلی تبار افغان- به سمت جنوب و جنوب شرقی، یعنی؛ افغانستان کنونی مهاجرت نمودند و بر مالکان اصلی این سرزمین مسلط شدند، اراضی مردم را به تصرف درآوردند، پس پایه‌های قدرت خویش را مستحکم ساختند و در نتیجه بدون کمترین توجهی به دیگر اقوام ساکن این سرزمین نام کشور را به نام افغان نامگذاری کردند، در واقع سلطه سیاسی (پشتونها) بر دیگر اقوام سبب شد که نام این سرزمین به نام آنها اطلاق شود، شاید در آغاز این اسم میان سایر اقوام کشور و حتی خود (پشتونها) چندان کاربرد نداشته و مسلماً دوره‌ی طول کشید تا مردم به آن انس گرفته‌اند.

احتمال دیگری نیز داده شده است که نام «افغانستان» بر این سرزمین توسط قدرت‌های استعمارگر خارجی چون انگلستان انتخاب شده است.^[66]

۲. موقعیت جغرافیایی افغانستان

افغانستان در مرکز قاره کهن آسیا قرار دارد، که نقطه اتصال سه حوزه (شبه قاره هند، ایران و آسیای مرکزی) است. این ویژگی افغانستان را از نگاه سیاسی، اقتصادی و حتی نظامی، اهمیت فوق العاده‌ای داده است.^[67] در گذشته این سرزمین به مثابه چهار راه مهمی تجاری در منطقه بود، چون «جاده ابریشم» که از میان آن می‌گذشت و از این رو دارای اهمیت اقتصادی به سزایی بود.

مساحت این کشور، به طور دقیق روشن نمی‌باشد، بدین جهت در مورد وسعت افغانستان، ارقام گوناگونی در منابع ذکر شده است.^[68] در بیشتر منابع، مساحت این سرزمین را حدود ۶۵۰/۰۰۰ هزار کیلومتر مربع ذکر کرده‌اند.^[69]

در همسایگی افغانستان شش کشور قرار دارد، در جنوب و شرق پاکستان، در غرب این کشور، ایران، در شمال این کشور جمهوری‌های تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان و در شمال شرق کشور خلق چین می‌باشد.^[70] افغانستان سرزمین کوهستانی است، بخش بزرگی آن را کوه‌های سر به فلک کشیده و برف‌گیر که همراه با دره‌های عمیق است، تشکیل می‌دهد.^[71]

افغانستان از چهار سمت در خشکی محصور است، بدین لحاظ بعضی از آن به سرزمین «بن بست» تعبیر دارند.^[72] در این باره «نهر» گفته است:

«بدین قرار افغانستان همچون خانه‌ای است که جز از میان زمین‌های متعلق به دیگران به خیابان اصلی راه نداشته باشد».^[73]

کشور افغانستان به آبهای آزاد راه ندارد، نزدیک‌ترین نقطه آن مرز جنوبی از طریق پاکستان که پانصد کیلومتر فاصله دارد تا به آب آزاد برسد.^[74]

این کشور دارای رودخانه‌های مهم و نسبتاً بزرگی است.

افغانستان از لحاظ آب و هوا خشک و بری است.^[75] در عین حال از تنوع آب و هوایی زیادی برخوردار است، به طور کلی می‌توان این کشور را به سه منطقه آب

و هوایی تقسیم کرد:

۱. مناطق گرمسیر: جلگه‌های مجاور سیستان و نواحی شرق مثل جلال آباد تابستان بسیار گرم و زمستان هوای معتدل دارد؛

۲. مناطق شمالی: مانند مزار شریف، به دلیل انعکاس اشعه نور خورشید، بر روی ماسه‌ها، تابستان سوزان و غیر قابل تحمل و زمستان نسبتاً ملایمی دارد.

۳. مناطق کوهستانی: هزاره‌جات، بدخشان، نورستان، که زمستان‌های بسیار سرد و طولانی دارند، مدت چهار ماه از سال پوشیده از برف است.^[76] و راه‌های ارتباطی به دلیل برف و یخبندان قطع می‌باشد، این مناطق تابستان‌های معتدل دارند.^[77]

کشور افغانستان از لحاظ معادن بک کشور غنی است؛^[78] اما به دلایل و شرایط نامناسب این معادن دست نخورده باقی مانده است، حتی از معادن کشف شده، بهره برداری‌های اندک شده است.^[79] معادن استخراج شده عبارتند از: نقره، مس، آهن، ذغال، نفت و گاز، سنگ (قیمتی)، نمک، طلا، کروم، گوگرد، لاجورد، سرب، آلومینوم، اورانیوم و...^[80]

آخرین تقسیمات اداری افغانستان که بر اساس آن، لویه جرگه سال ۱۳۸۱، نمایندگان را معین کرد، ۳۲ ولایت (استان) را نشان می‌دهد، که عبارتند از: ارزگان، بادغیس، بامیان، بلخ، بغلان، بدخشان، پکتیا، پکتیکا، پروان، تخار، جوزجان، خوست، زابل، سرپل، سمنگان، غور، غزنی، فاریاب، فراه، قندوز، قندهار، کابل، کاپیسا، کتر، لغمان، لوگر، میدان، ننگرهار، نیمروز، نورستان، هرات و هلمند.^[81]

دو ولایت دیگر به نام‌های دایکندی و پنجشیر در زمان ریاست آقای کرزی تأسیس گردید، که در مجموع ولایات افغانستان به ۳۴ ولایت (استان) رسیده است.^[82] افغانستان در دوره اخیر و پس از استقلال سیاسی و جغرافیایی این کشور به چندین ولایت بزرگ تقسیم شده بود، که قبل از آن، این ولایات جز امارت خراسان به شمار می‌رفت. در سالهای اخیر افغانستان به ۳۴ ولایت تقسیم گردیده است.

۳. بافت جمعیتی افغانستان:

آمار دقیق از میزان جمعیت ساکن افغانستان نیست، ولی آنچه که در برخی منابع آمده است، به چند مورد آن اشاره می‌شود:

۱. در سال ۱۳۸۵ ش. دولت مارکسیستی، طی سرشماری که انجام داد، جمعیت کشور ۱۵/۵۰۰/۰۰۰ نفر اعلام شد.^[83]

۲- دایرة المعارف بریتانیکا، جمعیت سال ۱۳۷۹ ش. (۲۰۰۰ م.) را ۲۵۸۸۹۰۰۰ نفر اعلام می‌کند. از این شمار، ۲/۳۰۰/۰۰۰ مهاجرانی هستند که در کشورهای ایران و پاکستان زندگی می‌کنند.^[84]

۳- یک منبع خارجی دیگر که اطلاعات جمعیت کشورهای گوناگون را در شبکه جهانی اینترنت قرار داده است، جمعیت سال ۱۳۸۱ ش (۲۰۰۲ م.) افغانستان را ۲۷۷۵۵۷۷۵ نفر اعلام می‌کند.^[85]

آقای دولت آبادی درباره جمعیت افغانستان دست حاکمان را دخیل می‌داند و می‌نویسد: حاکمان بنا به مسائل سیاسی از روشن شدن واقعیت نفوس در این کشور، هراس داشته‌اند، لذا حاضر به سرشماری واقعی جمعیت (نفوس) نشده‌اند، بدین علت هر مؤسسه و حتی هر نویسنده، خود آمار تقریبی ارائه داده، در حالی که جمعیت واقعی افغانستان به احتمال قوی نزدیک به ۳۰ میلیون نفر خواهد رسید.^[86]

افغانستان کشوری است که دارای گروه‌های قومی متعدد که برخی از اقوام آن، هنوز ناشناخته است. البته مردم شناسان تلاش‌های فراوان نمودند و نتایج خوبی را در این زمینه نشان می‌دهد.^[87] از جمله مردم شناسان «اروین، اورال» و همکارانش، تعدادی ۵۵ قوم را در افغانستان شناسایی کرده‌اند. از اقوام مهم افغانستان که می‌توان به آنها اشاره کرد، پشتونها، تاجیک‌ها، هزاره‌ها، ازبک‌ها، ترکمن‌ها و ایماق‌ها و... نام برد.^[88]

افغانستان، به علت تکثر و تنوع اقوام و طوایف موزه بزرگی از نژادها و ملل گوناگون توصیف شده است.^[89] متناسب با این بحث، معرفی برخی از اقوام مهم و تأثیر گذار بر زندگی سیاسی و قدرت سیاسی ارائه می‌گردد و از طرح تفصیلی اقوام کوچک و غیر تأثیرگذار پرهیز می‌گردد.

الف) پشتونها (افغانها): این تبار عمدتاً در شرق و جنوب و بعضی از آنها در شمال و غرب کشور زندگی می‌کنند، جمعیت آنان در حدود ۳۰ درصد از کل جمعیت افغانستان برآورد شده است، زبان این قوم، پشتو و از شاخه‌های زبان هند و اروپایی است. این طایفه اکثراً پیرو مذهب حنفی از مذاهب اهل سنت هستند، پشتونها به لحاظ ساختار درون قومی به دو طایفه (قبیله) بزرگ «غلزایی» و «درانی» منسب می‌شوند، که از دیر زمانی رقابت بر سر قدرت سیاسی، میان این دو طایفه وجود داشتند، همین امر جنگ‌های قومی متعددی را موجب گشته است، از تأسیس حکومت افغانی در سال ۱۱۲۶ ش. به دست احمدخان ابدالی حکومت افغانستان تحت سلطه درانی‌ها بود که آنها نیز به دو تیره «سدوزایی» و «بارک زایی» تقسیم گردید.

طایفه «غلزایی» هرچند در ساختار قدرت سیاسی مشارکت داشته، اما هیچگاه حکومت انحصاری را چون رقیب خود در دست نداشته است. اما پس از کودتای مارکسیستی، سال ۱۳۵۷ ش. بود که با سقوط سلسله «بارک زایی» حاکمیت سیاسی در اختیار طایفه دیگری از پشتونها (غلزایی) قرار گرفت.^[90] بدین ترتیب ساختار قدرت سیاسی تنها خود را در برابر مطالبات قبیله‌ی رقیب از اقوام پشتون پاسخگو می‌دانست و نوعی انحصار سیاسی را شاهد بوده است که بر اساس آن اقوام غیر پشتون از مشارکت سیاسی در این ساختار محروم بوده‌اند.

ب) هزاره‌ها: هزاره‌ها که تقریباً ۲۵ درصد از کل جمعیت افغانستان را تشکیل می‌دهند، طبق نظریه‌هایی این تبار از بومیان اصلی این سرزمین می‌باشند. در گذشته اکثریت آنان در مرکز افغانستان موسوم به منطقه هزاره‌جات می‌زیستند، اما امروزه در اکثر مناطق این کشور زندگی می‌کنند.^[91] صرف نظر از ریشه‌های تاریخی آن و مباحث مربوط به تبارشناسی، هزاره‌ها عمدتاً پیرو مذهب امامیه اثناعشری هستند^[92] و به زبان فارسی (دری) تکلم می‌کنند،^[93] مهاجران این قوم که به دلیل ظلم و بیدادگری امیر عبدالرحمن خان، در سالهای ۱۲۵۷ تا ۱۲۸۰ ش. جلائی وطن کرده‌اند، در خراسان فعلی ایران و بلوچستان پاکستان متوطن گشتند و از نظر سیاسی، هزاره‌های شیعی، کاملاً در انزوای سیاسی قرار داشتند تا اجلاس «بن» که در سال ۱۳۸۰ ش. برگزار گردید، کمترین سهمی در ساختار قدرت سیاسی این کشور را نداشتند. البته در دوره کمونیست‌ها نیز تا حدودی به مقامات بالای حکومتی راه یافته‌اند، از جمله صدارت سلطانی کشتند... در دهه ۱۲۷۰ ش. در پی اجرای سیاست‌های تبعیض قومی و مذهبی عبدالرحمن خان، آنان زیر فشار شدید دستگاه حکومتی قرار داشتند، که به عنوان سیاست استراتژیک صاحبان بعدی قدرت در این کشور قرار گرفت.

هزاره‌ها در برابر تهاجمات خارجی همواره از افغانستان دفاع نمودند و تا کنون هیچ نیروی استعماری نتوانسته است قلب افغانستان را تسخیر کند، مبارزات این مردم علیه استعمار انگلیس در گذشته و مبارزات امروزی‌شان علیه نیروهای متجاوز روسی گواه بر این حقیقت است و حتی از دورترین زمان‌ها تا جایی که تاریخ به یاد دارد، هزاره‌ها سداستواری در برابر تهاجمات خارجی بوده‌اند، چنانچه در برابر حملات: کوروش، اسکندر، چنگیز، تیمور و شیبانی، از خود مقاومت عجیبی نشان داده‌اند.^[94]

ج) تاجیک‌ها: این تبار به لحاظ موقعیت اجتماعی و سیاسی، سومین گروه قومی در افغانستان محسوب می‌شود که جمعیت این قوم ۲۰/۶٪ جامعه افغانستان را تشکیل می‌دهند. آنان به زبان فارسی تکلم می‌کنند و این قوم از اقوام آریایی است که دیر زمانی است که در مناطق مختلف کشور به ویژه شمال و شمال شرقی افغانستان، ساکن هستند و به لهجه تاجیکی که از لهجه‌های زبان فارسی است تکلم می‌کنند و با سکونت در شهرها و روستاها به کشاورزی، باغداری و دامداری اشتغال دارند، اکثریت آنان پیرو مذهب حنفی هستند، به رغم انحصار حکومت سیاسی، این تبار به طور محدود، در ساختار قدرت سیاسی سهمی دارند.^[95]

د) ازبک‌ها: این تبار از اقوام ترک تبارند، در نواحی شمال افغانستان ساکنند و عمدتاً در شهرهای: مزارشریف، شبرغان، میمنه، خان آباد، قندوز و... سکونت دارند، جمعیت آنان با دیگر اقوام ترک تبار ۲۰ درصد کل جمعیت کشور برآورد شده است. ازبک‌ها از اعقاب ترکان زرد پوست آسیای مرکزی می‌باشند و به مشاغل چون: کشاورزی و دامداری اشتغال دارند^[96] و به زبان ازبکی، که زبان مادری این قوم است، ترکیبی از واژه‌های ترکی است. از نظر سیاسی، اینان نیز چون دیگر اقوام از حکومت محروم بوده و همواره تحت فشار قرار داشته‌اند، به همین علت در فقر و محرومیت می‌زیسته‌اند و از نظر مذهب اکثریت این قوم سنی مذهبند.^[97]

ه) سایر اقوام: ترکمن‌ها، قزلباش‌ها، قرقیزها، بلوچ‌ها و... از دیگر اقوام ساکن در افغانستان هستند، در حالی که قزلباشها بیشتر در شهرهای غزنی، کابل، هرات، قندهار، متمرکزند، ترکمنها در طول کرانه‌های «آمودریا» و مرزها شمال غربی افغانستان سکونت دارند و اغلب به دامداری مشغولند، قرقیزها در ناحیه شمال شرقی کشور و در منطقه «واخان» زندگی می‌کنند. بلوچ‌ها نیز در جنوب غربی کشور در مجاورت با بلوچستان ایران و پاکستان ساکن هستند.^[98]

آنچه در بحث آرایه قومی به اختصار ذکر گردید این بود که تکثر و تنوع ساختار اجتماعی جامعه افغانستان و ناهماهنگی اجتماعی در این کشور نشان می‌دهد و اگر مطالعه و پژوهش همه جانبه‌ی درباره اقوام و ملیت‌های ساکن در افغانستان موضوع مستقل می‌طلبد، که باید این موضوع مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

مورخ شهیر عصر عبدالرحمن خان، کاتب هزاره در این مورد می‌نویسد: «که تعداد اقوام و طوایف ساکن در افغانستان با شعب و زیر مجموعه‌های خود تقریباً به ۱۳۸ قوم و طایفه می‌رسند».^[99]

۴. ساختار مذهبی در جامعه افغانستان:

افغانستان کشوری است که ۹۹ درصد مردم آن مسلمانند، اما از نظر مذهبی و نحله‌های دینی این جمعیت مسلمان کشور افغانستان، به دو شعبه سنی و شیعه تقسیم می‌شوند، اکثریت مردم افغانستان سنی مذهبند و یک سوم نیز شیعه مذهبند.^[100]

اگر تلقی و تقسیم‌های متفاوتی را که از شریعت و مظاهر و دستوره‌های مذهبی وجود دارد در کنار زیر مجموعه‌ها قرار دهند، شاهد تنوع مذهبی و گوناگونی شدیدی در افکار و اندیشه‌های مذهبی جامعه افغانستان باشند. یافته‌ها و تفسیرهایی که هر کدام از نحله‌ی فکری خاص را با خویش داشته و زندگی سیاسی جامعه و تحولات اجتماعی را تحت تأثیر قرار می‌دهد، بنابراین در یک توصیف اجمالی از ساختار مذهبی جامعه افغانستان، مذاهب و فرق بدین منوال است:

الف) حنفی: غالب مردم مسلمان افغانستان از پیروان مذهب حنفی هستند، گرچه در این زمینه، آمار دقیق رسمی وجود ندارد، اما آنچه بیشتر پژوهشگران، بطور تقریبی ارایه کردند، پیروان مذهب حنفی را بین ۶۵ تا ۷۰ درصد از کل جمعیت افغانستان اعلام داشته‌اند^[101] که از اقوام پشتون، تاجیک، ترکمن، عرب، بلوچ، ایماق، قرقیز، قزاق، نورستانی، هزاره و... ترکیب یافته است. پیروان مذاهب دیگر اهل سنت مثل شافعی، حنبلی یا مالکی یا وجود ندارند و یا این که در خفاند و کسی به پیروی از این گونه مذاهب شهرت نیافته است.^[102]

مذهب «حنفی» همواره تنها مذهب رسمی افغانستان بوده است که در برگیرنده‌ی اقوام مختلف ساکن افغانستان را شامل می‌شده است.^[103]

در کشور افغانستان در گذشته امور قضایی مردم افغانستان (شیعه و سنی) تابع تصمیمات و صلاح‌دیدهای قاضی (حنفی) بوده است، قضات دارای اختیارات گسترده بوده‌اند، نیز نوع مجازات و کیفر متناسب با جرایم را از قبل تعیین نمی‌کرد و در واقع مجازات تابع دیدگاه و رأی شخص قاضی بود. در دوره امان الله خان دست به اصلاحات قضایی زد با همکاری برخی از فقهای نو اندیش، مثل، «مولوی عبدالواسع قندهاری» اقدام به تدوین کتاب «تمسک القضا امانیه» نمود. در این کتاب مبانی و صلاحیت‌های قضات را محدود کرد و از همه مهمتر این که به تعریف و تعیین مجازات و جرم نیز پرداخته شد که از این پس هر قاضی نمی‌تواند، طبق برداشت‌های شخصی خویش حکم، صادر کند.

غبار درباره اصلاحات قضایی چنین می‌نویسد: «این (کار) در افغانستان یک تغییر اساسی فقهی بود که به عمل آمد و صنف قضات را برای همیشه از دولت و تحولات جدید متفر و بیزار ساخت، محاکم طبق احکام قانون اساسی از مداخلات دیگران آزاد و محاکمه متهمین نیز علنی گردید».^[104] که از این پس محاکم طبق قانون مدون در قانون اساسی کشور احکام را صادر می‌کرد.

بار دیگر در سال ۱۳۸۲ ش. آزادی‌های بیشتری در امور قضایی در قانون اساسی کشور در مورد مذاهب و فرقه‌ها قایل شده است که مسوده قانون اساسی افغانستان توسط حقوقدانان این کشور تدوین گشت و به تصویب لویه جرگه «تصویب قانون اساسی» رسید، در ماده دوم «قانون اساسی» در مورد «دین» و اجرای احکام مردم افغانستان آمده است: «دین مردم افغانستان، دین مقدس اسلام است و پیروان سایر ادیان در اجرای مراسم دینی‌شان در حدود احکام و قانون آزاد می‌باشند».^[105]

ب) مذهب شیعه: شیعیان افغانستان از نظر جمعیت، دومین مذهب مردم افغانستان به حساب می‌آیند. شیعه‌ها از اقوام مختلفی چون: هزاره، قزلباش، سادات، بلوچها، پشتونها، تاجیکها و... ترکیب یافته‌اند که عمدتاً جمعیت شیعیان افغانستان را (هزاره‌ها و سادات) تشکیل می‌دهند. البته در این زمینه آمار دقیق و متفق علیه از تعداد پیروان این مذهب وجود ندارد، دایره المعارف بریتانیکا، نگارش سال ۲۰۰۲م. جمعیت شیعیان را ۱۵ درصد اعلام می‌کند.^[106] رهبران جهادی که در سالهای پس از جهاد با سران شیعه بر سر حکومت اختلاف داشتند جمعیت شیعه را بسیار ناچیز اعلام کردند. حکمتیار ۱۰ درصد، عبدالرسول سیاف ۸ درصد، یونس خالص ۶ درصد جمعیت کل شیعه را اعلام کردند.^[107] ولی بیشتر پژوهشگران شیعه، آمار تقریبی ۳۰ تا ۳۵ درصد را از کل جمعیت افغانستان، پیروان این مذهب به شمار می‌آورند.^[108] گرچه مذهب شیعه در افغانستان از سوی حکام و دولتمردان آن- همانطوری که اشاره شد تا وضع قانون اساسی جدید- با تبعیض، اجحاف و ناروایی روبرو بوده است، ولی شیعیان با پشت سر گذاشتن اسفبارترین شرایط اجتماعی و تحت فشارهای مختلف مذهبی توانسته‌اند پابندی خود را به مذهب حقه جعفری «تشیع» حفظ کنند.

شیعیان افغانستان هیچگاه آزادی عمل نداشته‌اند و بطور مخفیانه به آداب و رسوم و شعایر مذهبی خویش عمل نموده‌اند، به‌رغم فشارها و شکنجه‌ها از اصول مذهبی خود پاسداری کرده‌اند و از دستورات مذهبی خود در گذشته‌های دور و نزدیک منصرف نشده‌اند. «به دلیل مهم بودن آزادی مذهبی، آنان در قوانین اساسی گذشته و در روش نظام‌های ظالمانه حاکم، تا حد مقدور به وظایف مذهبی خود عمل کرده‌اند، در مواردی هم عبادات خود را از قبیل مسح پا در وضو، دست باز در نماز، سجده بر تربت متبرکه و امثال آن در خفا بجا آوردند.» [109]

فرقه اسماعیلیه یکی از فرق مهم شیعه است که پس از مذهب اثنی عشری، بیشترین پیروان را در میان شیعیان جهان دارد، اسماعیلیان پس از شهادت امام صادق (ع) در سال ۱۴۸ ه. ق. بر سر جانشینی ایشان از دیگر شیعیان جدا شدند، از اواسط قرن سوم هجری که داعیان و مبلغان مذهبی این فرقه، در سرزمین‌های اسلام ظاهر شده و شروع به فعالیت کردند، اسماعیلیه با سرعت و موفقیت به ترویج عقاید مذهبی، فلسفی و انقلابی خود پرداختند و سرانجام توانستند حکومت مستقلی را در سال ۲۹۷ ه. ق. در شمال آفریقا تأسیس کنند. [110]

بعدها اسماعیلیان در رقابت با عباسیان بر سر جانشین هشتمین خلیفه عباسی «المنصور بالله» دچار اختلاف شده و به دو شعبه «مستعلوی» و «نزاری» منشعب گردیدند، شعبه دوم بعدها به رهبری حسن صباح (۵۱۸) و جانشینان او دولت مقتدری در قلب قلمرو سلجوقیان بنیاد نهاد و نیز اصلاحات مهمی را در عقاید مذهبی خود ایجاد کرد. [111] در حال حاضر، این شعبه از فرقه اسماعیلیه «مستعلوی و نزاری» عمدتاً در هند و پاکستان و سواحل شرقی آفریقا (که در قرن نوزدهم میلادی به آنجا مهاجرت کردند) زندگی می‌کنند و گروه‌های کوچک‌تری نیز در کشورهای یمن، سوریه، ایران و افغانستان ونواحی مختلف آسیای مرکزی، به خصوص پامیر و بدخشان سکونت دارند. شیعیان اسماعیلیه منطقه آسیای مرکزی و به ویژه پامیر غربی بیشتر، از شاخه «نزاری» بوده و به زبان فارسی و لهجه‌ی تاجیکی تکلم می‌کنند. برخی از پژوهشگران، ترویج فرقه اسماعیلیه در آسیای مرکزی و افغانستان را توسط فردی به نام «غیاث» ثبت کرده و می‌گویند: فردی به نام «غیاث» در حدود قرن سوم هجری، اهالی طالقان، میمنه، هرات، غرjestان و غور را با مذهب اسماعیلی آشنا کرد. [112]

در افغانستان، پیروان مذهب اسماعیلیه که عده معدودی هستند در نواحی دوشی و کیله‌گی و بخش‌های از دره صوف و بدخشان و در مناطق از بامیان، شبر، شنبل، عراق و دره میدان در نواحی سیاه‌سنگ و کالو در پروان، منطقه شیخ علی و سرخ پارسا زندگی می‌کنند و رهبر فعلی این فرقه در افغانستان را حاج سید منصور نادری معروف به سید کیان به عهده دارد که در دره‌ی به نام دره «کیان» زندگی می‌کند، از این رو اسماعیلی‌ها به نام «کیانی» نیز مشهورند. [113]

گفتار سوم: اسلام و تشیع در افغانستان

در آغاز این گفتار به چگونگی پیدایش اسلام در این سرزمین پرداخته می‌شود و سپس نحوه ورود تشیع در این سرزمین مورد بررسی قرار می‌گیرد.

الف) ورود اسلام به سرزمین افغانستان:

پیش از ورود آیین اسلام به سرزمینی که امروزه افغانستان نامیده می‌شود، این سرزمین تحت حکومت فرمانروایان متعدد محلی اداره می‌شد. برخی مورخان از وجود چندین سلسله‌ی شاهی خبر می‌دهند، که تا اوایل گسترش اسلام به افغانستان و گاه تا چند قرن پس از آن، با سپاهیان اسلام در نبرد بودند. سلسله‌های چون: لویکان در غزنی، رتبیان در زابلستان و سیستان، کابل‌شاهان در کابل، تگیتان در هلمند و غرب و قندهار، شیرا در بامیان و سوریان در غور از آن جمله بودند. [114]

مردم این سرزمین‌ها همانگونه که از نظر سیاسی واحد نبودند، از آیین و مذهب واحدی نیز پیروی نمی‌کردند. در مناطق مرکزی، زابلستان، کابلستان و قندهار از ادیان بودایی و برهمنی در سیستان و هرات که تحت قلمرو ساسانیان بود، از دین زردشتیان پیروی می‌شد. [115] سلسله‌های حکومتی (پادشاهی) رفتار ظالمانه‌ی نسبت به رعیت داشتند، از این رو زمینه و شرایط برای گسترش و پذیرش دین جدیدی مانند اسلام، فراهم بود، زیرا دین جدید، منطق دینی بسیار نیرومندی داشت و از نظر سیاسی و اجتماعی، همه مردم را برابر و برادر می‌دانست.

نخستین بار سپاهیان اسلام، در سال ۲۲ ه. ق. وارد مرزهای افغانستان کنونی شدند. احنف بن قیس تمیمی که برای تعقیب یزدگرد، شاه ساسانی گماشته شده بود از راه طیسین وارد هرات شد و بر وی چیره شد. احنف یزدگرد را تا مرو رود و بلخ تعقیب کرد، بدین ترتیب، صفحات شمال افغانستان را به تصرف خود درآورد. [116]

بار دیگر سپاهیان اسلام در سال ۳۰ هجری وارد خراسان شدند.

درباره چگونگی ورود اسلام به افغانستان، احمد بلاذری در «فتوح البلدان» آورده است:

«عبدالله بن عامر بن کریز بن ربیع بن حبیب و بن عبدشمس، در سال سی هجری رو به خراسان نهاد. سپاه را در نواحی شیرجان کرمان فرود آورد... سپس به روستایی به نام هیسون شد. اهل آن طعمی [از برای مسلمانان] مهیا کردند و بی جنگ و پیکار صلح نمودند. آنگاه ربیع به زالق بازگشت و چند تن راهنما برگرفت و روانه زرنج [زرنج] شد. نخست به هندمند [هلمند] رسید و...» [117]

ورود سپاه اسلام را با فرماندهی عبدالله بن عامر در سال ۳۰ هجری به خراسان دانسته است که وارد سرزمین خراسان و سیستان و روستای به نام زالق که بین سیستان یعنی در پنج فرسنگ آن قرار دارد و زالق خود دژی است، عبدالله بن عامر، ربیع بن زیاد بن انس حارثی را به سمت سیستان گسیل داشت و ربیع در منطقه فهرج فرود آمد، ربیع در روز عید به دژ زالق هجوم بردند و بسیاری را اسیر گرفتند، ساکنان زالق اموال و سیم و زری بسیاری پرداختند، سپس ربیع با آنها صلح نمود.^[118] ابن اعثم کوفی در «الفتوح» فتح شهرهای خراسان را توسط عبدالله بن عامر در دوره خلافت عثمان دانسته است و چنین می‌نویسد:

«چون این خبر به شهر مرو رسید که طوس و نیشابور را مسلم و آن ولایت بدست مسلمانان آمد کیفیت محاربت و نهب و غارت ایشان را معلوم گشت بترسیدند و کس نزد عبدالله فرستادند و از او صلح خواستند بر آن قرار که [هزار هزار و دویست هزار درم نقد برسانند و] هر سال سیصد هزار درم جزیه بر خود بگذارند. عبدالله اجابت کرد و عبدالله بن عوف الحنظلی را به امارت مرو فرستاد و بر این جمله با اهل شهر مصالحه مقرر گشت، بعد از آن ملک هرات کشمود نام به خدمت عبدالله آمد و صلح خواست بدان شرط که هرات و فوشنج [بوشنگ] را بدو بگذارد و هر سال هزار درم ادا نماید، عبدالله بن عامر بدان رضا داد و او را مثالی نوشت و به هرات باز فرستاد.»^[119]

بعد از فتح هرات شهرهای نسا و ابیورد با صلح فتح گردید و پس از آن شهرهای فاریاب و طالقان از عبدالله بن عامر طلب صلح کرد و وی پذیرفت.^[120]

درباره فتح هرات و نواحی اطراف آن احمد بلاذری می‌نویسد:

«عبدالله بن عامر، سپاهی به فرماندهی اوس بن نعلبه بن زقی، یا به قولی، خلیل بن عبدالله حنفی، روانه هرات کرد. چون خبر به مهتر هرات رسید، نزد ابن عامر شد و بر هرات و بادغیس و بوشنگ با وی صلح کرد... و این صلحنامه‌ی است که ابن عامر نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم. این فرمانی است که عبدالله بن عامر به سوی مهتر هرات و بوشنگ و بادغیس فرستد. وی را فرمان دهد که از خدای بترسد و مسلمانان را یاور و راهنمون باشد و سرزمین‌هایی را که در دست خویش دارد آباد کند. [عبدالله] بر هرات، چه دشته‌ها و چه کوه‌های آن با وی صلح کرد تا وی جزیه‌ی را که صلح بدان انجام شده است ادا نماید و خود آن مال را به تناسب مقدار زمینها از مردمان بستاند و هر کس از آنچه بر عهده دارد سر باز زند، او را عهدی و ذمه‌ی نباشد. این صلحنامه را ربیع بن نهشل نگاشت و ابن عامر بر آن مهر نهاد.»^[121]

ابن عامر، با سپاه خود به هرات رفت و با اهل آن جنگ نمودند، سپس مرزبان آن به هزار هزار درهم بر هرات و بوشنگ و بادغیس با وی صلح نمود.

ابن عامر بعد از فتح مرو، احنف بن قیس را به طخارستان فرستاد، اهل طخارستان، آماده جنگیدن با مسلمین شدند، اهل شهرهای چون جوزجان، طالقان و فاریاب و دیگر شهرها همگی رویارویی با سپاه اسلام شدند در حدود سی هزار سپاه شدند، اهل چغانیان هم به آنها پیوستند و اینان در جانب شرقی رود مرغاب مستقر شدند. پس احنف به قرارگاه خویش بازگشت، اهل آن دژ، به پیمان خود وفادار مانده بودند، شیعی احنف از قرارگاه بیرون آمد و با لشکر پنج هزاری خویش در برابر لشکر دشمن صف آراستند. احنف در آغاز شهریار چغانیان از پا درآورد، جنگ سختی در گرفت ولی خداوند کافران را زبون گردانید. مسلمین به سرعت تمام فتح می‌کردند. پس از جنگ احنف به مرو رود بازگشت. باقی مانده دشمنان اسلام به جوزجان فرار کردند احنف، اقرع بن حابس تمیمی را با سپاهی سواره نظام به آنجا گسیل داشتند، اقرع در ابتدا به جنگ‌های صحرايي (جنگ و گریز) پرداختند، بعد حملات وسیعی علیه کافران که در جوزجان گرد آمده بودند آغاز نمود و جوزجان را با جنگ فتح نمودند.^[122]

این جریان را ابن اعثم در «الفتوح» چنین می‌نویسد:

«پس عبدالله بن عامر، مردی را از نامداران عرب، نام او اقرع بن سائب التمیمی را بخواند و هزار مرد بدو داد و فرمود که به جوزجانان رود و با اهل آن شهر جنگ یا صلح کند، چنانکه با دیگر مواضع مال جزیه مقرر گردانیده است، بستاند. اقرع بن سائب بر حکم و اشارت عبدالله بدان جانب روان شد، چون نزدیک آن شهر رسید اهل جوزجانان بیرون آمدند دُهل و نقاره می‌زدند و با سلاح بازی می‌کردند، چون دو لشکر به هم رسیدند جنگ سختی در میان ایشان رفت چنانچه در آن روز جمع کثیری از مسلمانان کشته شدند و باقی بحال بد بازگشتند.»^[123]

پس احنف، طالقان را به صلح فتح نمود و فاریاب را نیز گشود. بعضی گویند: فاریاب را امیر بن احمد فتح کرد. بعد از آن وارد بلخ شد که بلخ، پایتخت طخار است. اهل آن به چهارصد هزار درهم، یا به قولی به هفتصد هزار درهم صلح کردند. احنف اسید بن مُشمس را بر بلخ گمارد و خود روانه خوارزم شد.^[124]

در «الفتوح» ابن اعثم درباره فتح بلخ آمده است:

وقتی احنف با لشکر مرو رود و طالقان روبرو شد، احنف چنان تکبیر گویان بر مخالفان حمله نمودند و سه نفر از لشکریان دشمن که سرداران و پرچم بدستان سپاه دشمن بودند با نیزه از پا درآوردند، وقتی دشمنان اسلام مشاهده کردند که چنین وضعیتی پیش آمده است تاب مقاومت نیاوردند و پا به فرار گذاشتند و مسلمین نیز به دنبال آنان و بسیاری از دشمنان را به قتل رسانیدند و غنایم بسیاری بدست مسلمانان افتاد، چون احنف چنین فتح بزرگی را دید خدای خویش سپاس گفت و از آنجا به سمت بلخ حرکت نمود و بر یکی از دروازه‌های شهر فرود آمده لشکرگاه ساخت، پادشاه بلخ از مشاهده لشکریان اسلام بیمناک شد و در دلش رعب و

وحشت ایجاد گردید و شخصی نزد احنف فرستاد تا از وی درخواست صلح کند، احنف قبول کرد و بر این منوال صلح برقرار گشت که چهار صد هزار درم نقد بدهد و هر سال صد هزار درم و پانصد کر گندم و جو بدهد.^[125]

هنگامی که ابن عامر از طخارستان، محرم به احرام عمره گردید و از طرف خویش قیس بن هیثم را برگزید. قیس به هر شهری که می‌رفت، اهل آن شهر با وی از در صلح وارد می‌شد، اما هنگامی که به سمنگان رسید، ساکنان این شهر به دفاع پرداختند، قیس شهر را در محاصره در آورد سرانجام با جنگ فتح کرد.^[126]

عبدالرحمن بن سمره بن حبیب بن عبدشمس را ابن عامر به فرمانروایی سیستان برگزید. ابن سمره به زرنج در روز عید (عید نوروز) وارد شد و قصر مرزبان این سرزمین را محاصره کرد. مرزبان زرنج صلح نمود، سپس به کیش که از نواحی هند بود رفت و آنجا را فتح نمود و از ناحیه رُحَّج تا دیار داور هر چه بود همه را فتح نمود، هنگامی که در سرزمین داور رسید، مردم آنجا را به محاصره گرفت در کوه زور و سپس با آنان صلح کرد.^[127]

«ابن سمره به [بتکده] زور اندر شد. زور، بتی بود زرین که در چشمانش دو یاقوت نهاده بودند. ابن سمره، دستان او را قطع کرد و دو یاقوت را برگرفت».^[128]

بعد از اینجا به سمت کابل در سال ۳۶ هجری راه افتاد، البته موقتاً کابل را فتح کرد، اما دوباره رتبیل شاه بر آن تسلط یافت و این شهر تا قرن چهارم هجری همچنان در دست کفار بود. گرچه آن عده‌ای از شهروندان مسلمان در کمال امنیت و آرامش زندگی می‌کردند، چون رتبیل شاهان و بخاطر جلوگیری از حملات مسلمانان در این شهر حصار کشیده بوده است. مسلمانان در مدت ۲۰ سال شهرهای مهمی چون: سیستان، بُست، قندهار، زمین داور، هرات، بادغیس و تمام صفحات شمال افغانستان را فتح نمودند و بسیاری مسلمان شده‌اند و آنان که به کیش خویش ماندند مجبور به پرداخت جزیه گردیدند.^[129]

عبدالرحمن از دره نسل گذشت و به خواش و قوزان بُست رفت، پس سوی رزآن حرکت نمود، اهل آن شهرها فرار نمود و این فرمانده سپاه اسلام بر این شهرها پیروز شد و از آنجا به خُشک رفت و مردم آن صلح نمودند، سپس عازم رُحَّج (قندهار) شد با اهل این شهر جنگید بر آنها پیروز شد و این شهر را فتح نمود و از آنجا به سمت زابلستان رفت، اهل زابلستان که عهد شکسته بود با وی جنگید، عبدالرحمن شهر را فتح نمود، با مشورت سپاه خویش آهنگ عزم سوی کابل نمود به کابل فرود آمد و کابل شاه سپاه تدارک دیده بود، در مصاف لشکر اسلام آمد و جنگهای سخت کرد و به شهر بازگشت، عبدالرحمن با سپاه خود آنها را تا یک سال در محاصره کامل نگهداشتند، سرانجام این مسئله این شد که عبدالرحمن با سپاه اسلام حملات گسترده‌ی را آغاز نمودند و کابل را فتح نمودند و بسیاری از مردمان این شهر به آیین اسلام گرویدند و غنائم و بردگان زیادی نصیب لشکر اسلام شد و در اخیر کابلشاه به دست مسلمانان اسیر گشت و او را نزد عبدالرحمن آورده و او مسلمان شد و کابلشاه را گرامی داشت.^[130]

در دوره‌ی که امام علی (ع) در کوفه به خلافت رسید، «جعهده بن هُبیره مخزومی» را امام علی (ع) به خراسان فرستاد، احمد بلاذری در «فتوح البلدان» درباره فرستادگان امام علی (ع) چنین می‌نویسد:

«نخستین کسی که از جانب علی (ع) ولایت خراسان یافت، عبدالرحمن بن ابزی موالی خزاعه بود. پس از او جعهده بن هُبیره ابی وهب بن عمرو عائذ بن عمران بن مخزوم به ولایت رسید».^[131]

جعهده به عنوان استاندار از سوی امام علی (ع) برای خراسان و ماوراء النهر مقرر گردیده بود با رفتار عادلانه و شایسته با زبردستان و مردم شهرهای مختلف خراسان برخی این شهر قبلاً فتح شده بودند و در زمان جعهده مناطقی که تا هنوز به آیین مقدس اسلام مشرف نشده بودند، این مناطق عبارت بودند از: «غور و غرجستان» که هزاره‌جات کنونی می‌باشد. برخی از نویسندگان درباره غور و غرجستان می‌نویسند:

سرزمین هزاره‌جات که در اوایل دوره اسلامی به نام «غور» و «غورستان» و قسمت شمال غرب آن به نام «غرجستان» یاد شده است، گاهی این نامها به تنهایی خود به سراسر هزاره‌جات که وسیع‌تر از هزاره‌جات کنونی بوده است، اطلاق می‌شد، که به تدریج این سرزمین محدودتر و ساکنین آن بسوی مرکز هزاره‌جات رانده شدند.^[132]

جوزجانی که مورخ در بار سلسله‌ی غوریان است، درباره این سلسله و نحوه پذیرش اسلام از سوی آنان چنین می‌نویسد:

ظن غالب آن است که سلطان غور در دوره خلافت امیر المؤمنین علی (ع) آیین اسلام را پذیرفت و از دست مبارک آن حضرت عهد و لوای حکومتی دریافت نمود، به محبت ائمه و اهل پیامبر (ص) در اعتقادشان راسخ بودند.^[133]

در کتاب «هدیه اسماعیل یا قیام السادات» خاندان شنسب که در دو نقطه (غور و مرو حکومت می‌کردند) این خاندان، در غور تا سال ۳۷ هجری به آیین اسلام مشرف نشده بودند، اما در دوره خلافت امام علی (ع) بطور همزمان اسلام و تشیع را پذیرفتند. علاقه‌مندی آنها توسط یکی از کارگزاران امام (ع) به نام جعهده بن هبیره که فرماندار خراسان و ماوراء النهر از سوی امام مقرر گردیده بود، امرای غور و مرو به آیین اسلام تمایل پیدا کردند، حاکمان غور و مرو، خدمت امام علی (ع) رسیدند و با پذیرفتن اسلام و اظهار پیروی از آن حضرت نمودند، عهد و لوای امارت را از دست مبارک آن حضرت اخذ نمودند و به سرزمین خویش بازگشتند و فرمانی که با خط امام علی (ع) صادر شده بود، قرن‌ها در نزد آن سلسله محفوظ ماند و مایه افتخار آنان محسوب می‌شدند.^[134]

در دوره خلافت امیر المؤمنین (ع) شهرهای فتح شده‌ی خراسان آن روز کم کم به سوی آرامش و ثبات و آیین اسلام رو به گسترش و نفوذ در اعماق دلهای محرومین بودند. در سال ۴۵ هجری معاویه بن ابی سفیان به خلافت رسید و زیاد بن ابی سفیان را به بصره گماشت و امیر بن احمر را بر مرو گمارد.^[135] در سال ۵۱ هجری مردم بادغیس و گنچ رستاق قیام کردند و «شداد بن خالد اسدی» عامل اموی بر آنان تاخت و بسیاری از آنان را کشت و بسیاری را اسیر نمود و به بردگی گرفت. در سال ۵۳ هجری عبیدالله بن زیاد والی خراسان شد.^[136] در سال ۶۰ هجری فردی به نام طلحه بن عبدالله بن خلف خزاعی را که به طلحه الطلحات معروف بوده که از جانب سلم بن زیاد حاکم معاویه به سمت کابل فرستاد.^[137]

سیاست‌های امویان بر اساس زور و تفاخر و برتری عرب بر غیر، استوار بود، مردم بسیاری از روی علاقه و عشق به اسلام رو آورده بودند. اما مدتی بعد از بیدار اموی‌ها را در کمال یأس و ناامیدی سر به شورش بر می‌داشتند و در بعضی از مواقع حتی از اسلام رو می‌گردانیدند و یا به ناحق از طرف دستگاه حاکمه متهم به ارتداد می‌شدند.^[138]

در سال ۷۹ هجری عبیدالله بن ابی بکر، از طرف حجاج ثقفی به ایالت سیستان منصوب و رتبیل شاه طبق پیمان مجبور به پرداخت خراج گردید.^[139]

در سال ۸۴ هجری یزید بن مهلب قلعه نیرک این طرخان پادشاه بادغیس را که از تبار ترک بود و دژ مستحکمی داشت، فتح کرد.

و در سال ۸۹ هجری بلخ را تبدیل به ویرانه نمود، بعد از فتح طالقان مرورود و مرغاب و بلخ، اسرای جنگی را که از مناطق مزبور در طول ۴ فرسنگ قطار نموده بدار آویخت. مردم جوزجان و شومان و فاریاب که چنین دیدند از ترس به جنگ برخاستند. قتیبه بعد از غلبه بر فاریاب آن را آتش زد و بسوخت از این رو او را محترق خواندند.^[140]

امویان بیش از آن که به فکر فتح و فتوحات باشند، به فکر درآمدهای کذایی بودند. کارگزاران بنی امیه به بهانه‌های گوناگون، ملک، مزرعه و باغ مردم را تصاحب می‌کردند، یکی از سیاست‌های آنان در بیرون راندن مردم بومی آن بود که عربها را با خانواده‌هایشان در منطقه پر نعمت اسکان می‌دادند. چنانچه در سال ۶۷۰ م. پنج هزار عسکر عربی به شکل خانه کوچ به قیادت ربیع بن زیاد حارثی وارد بلخ شد و در آنجا سکنی گزیدند.^[141]

در اواخر قرن اول هجری نارضایتی عمیق از دستگاه خلافت امویان در میان مردم خراسان پدید آمد. خصوصاً که عده‌ای از هاشمیان در بلخ و سایر شهرهای آن روز خراسان، تبعید شده بودند، آل عباس از موقعیت‌های این چنین نیز استفاده نمود. مبلغین به سوی خراسان گسیل داشتند.^[142]

با این گونه فعالیت‌های ضد اموی از جمله نهضت ابومسلم خراسانی زمینه زوال امویان را فراهم کرد، گرچه عباسیان هم مانند امویان فقط خود را برای خلافت آماده کرده بودند و در ظلم دست کمی از امویان نداشتند.

ب) پیدایش تشیع در افغانستان:**سه دیدگاه در مورد ورود تشیع**

۱. ورود تشیع در افغانستان از قرن اول هجری قمری، همزمان با خلافت امام علی (ع) آغاز شده است، بر اساس برخی از گزارش‌های تاریخی، یکی از امیرانی که در سال‌های نخست ورود اسلام به خراسان، مذهب شیعه را اختیار کرد، سلطان غور- مرکز افغانستان کنونی- بود. منهاج سراج، مورخ درباری غور، درباره او این گونه می‌نویسد:

غالب ظن آن است که [سلطان غور] در عهد خلافت امیر المؤمنین علی- رضی الله عنه- بر دست علی- کرم الله وجهه- ایمان آورد و از وی عهد و لوابی بستند و هر که از آن خاندان به تخت نشست، آن عهد و لوابی علی بدو دادندی. آنگاه پادشاه شدی، و ایشان، از جمله موالی علی بودند- کرم الله وجهه- و محبت ائمه و اهلیت مصطفی (ص) در اعتقاد ایشان راسخ بود.^[143]

از این گزارش تاریخی بر می‌آید که این تشیع نمی‌تواند تشیع عقیدتی باشد، بلکه تنها تشیع سیاسی یا تشیع به معنای محبت خاندان پیامبر است. گرچه برخی از مدارک حکایت از آن دارد که تشیع در خراسان قدری فراتر از این بوده است، چنان که وقتی حکام اموی لعن و سب امام علی (ع) را الزامی کرده بودند، مردم غور از این دستور سر باز زده، آن حضرت را سب نکردند.^[144]

۲. ورد تشیع را همزمان با ورد ایلخانان مغول به دین اسلام در سال ۶۹۴ ه. ق. می‌دانند. او که بر مناطق زیادی از قلمرو جهان اسلام، از جمله افغانستان امروزی حکومت می‌کرد، سیاست نسبتاً ملایم در قبال مذاهب اسلامی داشت. از این روی، تشیع در زمان آنها جان تازه‌ی گرفت.

۳. ورود تشیع در زمان شاه عباس صفوی (۱۱۳۵-۹۰۷ ه. ق.) بوده است، این دیدگاه‌ها هر کدام در جای خودش مورد بررسی قرار می‌گیرد و دلایل آن آرایه خواهد شد.

۱. ورود تشیع در زمان خلافت امام علی (ع):

آغاز ورود تشیع در افغانستان در زمان حضرت علی (ع) بر می‌گردد، در دوره خلافت آن حضرت بود که مردم غرجهستان (هزاره‌جات) با طیب خاطر اسلام را پذیرفتند و حضرت علی (ع) عهدنامه و پرچمی را برای حاکم غور فرستاد و او را به امارت آن کوهستان تأیید نمود و دستور خواندن نماز را نیز برای اهالی غور نوشت و ارسال نمود. بدین ترتیب مهر و محبت خاندان پیامبر (ص) در قلب مردم غور (هزاره‌جات فعلی) راسخ گردید و بعدها تفکر شیعی بتدریج در میان مردم شهرهای بلخ و طالقان، جوزجان، بدخشان، هرات، کابل و غزنی رواج یافت.^[145]

در کتابهای «زین الاخبار گردیزی» و «طبقات ناصری» آمده است که: قسمت‌های غور (هزاره‌جات فعلی)، در زمان حضرت علی (ع) دین مبین اسلام را پذیرا شدند، در این زمان جعده بن هبیره مخرومی، از طرف امیر المؤمنین به حکومت خراسان منصوب شد، حاکمان غوری که از حضرت علی (ع) لوا یافتند و به مقام ریاست غور باقی ماندند، رفتار شایسته و انسانی جعده، سبب شد که مردم این منطقه نسبت به خاندان رسالت اعتقاد راسخ پیدا کنند، شیعیان در افغانستان از همان ابتدا، سرگذشت خونین و تاریخ پر فراز و نشیب را پشت سر نهادند.^[146]

علی اکبر تشید در باره قدمت تشیع غور می‌نویسد:

شیعیان غور افغانستان درست پنج سال بعد از شهادت حضرت علی (ع) یعنی در سال ۴۵ هجری بخاطر آن که از دستور معاویه سر باز زده بودند، به اتهام ارتداد درهم کوبیده شدند. زیرا معاویه دستور داده بود که در سرتاسر سرزمین‌های اسلامی خطبا در نماز جمعه حضرت علی (ع) را سب و ناسزا بگویند. این رسم ناروا تا زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز ادامه داشت، تنها ملتی که از دستور معاویه سرپیچی نمود مردم غور بودند که هرگز حاضر نشدند حضرت علی (ع) و اولاد طاهرینش را ناسزا بگویند.^[147]

محبت و اخلاص غوریان به خاندان رسالت و نیز مقاومت آنها در برابر باج خواهی و خراج خواهی که بنی امیه از این مردم داشتند، سبب شد که حکام بنی امیه به این مردم سخت بگیرند. مردم غور ناچار گردیدند در سال ۴۵ هجری قیام کردند، اما حکومت اموی شایع ساخت که این مردم از دین برگشته‌اند (مرتد). بدین جهت به اتهام ارتداد بسیاری از غوریان را قتل عام نمود. رفتار عادلانه حضرت علی (ع) و نماینده‌اش جعده و نیز ظلم و ستم بنی امیه سبب شد، تا مردم سرزمین غور بیشتر به تشیع متمایل شوند. زمانی که ابومسلم خراسانی قیامش را آغاز کرد، امیر فولاد غوری از کوهستان با پنج هزار نفر مسلح به رکاب او پیوست و بر ضد حکام اموی وارد صحنه پیکار شدند.^[148]

خراسان کهن بیش از هر جای دیگر پناهگاه هاشمیان و علویان شده بود، بطور نمونه، حضرت یحیی بن زید بن زین العابدین (ع) به این سرزمین پناه آورد و مدتی در بلخ و جوزجان و طالقان به سر برد و هواخواهان بسیار یافت و به فکر تهیه تجهیزات قیام افتاد، هنوز آمادگی کامل پیدا نکرده بود که نصر بن سیار والی بنی امیه از مخفی گاه «یحیی» آگاه شد و به طور ناگهانی بر سر وی یورش برد، یحیی با هفتصد تن از همراهان و شیعیانش در قریه «ارغوی» جوزجان در سال ۱۲۵ هجری قمری

قیام کرد و به شهادت نائل آمد. محبت وی چنان بر قلب مردم آن سامان قرار گرفته بود که در سال شهادتش هر نوزاد پسر متولد می‌شد، اسمش را «یحیی» می‌گذاشتند و زنجیری که به دست و پای او بود، شیعیان آن را به بیست هزار درهم خریدند. قطعه قطعه کرده بین خود تقسیم نمودند، هر کس سهم خود را برای تبرک، نگین انگشتر ساخت. [149]

در سال ۲۱۹ هجری قمری مردم خراسان محمد بن قاسم، یکی از نوادگان امام زین العابدین (ع) را به خراسان دعوت نمودند، تا زیر پرچم او جمع شده علیه دستگاه بنی عباس قیام کنند. او دعوت را پذیرفت و در طالقان و جوزجان ارادتمندان بسیار یافت و مردم را پنهانی به آل محمد (ص) دعوت می‌کرد، مردمی زیادی او در این امر همراهی می‌کردند. عبدالله بن طاهر از طرف بنی عباس حاکم خراسان بود، با «محمد بن قاسم» جنگید، شیعیان چون از نظر دفاعی در مضیقه بودند، شکست خوردند. [150] در این میان اقلیت مسلمان، عده قابل توجهی شیعه وجود داشت و حتی افراد از ذکر لقب کابلی‌ها برای برخی از اصحاب ائمه نشان از حضور تشیع دارد. [151]

اهل کابل و یانواحی آن در خدمت ائمه علیهم السلام بودند، از آن جمله «ابو خالد کابلی» از یاران امام محمد باقر (ع) و از حواریون چهارگانه امام سجاد (ع) که نام اصلی آن «وردان» و ملقب به «کنکر» [152] بود و نیز «اردشیر کابلی ابن ماجد کابلی» و «بشیر کابلی» هر دو از روایت حدیث و اصحاب ائمه اثنی عشری بودند، در هرات نیز عدهی کثیری شیعه زندگی می‌کردند. در منطقه برناباد و هرات تماماً شیعه بودند، «محمد دیباج» پسر امام صادق (ع) در آخر عمر به هرات آمد و در میان شیعیان آنجا با احترام می‌زیست، مشهورترین و معروفترین اصحاب امام رضا (ع) عبدالله بن صالح «اباصلت هروی» می‌باشد. [153]

در شهر بلخ جمعیت زیادی از شیعیان زندگی می‌کردند، بلخ از لحاظ فرهنگی در جهان اسلام جایگاه منحصر به فرد داشت و می‌توان گفت که بلخ مهد عرفان و اندیشمندان و شاعران و بزرگان بوده است. ابراهیم ادهم بلخی، شقیق بلخی، حاتم (اصم) ابن عنوان بلخی، جلال الدین محمد بلخی (معروف به ملای رومی) صاحب مثنوی، ابن سینا، شاگردش جوزجانی و ناصر خسرو بلخی و... همه از این شهر برخاسته‌اند. [154]

مهاجرت سادات و اعراب مسلمان در شهر بلخ از قرن دوم هجری آغاز می‌گردد، بلخ از این نظر در خراسان بزرگ و افغانستان امروز در جایگاه اول و در فلات ایران پس از طبرستان بیشترین جمعیت آنان را به خود اختصاص داده است، اکنون شهر بلخ تنها نقطه‌ی در کشور افغانستان است که اعراب غیر سادات بخشی از ساکنان این مرز و بوم را تشکیل می‌دهند. [155]

بلخ پناهگاه دیگر شیعیان جهان بود، شیخ صدوق این بابویه قمی از علمای بزرگ شیعه است، چون در قم زندگی برایش مشکل می‌گردد، در یکی از روستاهای بلخ که ساکنین آن همه شیعه بودند، پناه می‌برد و شیعیان با گرمی از او استقبال می‌کنند و در این قصبه کتاب معروف «من لایحضره الفقیه» را به خواهش یکی از شیعیان آنجا تألیف می‌کند. [156]

حضور تشیع در بلخ در دوره ائمه (ع) باز می‌گردد، زیرا عده‌ای از اصحاب آن بزرگواران روایان احادیث است که به لقب «بلخی» خوانده شده‌اند، این نشان از حضور تشیع در این سرزمین دارد و اصحاب و روایانی مانند: «ابو عبدالله بلخی» و «نصر بن صباح بلخی» است. [157]

یکی از سرزمین‌هایی که در تاریخ ورود تشیع به افغانستان دارای اهمیت است، سرزمین به نام «غور» که امروزه به نام «هزاره‌جات» یاد می‌شود و به عنوان اولین مرکز تشیع یاد شده است. جوزجانی مورخ دربار غوریان در کتاب «طبقات» در مورد سلسله‌ی غوریان چنین می‌نویسد:

سلسله‌ی غوریان به شنسب می‌رسد که جد بزرگ غوریان به نام «شنسب» حاکم آن روزگار غور بوده است، حاکم غور در دوره خلافت امیر المؤمنین علی (ع) به تشیع ایمان آورد و از دست امام علی (ع) لوای دریافت کرد، امام (ع) فرمانروایی «غور» را تنفیذ نمود، این حاکم به خاندان پیامبر (ص) معتقد شد و در اعتقادش راسخ و پابرجا ماند. [158]

آقای جعفریان مورخ معاصر، در باره ورود تشیع به سرزمین «غور» می‌نویسد:

«تشیع در غور قبل از تشیع قم بوده است و تشیع قم به ریع آخر قرن اول هجری بازگشت می‌کند». [159]

درباره پیدایش تشیع در دوره حاکم غور و اخذ منشور حکومتی از نزد امام علی (ع) توسط حاکم غور در منابع متعدد تاریخی گزارش شده است. [160]

در قسمت این که مردمان «غور» به خاندان پیامبر (ص) ارادت و مودت داشتند، یکی از نشانه‌های شناسایی شیعه از غیر شیعه بود، در این مورد آقای مفتخری می‌نویسد:

«ارادت و مودت به علی (ع) و فرزندان او و تمایل به خاندان بنی هاشم، تفر از بنی امیه، وجه تمایز شیعه از غیر شیعه در دوره‌های اولیه تاریخ شیعه محسوب می‌شود». [161]

یکی از مبنای شیعه روی محبت و دوستی بر خاندان پیامبر (ص) استوار است، در واقع شیعه در قرن اول هجری در این مناطق آمد و توسعه و گسترش آن بعدها در دوره‌های ایلخانان و دوره صفویها، شیعیان آزادی عمل بیشتر از قبل یافتند و اجرای مراسم‌های مذهبی خویش آزادانه و با جرأت تمام اجرا نمودند و خودشان را توانست معرفی کنند، در آخر این بحث دلایل و نشانه‌های وجود دارد که تشیع مردم غور (هزاره‌جات کنونی) در دوره خلافت امام علی (ع) را به اثبات می‌رساند. دلایل و نشانه‌های تشیع مردم غوریان (هزاره‌جات) در دوره خلافت امیر المؤمنین (ع) عبارتند:

الف) امتناع مردم غور از سب امام علی (ع): هنگامی که معاویه به امرای غور دستور داد که به امام علی (ع) لعن و دشنام کنند، امرای غور و مردم این سرزمین در مقابل این دستور ایستادند، یعنی؛ از فرمان معاویه علناً سرپیچی کردند و هرگز مردم و حاکمان غور حاضر به این ذلت نشده‌اند.

ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» در مورد فرمان معاویه چنین می‌نویسد:

«باعث شد که مردم و امرای غور از دستور بنی امیه، مبنی بر لعن و دشنام علی (ع) در منابر و مساجد به طور رسمی جزء عبادت شده بود که «لاصلاة إلا بلمن ابن ابی طالب» در مقابل این فرمان مقاومت کردند و هرگز حاضر نشدند به امام خودشان و فرزندانشان ناسزا بگویند».^[162] یزدانی در مورد می‌نویسد: «هرگز حاضر نشدند به علی و اولاد طاهرینش ناسزا بگویند».^[163]

آقای فیاضی در کتاب «تشیع در افغانستان» این گونه می‌نویسد: کینه و دشمنی بی‌پایان امویان نسبت به اهل بیت پیامبر (ص) و مبارزه سرسختانه‌ی امویان علیه آنان، رفتارهای تبعیض آمیز و ظالمانه بنی امیه نسبت به عجم و محروم کردن آنها از حقوقشان، امویان با هر وسیله ممکن جهت دشمنی با ائمه و پیروی آنها اعمال می‌نمودند.^[164]

مردم غور و امرای آن از سب و لعن امام و فرزندان امام (ع) ابا و ورزیدند و این مسأله نشانگر حضور تشیع این مردم غور و امرای آن می‌باشد.

ب) اتهام ارتداد به مردم غور: هنگامی که مردم غور و حاکمان گوش به فرمان ناشایسته‌ی معاویه ندادند و نسبت به امام علی (ع) کوچکترین اسائه ادب روا نداشتند، معاویه و همدستان وی از حربه‌ی دیگر جهت نیل به سرکوبی آنها استفاده کرد، حکم داد که آنها مرتد شده است و باید با آنها جنگید. ابن اثیر درباره سرکوب کردن مردم غور چنین می‌نویسد:

«در این سال (۴۷ هـ) حکم بن عمرو به کوهستان غور رفت و در آنجا با مرتدین جنگ و آنها را با شمشیر مغلوب و مطیع نمود، در فتح غور غنایم و اسرای بسیاری بدست آورد، چون از آن جنگ و غزا برگشت در شهر مرو درگذشت».^[165]

آقای یزدانی در این مورد می‌نویسد: «قراین نشان می‌دهد که غوریان هرگز از اسلام برنگشته بودند، بلکه به جرم سرپیچی از دستور معاویه متهم به ارتداد شدند و این روش دایمی رژیم‌های استبدادی است که مردم آزاده را به اتهام‌های ناحق درهم بکوبند و این اولین باری بود که غوریان به جرم محبت اهل بیت (ع) به ناحق سرکوب شدند».^[166]

علت واقعی این سرکوبی مردم غور مخالفت آنان با امویان بود که نشان از تشیع این مردم دارد.

ج) مشارکت مردم در نهضت‌های ضد اموی: زمانی که ابومسلم خراسانی در سال ۱۲۹ هجری، قیام‌هایی بخش خویش را علیه حکومت ظالمانه‌ی امویان به راه انداخت، ابومسلم با لقب «امین آل محمد (ص)» در رأس سیاه جامگان قرار گرفت و قیام از شمال افغانستان آغاز شد و به سرعت گسترش یافت و مردم خشمگین از سراسر خراسان دور او جمع شدند. از مرو، بخارا، سمرقند، کش، نخشب، جغانیان، ختلان، بلخ، طالقان، مرو، بادغیس، هرات، غور، پوشنگ، سیستان، طوس، نیشابور و... به او پیوستند که تعداد سپاه وی از صد هزار نفر تجاوز کرد. امیر فولادی غوری از کوهستان (هزاره‌جات) با پنج هزار مرد مسلح غوری و به کمک و یاری ابومسلم شتافتند و برای سرنگونی بنی امیه تلاش نمودند.^[167] شرکت مردم خراسان در نهضت آزادی بخش ابومسلم باعث انتقال قدرت از امویان به عباسیان شد، ولی شرکت این مردم به امید انتقال قدرت به یکی از خاندان پیامبر (ص) بود نه دیگران!

هنگامی که قدرت از امویان به عباسیان انتقال یافت، بسیاری از کسانی که با اخلاص و اعتقاد راسخ به یاری ابومسلم شتافته بودند، بعد از به قدرت رسیدن عباسیان، دانستند که مرتکب چه خطای شده‌اند. آقای جعفریان در این باره می‌نویسد:

«با به قدرت رسیدن عباسیان کسانی که از پیش در شمار هوادار علویان بودند، در می‌یافتند که با حمایت از حرکت جدید، چه اشتباه بزرگی را مرتکب شده‌اند، لذا به فکر مخالفت با حکومت عباسیان افتادند و قیام‌هایی برپا کردند».^[168]

ابومسلم خلافت را به تشنگان قدرت سپرد، فکر این را نکرد که به زودی از عباسیان همان اعمال و رفتاری خواهد دید که از بنی امیه دیده بود، بازی سرنوشت باز به سراغ مردم انقلابی آمد، مردمی که این انقلاب به آخرین نقطه فتح آن رسانیده بودند، از آن عباسیان شد، عباسیان بعد از تثبیت پایه‌های حکومت‌شان تغییر روش دادند و انواع کارهای خلاف و ناشایسته از آنان سرزدند.^[169]

۲. پیدایش تشیع در دوره حکومت ایلخانان:

این دیدگاه بر این مبنا استوار است که ایلخانان مغول چون غازان خان و فرزند ارشد «هولاکوخان» و هفتمین فرمانروای ایلخانی ایران که در سال (۱۳۰۴-۱۳۹۵م.) به آیین اسلام از نوعی شیعی گرایش یافت و هزار سرباز مغول از او پیروی می کردند و پس از مرگ وی ابوسعید (۱۳۱۷-۱۳۳۵م) سنت وی را ادامه داد. بدین ترتیب، مذهب شیعه توسط غازان و برادرش اولجیاتو و فرزندش ابوسعید در افغانستان که در آن موقع بخشی از امپراتوری ایلخانی بود، ترویج و ترغیب می گردید. [170]

این نظریه برای اولین بار توسط تیمورخانوف (استاد، محقق علوم شرق شناسی دانشگاه شهر دوشنبه) مطرح گردید، در این مورد تیمورخانوف می نویسد:

«غازان خان غالباً به مذهب شیعه اظهار علاقه می نمود... و پسرش ابوسعید از سیاست وی پیروی می کرد... بنابراین عقیده ما آن است که در این دوران اسلاف هزاره‌ها... به مذهب شیعه معتقد گردیدند.» [171]

رشید الدین فضل الله، درباره اقدامات غازان خان، چنین می نویسد:

۱. ده هزار سربازی که از وی متابعت می کردند، همگی به مذهب تشیع گرویدند؛

۲. برای سادات معاش تعیین نمود؛

۳. ایجاد ابنیه مذهبی چون مساجد نمود؛

۴. سفرهای زیارتی به مراقد منوره ائمه (ع) به راه انداخت و همین طور تعمیر مقبره آنان؛

۵. دستور تخریب تمام بتها و بتکده‌ها و آتشکده‌ها، بعد از وی پسرش ابوسعید از سنت پدر پیروی می کرد. [172]

گرچه نظریه تیمورخانوف طبق مدارک و شواهد تاریخی با تاریخ ایلخانان و تشیع آنها سازگار است، ولی پیشینه تشیع در افغانستان به نیمه‌ی قرن اول هجری باز می گردد، نهایت امر این است که تسامح و عدم تعصب آنان نسبت به مذهب نقش سازنده‌ی در ترویج و توسعه تشیع داشت. وقتی که آنان به مذهب شیعه علاقه مند شدند، آن روز که اکثریت جامعه ایران یعنی؛ به جز شهرهای (قم، کاشان و سبزوار) بقیه شهرها را جامعه اهل سنت تشکیل می دادند، از این زمان است که مذهب شیعه در تمام نقاط ایران گسترش می یابد و پیروانی برای خویش جذب می کند.

در افغانستان و به خصوص منطقه هزاره‌جات تحت قلمرو حاکمیت ایلخانی قرار گرفت و در آنجا به بسط و گسترش پرداختند. آقای یزدانی در این باره می نویسد:

«دوران سلطنت دو تن از ایلخانان (سلطان محمود غازان خان و سلطان محمد خدابنده)، مخصوصاً زمان سلطان محمد خدابنده نقطه عطفی در گسترش تشیع در ایران و افغانستان می باشد... تشیع خدابنده در ترویج و گسترش و استقرار این مذهب در میان هزاره‌جات تأثیر فراوان داشته است.» [173]

از این گونه مطالب درباره شیعه شدن هزاره‌ها، این مطلب استفاده می شود که هزاره‌های افغانستان در یک زمان معین همگی به مذهب شیعه متمایل نشده‌اند. در این باره آقای موسوی می نویسد:

«گرویدن هزاره‌ها به مذهب شیعه در دروه مشخص اتفاق نیفتاده است، در واقع چنین تجزیه و تحلیل‌های مکانیکی از هر پدیده تاریخی و اجتماعی کاری نادر است، هر تغییری که در جامعه انسانی در طول یک دوره زمانی نه چندان کوتاه، به وقوع می پیوندد که طی آن فرایند توسعه خود را می پیماید.» [174]

آنچه در اینجا می توان گفت: این است که آغاز و پیدایش مذهب تشیع در میان هزاره‌های هزاره‌جات به نیمه قرن اول هجری باز می گردد که با رفتار شایسته و عادلانه جعه‌بن هبیره که نماینده حضرت علی (ع) در خراسان بوده که مردم این سرزمین به این مذهب گرویده است، ولی شیعه شدن هزاره‌های هزاره‌جات در دروه ایلخانان (مغول) هم بجا خواهد بود، زیرا که افغانستان نیز بخشی از قلمرو حکومت آنان تلقی می شد وقتی که آنان دین مبین اسلام را آنهم از نوع شیعی پذیرفتند و سربازان تحت امر آنان از آنها پیروی می کردند و با رفتار و کردار خویش آن عده از هزاره‌ها به اسلام و یا به مذهب تشیع نایل نشده بودند، در این دروه به مذهب شیعه درآمدند.

۳. پیدایش تشیع در دوره صفویه:

برخی از مورخین بر این باورند، که ورود مذهب تشیع در افغانستان توسط شاه عباس صفوی صورت گرفته است، در برخی منابع تاریخی اشاره بر این مطلب گردیده است، وامبری در «سیاحت درویش دروغین» می نویسد: «گرویدن هزاره‌ها» به مذهب تشیع به وسیله شاه عباس صفوی صورت گرفته است. [175]

دیگر از تاریخ نویسان بر این اعتقادند که هزاره‌های افغانستان بخش بزرگی از پیروان مذهب تشیع را تشکیل می دهند، در زمان صفویه به ویژه در عصر پادشاهی شاه عباس سالهای بین (۹۹۵-۱۰۶۹ق) به مذهب شیعه گرویدند و این نظریه نخستین بار توسط وامبری در سال ۱۸۹۵م ارائه شده است. [176] مدت بعد این دیدگاه مورد تأیید محقق آمریکایی به نام «شیرمن» قرار گرفت: «مذهب شیعه تنها می تواند از طریق غرب از ایران- تنها ملت مهم شیعه در جهان اسلام- وارد هزاره جات شده باشد، هزاره‌ها، مانند: فارسها، شیعه اثنی عشری هستند... بدین ترتیب می توان نتیجه گیری کرد که مذهب شیعه چندی بعد از ظهور صفویه، یعنی حوالی قرن ۱۶ و یا بعد از آن به میان هزاره‌ها راه یافته است.» [177]

تنها دلیل که «شیرمن» ارائه نموده است، درباره پذیرش مذهب شیعه هزاره‌های افغانستان شیعه بودن ایرانیان دانسته است و هزاره‌ها هم این مذهب را از آنان پذیرفتند این دیدگاه که آغاز تشیع در میان هزاره‌های افغانستان در هزاره جات در دوره سلسله صفویان بازگشت می‌کند، با توجه به مستندات تاریخی قابل قبول نمی‌باشد، زیرا که منابع و مستندات تاریخی گواه بر این مطلب است که هزاره‌ها بسیار قبل از دوره سلسله صفوی مذهب حقه شیعه را با جان و دل پذیرفته بودند، بر اساس دلایل بسیاری این نظریه را رد می‌کند:

الف) پناه گزینی سادات در افغانستان: اگر مهاجرت سادات سبزواری را به افغانستان مورد بررسی قرار گیرد، این نتیجه بدست می‌آید، که بعد از سقوط سربداران در سال ۷۸۸ ه. ق. زمانی که زندگی بر سادات سخت و دشوار می‌شود، راه مهاجرت به مناطق دیگر را آغاز می‌کنند، با توجه به وضعیت آن زمان، یقیناً سادات سبزواری به مناطق شیعه‌نشین پناه گزین می‌شوند از این رو عده‌ای از آنان در میان مردم هزاره افغانستان به گرمی استقبال شدند، در مناطق چون: بامیان، سنگلاخ، میدان، قندهار و... پناه بردند و ماندگار شدند.^[178]

ب) درخواست مبلغ از صفویها: خاتون آبادی در مورد تقاضای مردم کوهستان (بدخشان و بابر) چنین می‌نویسد: در سال ۱۰۸۲ ه. ق. دو تن از شیعیان افغانستان همراه هدایا و وجوه شرعی به مشهد آمده بودند و درخواست مبلغ کردند، جهت تعلیم در امر آموزش تشیع، اما مبلغ لایق پیدا نشد و آن دو بدون مبلغ به وطن خویش بازگشتند و مردم کوهستان - بدخشان و بابر - شیعه‌اند، قصاید بسیاری در وصف ائمه اثنی عشری (علیهم السلام) سروده‌اند.^[179] وقتی که مردم مبلغ دعوت می‌کنند، حتماً از هم کیشان خویش مبلغ می‌خواهد، یزدانی در این رابطه نوشته است:

«شیعیان گاهی از صفویها درخواست مبلغ می‌کردند، ولی شخصیتی که بتواند از عهده تبلیغ برآید پیدا نمی‌شد».^[180]

ج) مقاومت هزاره‌ها در مقابل صفویها: مورخ معاصر شاه عباس صفوی، اسکندر سبک ترکمان بوده، وی هرگز خبر شیعه شدن مردم هزاره جات را بوسیله شاه عباس گزارش نمی‌کند، بلکه در «تاریخ امرای عباسی» چنین می‌نویسد:

«هزاره‌ها قبل از زمان شاه عباس شیعه بودند، دو یا سه هزار سرباز هزاره تحت فرمان، دین محمد خان ازبک در مقابل لشکر شاه عباس جنگیدند».^[181]

اتفاق به این مهمی که مردم افغانستان توسط شاهان صفوی به مذهب شیعه گرویدند چطور شده که مورخ معاصر آنها نیاورده است، فقط گزارش جنگ میان هزاره و صفویان آورده است، دلیل این مطلب این است مردم هزاره افغانستان پیش از صفویه به مذهب شیعه در آمدند و چنانچه صفوی نقش در ورود مذهب در میان هزاره‌ها می‌داشتند، یقیناً هزاره‌ها در مقابل شاه عباس صفوی صف آرای نمی‌کردند، با هم وارد جنگ نمی‌شده‌اند.

د) حضور تشیع افغانستان قبل از صفویها: برخی از مورخین حضور شیعه را قبل از دوره صفویه در افغانستان می‌دانند و بر این مطلب تأکید دارند، که حضور شیعیان به این سرزمین به نیمه‌ی قرن اول هجری بازگشت می‌کنند که در این صورت پیدایش مذهب تشیع در میان ساکنین افغانستان پیش از دوره صفویها دانست، که همین مطالب را مورخین شیعه تأیید می‌کنند از صاحب «اعیان الشیعه» درباره پیدایش تشیع و گسترش آن می‌نویسد:

«آغاز و پیدایش شیعه را پیش از دوره صفویه می‌داند و در بسیاری از شهرهای خراسان کهن و ماوراءالنهر و افغانستان چون شهرهای: بلخ، هرات، کابل، قندهار و... قبل از دوره صفویه می‌داند».^[182]

یزدانی در مورد حضور تشیع پیش از صفویه چنین می‌نویسد:

«تشیع قبل از صفویه در افغانستان از جمله در هزاره جات شیعیان بسیاری زندگی می‌کردند».^[183]

هدف نقل این گزارشهای تاریخی، انکار و یا کم رنگ جلوه دادن نقش صفویها در پیشرفت گسترش و توسعه تشیع در ایران نیست، اما طبق گزارشات مورخان تشیع در افغانستان و مناطق چون «غور» هزاره جات کنونی از سابقه‌ی بیشتری از دوره صفویها برخوردار است، در عصر صفویه، عده‌ای از شیعیان در غور و نواحی اطراف آن می‌زیستند که در مقابل عملکرد ناشایست امویان و عباسیان به مقاومت و ایستادگی می‌پرداختند.

آغاز و پیدایش تشیع در زمان شاه عباس صفوی در میان مردم افغانستان ترویج شد و پیش از آن تشیع در افغانستان مورد پذیرش قرار نگرفته بودند، در این باره باید گفت صفویها عامل پیدایش و عامل آغازین تشیع در افغانستان نمی‌باشند، زیرا که تشیع بسیار قبل از آنان مورد پذیرش مردم هزاره افغانستان واقع شده بودند، گرچه صفویها را می‌توان در ایران عامل بسط و گسترش تشیع دانست.

ج. عوامل گسترش تشیع در افغانستان:

گسترش و توسعه تشیع در افغانستان به چند دسته تقسیم بندی شده و عوامل گسترش آن از چند جنبه قابل بررسی است.

۱. سیاست و رفتار عادلانه جعهده حاکم خراسان:

در دوره خلافت امام علی (ع) مردم و حاکمان آنها در نواحی چون غور، بلخ، کابل، هرات و... به مذهب شیعه در آمدند و با کمال افتخار به این مذهب گرویدند و سرزمین به نام «غور» و «هزاره جات کنونی» هنگامی از دست مبارک آن حضرت پرچم و لوایی حکومتی دریافت نمود، در این زمان بود که جرقه‌های تشیع در این سرزمین کوهستانی، صعب العبور فراهم و زمینه‌های مناسب برای رشد و گسترش تشیع در نواحی اطراف این سرزمین بوجود آمدند، در این امر مهم نباید نقش فرستاده امام علی (ع) (جعهده) را در خراسان نادیده گرفت که این نماینده‌ی سیاستمدار و پارسا بود که با رفتارهای عادلانه‌اش، بستری لازم برای توسعه و گسترش تشیع فراهم ساخت. مردم کوهستانات و دیگر نواحی آن عملکرد شایسته‌ی جعهده را دریافتند و تفاوت‌های اساسی میان حکومت و خلافت علوی (جعهده) و حکومت‌های ظالم، را درک نمودند و به سمت تشیع بیش‌تر از قبل تمایل نشان می‌داد و بر ارادتمندان و دوستان «اهلیت پیامبر (ص)» هر روز فزونی می‌یافتند، همان طوری که در قیام ابومسلم خراسانی که وی با شعار «الرضا من آل محمد (ص)» سر داد و به دفاع از اهل البیت پیامبر (ص) مردم بسیار گسترده شرکت ورزیدند. [184]

۲. محبوبیت اهل بیت پیامبر (ص):

دیگر از عوامل و عللی را که می‌توان به عنوان عامل سازنده و مهمی در گسترش تشیع و توسعه آن در میان مردم افغانستان بررسی کرد و همین طور در تمام کره خاکی قابل طرح است، عامل محبت است، میزان علاقه‌مندی مردم به اهل بیت پیامبر (ص) می‌باشد و طبق فرموده خداوند در قرآن کریم به پیامبر (ص): «بگو: من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی‌کنم جز دوست داشتن نزدیکانم [= اهل بیت]». [185] طبق مفهوم این آیه‌ی مودت، محبت به خاندان پیامبر (ص) منحصر در زمان حضور رسول اکرم (ص) نیست، بلکه خطاب آن عام است و شامل کلیه‌ی مسلمانان در هر زمان و مکان می‌شود. مردم شیعه افغانستان به اهل بیت (علیهم السلام) بسیار محبت می‌ورزیدند، در دوره‌های مختلف شیعیان این مرز و بوم نشان دادند که چگونه به اهل بیت پیامبر (ص) عشق می‌ورزیدند و احترام فراوان آنها به حضرت یحیی بن زید، از این رو بوده است. هنگامی که یحیی در میان مردم شیعه این سرزمین قرار می‌گیرد، این مردم از وی حمایت می‌کند و با احترام از وی پذیرایی می‌کردند، بخاطر اینکه یکی از خاندان پیامبر (ص) است و هنگامی که دشمنان آن حضرت به صورت مخفیانه وارد این سرزمین می‌شوند و با سبلی از جمعیت شیعی روبرو می‌شوند که به حمایت از یحیی بن زید برخاسته بودند و زنجیرهای که به دست و پایش بسته بودند، برای تیرک آنرا نگین انگشتر ساختند و بین خودشان قسمت نمودند [186] و همین طور این مردم شیعه افغانستان در زمان ابلاغ دستور معاویه مبنی بر سب امام علی (ع) در منابر و مساجد، این بخاطر علاقه وافر به خاندان نبوت داشتند، هرگز حاضر به سب حضرت علی (ع) نشده است، آقای یزدانی در این باره می‌نویسد:

«این حقیقت که مردم «غور» از همان ابتدا که مسلمان شدند عشق و علاقه وافر به خاندان نبوت پیدا کردند و هرگز به حضرت علی - علیه‌السلام - سب و ناسزا نگفته‌اند، در کثیری از کتب تاریخی آمده است، در افسانه‌های امروزی هزاره جات نیز به عنوان افتخار گفته می‌شود... و علت اینکه ما همیشه گرفتار مصایب بی‌شمار بوده‌ایم نیز به خاطر محبت به خاندان نبوت است. [187]

آقای جعفریان درباره دوستی اهل بیت پیامبر (ص) می‌نویسد:

«دوستی اهل بیت سنگ بنای تشیع است که خود در تمامی انواع تشیع حضور داشته است، اگر این دوستی در مسیر منطقی خود سیر می‌کرد تا حد ولایت و اطاعت از اهل بیت پیش می‌رفت. [188] محبت به اهل بیت پیامبر (ص) یکی از اساسی‌ترین عوامل در گسترش تشیع می‌باشد و در واقع پایه و اساس برای پذیرش مذهب تشیع است.

۳. ظلم خلفاء و مظلومیت اهل بیت پیامبر (ص):

هنگامی که مردم ظلم و ستم را نسبت به این خاندان مشاهده می‌کردند، به اهل بیت تمایل و نسبت به کسانی که ظلم روا داشتند، نفرت پیدا می‌کردند، آقای جعفریان در این باره می‌نویسد: «مردم که این ظلم را می‌دیدند نسبت به آنها (اهلیت) تمایل می‌شدند، به خصوص که مقاومت آنها را در برابر حکومت شاهد بودند». [189]

مظلومیت خاندان پیامبر (ص) هنگام رحلت پیامبر آغاز شد و پس از واقعه کربلا و شهادت امام حسین (ع) و اسارت اهل بیت آن حضرت (ع) رو به فزونی گذاشت و شهادت زید بن علی در کوفه شیعیان خراسان را جری‌تر کرد، تشیع‌شان را ظاهر و بر ضد بنی امیه، فعالیت خویش را شدت بخشیدند. [190]

این مظلومیت به اندازه‌ی بود که بنی عباس بهره فراوانی برای زوال دستگاه خلافت بنی امیه از آن بردند، در واقع این مظلومیت در جریان سقوط امویان، پشتوانه مهمی در جامعه اسلامی آنروز بود، که عباسیان از آن بهره‌مند گردید و حکومت را بر پایه‌ی اشکی که بر شهادت مظلومانه امام حسین (ع) وزید و یحیی بن زید ریخته شدند برپا کردند. [191] در مورد نقش مهم مظلومیت خاندان پاک پیامبر (ص) در رشد و شکوفایی تشیع آقای امین در کتاب اعیان الشیعه، می‌نویسد:

«هنگامی که حسین (ع) شهید شد، بیشتر مسلمانان این حادثه را فاجعه بسیار بزرگ شمردند، حتی برخی از امویان تکان خوردند، برتری خاندان رسالت را دریافتند، از ستمی که بر آنها شده بود متأثر شدند و احساس کردند دستگاه اموی جدا شوند و به بنی هاشم و علویان گرایش یابند و به این ترتیب شیعیان خاندان نبوت زیاد شدند... و بر جمعیت شیعه در میان تابعان و طبقات بعد از تابعان افزود... این افزایش و گرایش به تشیع هم چنان تا آخر حکومت بنی امیه در شهرهای مانند: حجاز، یمن، عراق، کوفه، مصر، خراسان و سایر شهرهای ایران به ویژه در قم ادامه یافت و اکثر شیعیان در کوفه و خراسان بودند.» [192]

ستم‌های زیادی بنی امیه و بنی عباس نسبت به خاندان پیامبر اسلام (ص) روا داشتند، همین عامل مظلومیت خاندان پیامبر (ص) باعث نفوذ و گسترش تشیع در کشورهای اسلامی از جمله در افغانستان شده‌اند، این مظلومیت به گونه موجب توسعه و رشد تشیع در میان مردم این دیار گردید به طوری که شهادت زید بن علی و فرزندش یحیی توانست خراسان را به سمت خاندان رسول خدا (ص) و تشیع سوق دهند.

۴. ظلم ستیزی و عدالت پروری خاندان پیامبر (ص):

مردم خراسان از یک سو از بیدادگری و سفاکی امویان و عباسیان متنفر بودند، از سوی دیگر نگرش ضد ستم، سبب تمایل مردم به تشیع و علویان می‌شد، در حقیقت آنها هنگامی که آموزه‌های علویان را در مورد برقراری عدالت اجتماعی، مبارزه با ستمگران زمدار مشاهده می‌نمودند به این سمت و سو کشیده می‌شدند، و زمانی که استبداد و بی‌عدالتی، تبعیض دستگاه خلافت امویان و عباسیان را مشاهده می‌کردند از آنها دوری می‌نمودند، چنانچه در نهضت سهم گرفتند، به طوری که اشاره شد، قیام و نهضت «یحیی» بر ضد ظلم و بیداد حاکمان زمانه بود، که تمامی جامعه آنروز را فرا گرفته بود. [193]

زید بن علی (ع) درباره نهضت رهایی بخشش این می‌گوید:

«ای مردم! ما شما را به کتاب خدا و سنت رسولش دعوت می‌کنم، همچنین شما را به جهاد با ظالمین حمایت از مستضعفین، کمک به محرومین، تقسیم موجودی بیت المال میان کسانی که سزاوار آن هستند، فرا می‌خوانم» [194]

ظلم ستیزی علویان و شیعیان در رشد و توسعه آن در افغانستان نقش سازه‌ی داشته است و مردم از این نوع قیام‌ها علیه کسانی ظلم و ستم پیشه می‌کنند، سخت نفرت داشتند و کسانی که در مقابل ظالمین و ستم پیشگان ایستادگی می‌نمودند، در جایگاه خاصی در میان مردم افغانستان پیدا می‌کردند.

۵. پناه‌گزینی سادات در افغانستان:

مهاجرت سادات به این سرزمین پس از سقوط دستگاه سرداران (۷۳۷ تا ۷۸۸ هجری) در سبزوار و اطراف آن حکومت می‌راندند و در ترویج شیعه در ایران نقش مهم داشت، سادات بعد از سقوط جنبش سرداریه به سرزمین افغانستان و در میان مردم هزاره پناه‌گزین شدند و آنان از سادات به گرمی استقبال کردند و برای هر کدام زمین‌های زراعی در اختیارشان قرار دادند. [195]

آقای فرهنگ در این باره می‌نویسد:

«موقعی که مغول‌های حاکم در ایران به تشیع گراییده‌اند، مناطق کنونی هزاره جات از توابع ایران و تحت قلمرو خانان مغول بود، لذا سادات علوی از سوی آنان داخل این مناطق گردیدند تا مذهب شیعه را ترویج و توسعه بخشند» [196]

در این باره آقای کاتب هزاره در «نژاد نامه افغان» می‌نویسد:

«جایی از بلدان و امصار و قصبات و قریه جات افغانستان نیست که یک یا چند خانه از سید حسنی و حسینی و موسوی و رضوی در آن ساکن نباشد، اهالی افغانستان هر قوم... خصوصاً قوم هزاره به سادات احترامات فائقه به تقدیم رسانیده» [197] در واقع چنین حادثه را این طور می‌توان تحلیل کرد، اگر کسانی که مجبور باشند برای مهاجرت از خاستگاه اصلی‌اش جای دیگر را انتخاب کنند یقیناً جای بر می‌گزینند که به آنها احترام بگذارند.

گزارش‌هایی که در مورد شهادت عبدالله بن معاویه در هرات در سال ۱۲۹ هجری، قیام محمد بن قاسم علوی در سال ۲۱۹ هجری نقل گردیده به خوبی حضور تشیع و روند گسترش آن توسط سادات علوی را می‌رسانند، علت اصلی که مردم خراسان با ابومسلم، پیمان بستند، شعارهایی بود که ابومسلم در دفاع از اهلیت پیامبر (ص) سر می‌داد و در هر نقطه که می‌رسید، دم از خون خواهی یحیی بن زید می‌زد و می‌گفت و این امر در بسج کردن مردم خراسان بسیار موثر بود، که ابومسلم از این فرصت طلایی کمال بهره را به سودی عباسیان برد، به هر صورت زمینه تشیع در خراسان پیش از مهاجرت سادات علوی وجود داشته است، که با مهاجرت سادات بسط و گسترش پیدا کرده است. [198]

مهاجرت سادات و اعراب مسلمان در افغانستان از قرن دوم هجری آغاز گردیدند، اکنون بلخ تنها نقطه‌ی در افغانستان است که اعراب غیر سادات بخشی از مردم آن را تشکیل می‌دهد. «اکثر سادات بلخی از نسل «الحسین الاصر» فرزند امام سجاد (ع) بودند عده‌ی از آنها به مناصب امارت و نقابت رسیده‌اند.» [199]

۶. حضور امام رضا (ع) در خراسان:

مأمون خلیفه زیرک عباسی از ارادت و ارتباط، افکار و عقاید، اوضاع و روحیه مردم خراسان به خوبی آگاهی داشت، مأمون از این مسأله احساس خطر می کرد و تصمیم گرفت، که امام رضا (علیه السلام) را از مدینه به خراسان آورد و فرستاده اش نزد آن حضرت، رجاء بن ضحاک، خویشاوند فضل بن سهل بود، آن بزرگوار را از راه بصره به مرو آوردند.^[200] مأمون فرمان داده بود، که امام (ع) را از راه کوفه و قم که شیعیان در آن شهرها سکونت دارند نیاورند، بلکه از راه بصره و فارس و نیشابور عبور دهند.^[201]

با این همه مقررات و دستور مأمون، امام رضا (ع) در مسیر راه در هر شهری که می رسید مورد استقبال ارادتمندان و شیعیان قرار می گرفتند، به طوری که رجاء بن ضحاک که مسئولیت آوردن امام رضا (ع) را بر عهده داشت، می گوید: در هیچ شهری از شهرها فرود نمی آمدیم، مگر آن که مردم آن شهر به سراغ و ملاقات امام رضا (ع) می آمدند و مسایل شرعی و دینی خویش را می پرسیدند و ایشان پاسخ می فرمودند.^[202]

مأمون در آغاز منصب خلافت را برای امام رضا (ع) پیشنهاد کرد، ولی امام از پذیرش آن خودداری نمود و فرمود: اگر خلافت از آن توست، خداوند برای تو قرار داده است و جایز نیست که آن را به دیگری بسپاری، مقام از آن تو نیست، پس حق نداری چیزی را که از آن تو نیست به من واگذاری.^[203]

این حادثه در سال ۲۰۱ هجری رخ داد، مأمون با آن حضرت به عنوان ولیعهد خویش بیعت نمود و به جای جامه سیاه، لباس سبز بر تن کرد و به تمام نقاط قلمرو خویش دستور داد که آنها چنین کنند و برای امام (ع) بیعت گرفت و به نام آن حضرت خطبه خواند و دینار و درهم به نام امام رضا (ع) ضرب نمود.^[204]

حضور امام رضا (ع) در سرزمین خراسان موجب گسترش و توسعه تشیع در این نقطه گردید. آقای غبار، این واقعه را چنین می نویسد:

«آمدن حضرت علی بن موسی الرضا (ع) به خراسان موجب افزونی هواخواهان و شیعه در این سرزمین گردید و فقه امامیه نیز از او رونقی گرفت».^[205]

امام رضا (ع) نامه های در تبیین مبانی شیعه اصیل بر افراد مختلف و در مناطق گوناگون ارسال نمایند، که این نامه ها همه نشان دهنده گسترش و رشد تشیع در این سرزمین است.^[206]

مأمون از این مسأله بیم داشت که شیعیان با امام رضا (ع) در رفت و آمد بودند و خطر جدی برای مأمون تلقی می شد و از حضور مردم در منزل امام (ع) و نشست های آنها جلوگیری می نمود و امام رضا (ع) مأمون را نفرین می کرد: «...خدا یا! از کسی به من ظلم کرده، مرا خوار نموده است و شیعیان را از درب خانه من دور کرده است، انتقام مرا بگیر!».^[207]

استقرار امام رضا (ع) به خراسان موجب فزونی تشیع گردید و از سوی دیگر سیل مهاجرت علویان پس از استقرار در خراسان به سوی مشرق زمین گسترش یافتند و این امر موجب توسعه و رشد چشمگیر تشیع گردیده است، پس از اقامت امام (ع) در خراسان و پذیرش ولیعهدی به وسیله آن حضرت ایشان نامه ی به خویشاوندانش در شهرهای مدینه و حجاز می نگارد و از آنها دعوت می کنند و ثمره ی این نامه آن شد که چندین هزار تن از سادات علوی و وابستگان امام رضا (ع) در طی چندین مرحله به صورت کاروانی مدینه و حجاز را به مقصد خراسان بزرگ ترک نمایند.^[208]

د) جغرافیای انسانی تشیع در افغانستان:

شیعیان افغانستان از نظر جغرافیای سکونت به دو بخش قابل تقسیم است:

شیعیان هزاره جات عبارتند از: اقوام صدها شاخه هزاره که در نواحی مرکزی افغانستان همراه با اقوام سادات، قزلباش، ترکمن و... زندگی مسالمت آمیز دارند و از همه آنها به نام هزاره و از وطن شان به نام هزاره جات یاد می گردد. هزاره جات در قلب افغانستان، شامل ولایت های: بامیان، غزنی، ارزگان، دایکندی، پروان، غور، بلخ، جوزجان، سمنگان، بغلان، میدان و کابل می شود.

هزاره جات از نظر جغرافیایی طوری قرار گرفته که استان بامیان در قلب و مرکز واقع شده و نواحی شیعه نشین در اطراف این ولایت (استان)، در ولایت های مجاور داخل شده و پیش رفته است.

۱. موقعیت جغرافیایی شیعیان در هزاره جات:

هزاره از نظر موقعیت کنونی اداری طوری قرار گرفته است که قسمت مرکزی آن به نام بامیان تا حدودی به طور کامل هزاره و شیعه در آن سکونت دارند و بقیه هزاره جات در ده استان اطراف بامیان ضمیمه شده است و این استانها عبارتند از:

۱. میدان (وردک): ولایت وردک که گاهی به نام ولایت میدان هم یاد می شود، از شرق با ولایت کابل و لوگر و از غرب با ولایت بامیان و از شمال با پروان و بامیان از جنوب با غزنی در ارتباط است. مساحت این ولایت ۸۲۰۰ کیلومتر مربع است، مرکز این ولایت «میدان شهر» بوده که از کابل در حدود ۴۵ کیلومتر فاصله دارد^[209] و فرمانداری های حصه اول و حصه دوم بهسود. دایمی میرداد و جلریز از هزاره جات به آن ضمیمه شده است.

۲. غزنی: غزنه یا غزنین از شرق با ولایات لوگر، پکتیا و پکتیکا و از غرب با ولایات ارزگان و زابل و از شمال با ولایات میدان و بامیان و از جنوب با کشور پاکستان در ارتباط است. مساحت این ولایت ۳۱۴۰۰ کیلومتر مربع و مرکز آن شهر غزنی، فاصله آن تا کابل ۱۳۵ کیلومتر است.^[210]
 ۳. غور: این ولایت از شرق با ولایت بامیان، دایکندی و از غرب با ولایت هرات و فراه و از شمال با ولایات جوزجان، سرپل، فاریاب و بادغیس و از جنوب با ولایات دایکندی و هلمند و فراه در ارتباط است. مساحت این ولایت ۳۵۱۰۰ کیلومتر مربع و مرکز آن چغچران است که از کابل ۱۴۱۲ کیلومتر فاصله دارد.^[211]
 ۴. دایکندی: این ولایت جدید التأسیسی است که در مرکز افغانستان واقع شده است از شمال با ولایت غور و بامیان و از جنوب با ارزگان واقع شده است و مساحت این ولایت حدود ۱۶۳۹۷ کیلومتر مربع و مرکز آن شهر نیلی نام دارد و فاصله آن تا کابل ۴۱۰ کیلومتر است. از فرمانداری‌های این ولایت شخمیران، بندر، خدیر، شهرستان، کنی، میرامور، کجران و گیزاب می‌باشد.^[212]
 ۵. ارزگان: این ولایت در مرکز افغانستان است، از شمال با ولایت دایکندی و از جنوب با ولایات قندهار و زابل و از شرق با ولایت غزنی و غرب با ولایت هلمند در ارتباط است. مساحت آن حدود ۱۴۱۲۹ کیلومتر مربع است فاصله آن تا کابل ۴۷۰ کیلومتر می‌باشد.^[213]
 ۶. جوزجان: این ولایت از شرق با ولایت بلخ و از غرب با ولایت فاریاب و از شمال با ترکمنستان و از جنوب با ولایت غور و بامیان در ارتباط است. مرکز آن شیرغان و حدود ۲۴۷۰۰ کیلومتر مربع بوده و فاصله آن تا کابل ۵۸۶ کیلومتر است.^[214]
 ۷. سمنگان: از شرق با ولایت قندوز و بغلان و از غرب با ولایت بلخ و سرپل از جنوب ولایت بامیان و از شمال با ازبکستان و تاجیکستان در ارتباط است، مساحت این ولایت حدود ۱۶۰۰۰ کیلومتر مربع است، مرکز آن شهر ایبک می‌باشد با کابل ۳۱۳ کیلومتر فاصله دارد.^[215] فرمانداری‌ها و بخش‌داری‌های دره صوف و روی دو آب از هزاره جات به آن ملحق شده است.^[216]
 - ۸- بغلان: فرمانداری‌های پلخمری، دهنه غوری، دوشی و تاله و برفک را از شمال شرق هزاره جات با خود برده است. گرچه تاله، برفک و دوشی از مناطق شیعه‌نشین اسماعیلیه است.^[217]
 - ۹- بلخ: فرمانداری‌ها و بخش‌داری‌های چارکت، شولگره، کشنده، نهر شاهی و چمتال را از شمال هزاره جات شامل شده است.^[218]
 - ۱۰- پروان: فرمانداری‌ها و بخش‌داری‌های شیخعلی سرخ و پارسا را از شمال شرق هزاره جات در بر گرفته است.^[219]
 - ۱۱- بامیان: این استان مرکز هزاره جات واقع شده است و فرمانداری‌های کهمرد و سیغان که اغلب سنی‌نشین هستند، در این استان شیعه‌نشین قرار گرفته‌اند، بدین ترتیب ده ولایت که نام برده شده است به نام هزاره جات در مرکز افغانستان جای گرفته است.
- در نقشه‌های شماره (۲) موقعیت جغرافیایی شیعیان را در هزاره‌جات بخوبی مشخص می‌کند.

۲. موقعیت جغرافیایی شیعیان متفرقه در افغانستان:

این دسته از شیعیان است که وطن و سکونت در میان دیگر مذاهب و اقوام گرفته‌اند، که معمولاً هزاره جات اطلاق نمی‌گردد، گرچه خودشان هزاره شیعه نامیده می‌شود. این عده از شیعیان است که از ساکنین اصلی قوم هزاره باشند که بعد از نقل مکان کردن سایر هزاره ها آنها در میان اهل سنت باقی مانده باشند و یا مهاجرانی باشند که از هزاره جات به آن جا آمده و ساکن شده باشند و یا از اقوام دیگر غیر هزاره مثل: قزلباش، پشتون، بلوچ و تاجیک باشند که هویت مذهبی شیعی دارند.

این دسته از شیعیان در ولایت‌ها و استانهای مختلف افغانستان سکونت دارند به گفته‌ی برخی از مورخین، شیعیان در وراء هزاره جات و مناطق، محلات و قصباتی که در آن زندگی می‌کنند، اکثریت استان‌های غیر هزاره جات را شامل می‌شود که عبارتند از هرات، تخار، کتر و لغمان و کاپیسا و ننگرهار و زابل است، که به اختصار آورده می‌شود:

- ۱- هرات: این ولایت از شرق با ولایت غور و از غرب با کشور ایران و از شمال بادغیس و کشور ترکمنستان و از جنوب با ولایت فراه در ارتباط است، مساحت این ولایت ۴۱۵۰۰ کیلومتر مربع بوده است مرکز آن شهر باستانی هرات می‌باشد و فاصله‌ی آن تا کابل ۱۰۷۵ کیلومتر است.^[220] شیعیان در مناطق مانند: کرخ، پشتون رزغون، غوریان، فرمانداری و شهر هرات زندگی می‌کنند طبق آمار سال ۱۳۴۸ ش، ۶۵ درصد مردم شهر هرات را شیعه گفته‌اند.^[221]
- ۲- هلمند: این ولایت از شرق با قندهار و ارزگان و از غرب با فراه و نیمروز و از شمال با غور و ارزگان و از جنوب با خاک پاکستان مرتبط است، مساحت آن ۵۹۷۰۰ کیلومتر مربع است مرکز آن شهر لشکرگاه (بست) بوده که از کابل در حدود ۶۷۱ کیلومتر فاصله دارد.^[222]

گرچه سابقاً اقوام زیادی از شیعیان در مناطق مهم این ولایت زندگی می‌کردند که بوسیله حاکمان ظالم نابود شده‌اند و حتی نام‌های برخی از محلات شیعه‌نشین تاکنون مرسوم است مانند «نادعلی» یکی از فرمانداری‌های مهم این ولایت است. «موسی قلعه» یکی از فرمانداری‌های ولایت است که به نام یکی از سرداران شیعه

که در جنگ با انگلیس مشهور شدند، نامگذاری شده است، در حال حاضر شیعیان مناطق باغران «نوزاد» عینک و شهر لشکرگاه و مناطق چناران، درویشان و آب بازان گرشک زندگی دارند.^[223]

۳- ولایات نیمروز و فراه: شیعیان، در مناطق مختلف این دو ولایت زندگی می‌کنند، هزاره‌های نیکو دری‌های که در این دو ولایت زندگی می‌کنند هر کدام از خود پایگاه‌های مستقل در وقت اشغال شوروی سابق داشتند. علاوه بر هزاره‌ها، بلوچها نیز حضور دارند که شیعه‌اند.^[224]

۴- قندهار: از میان تحولات، گوشه‌ای از حقایق تلخ زندگی هزاره‌ها و فاجعه‌ی سرکوبی آنها دیده می‌شود و به استثناء برخی از منابع در قندهار، طوایف متعدد هزاره زندگی می‌کردند، اما اکنون در شهر قندهار در ناحیه‌ی فقیر نشین آن (توپخانه) خانواده‌های کثیری از هزاره‌ها زندگی می‌کنند و در جهاد علیه رژیم کمونیستی شرکت داشتند.^[225] علاوه بر اینها، در قندهار تعدادی از پشتو زبان‌های خلیلی، علی خیل، بلوچ اکثریت جمعیت شیعی مذهب را مردم قزلباش تشکیل می‌دهند، مناطق جاردانه، زله خان، میان جویی، چهار دیوان، شاه مقصود و فرمانداری خاکریز زندگی می‌کنند.^[226]

۵- کابل: شیعیان در کابل از اقوام مختلف از قبیل هزاره‌ها، قزلباشان، چنداولی، کردی، خوافی و سادات زندگی می‌کنند، تعداد شیعیان در این شهر بزرگ بیش از دو میلیونی را تا نصف اهالی تخمین زده‌اند.^[227] شیعیان شهر کابل بیشتر در کابل غربی زندگی دارند، ولی در مرکز و شرق و شمال اکثراً در چند اول، مراد خانی، وزیر آباد، قلعه فتح الله، خیر خانه و... سکونت دارند. علاوه بر این، از زندگی شیعیان در گوشه و کنار ولایت کابل نیز گزارش شده است.^[228]

۶- لوگر: طوایفی از مردم شیعه به نام‌های قلمود، محمد خواجه و دایی مراد از اقوام هزاره و نیز جمعی از سادات شیعی در مناطق، پد خواه، خوشی، محمد آغه و... در این نواحی زندگی می‌کنند.^[229] و همچنین در سرخ آباد و گلنار زندگی می‌کنند.^[230]

- ۷- پکتیا: در شهر گردیز جمعی از سادات شیعه زندگی می‌کنند که برای خود، مسجد و حسینیه‌های دارند. در زمان اشغال افغانستان از طرف شوروی سابق، شیعیان لوگر و پکتیا از خود پایگاه مستقل داشتند^[231] و آثار بجا مانده تاریخی از قبیل «قبرستان هزاره» باقی مانده است.^[232]
- ۸- بدخشان: این ولایت در نقطه شمال شرقی کشور واقع شده است که از شمال با کشور تاجیکستان و از جنوب با ولایات کنر- لغمان و کاپیسا و از شرق با تاجیکستان و ترکمنستان شرقی (کشور چین) و از غرب با ولایت تخار در ارتباط است. مساحت آن ۴۲/۶۰۰ کیلومتر مربع و مرکز آن شهر فیض آباد است، فاصله‌ی آن تا کابل ۵۸۸ کیلومتر می‌باشد.^[233] در این ولایت اقوام چون تاجیک‌های اسماعیلیه، تعدادی زیادی از اقوام هزاره شیعه اثناعشری زندگی می‌کنند، که جهت رعایت برخی مصالح خودشان را تاجیک می‌نامیدند، هزاره‌های در نواحی فیض آباد و شغان زندگی می‌کنند^[234] آقای یزدانی در «پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها» اظهار می‌دارد که هزاره‌ها در آنجا فراگیر هستند و در تاریخ بابر از هزاره‌های رستاق بدخشان سخن به میان آمده است.^[235]
- ۹- قندوز: این ولایت از شرق با ولایت تخارا و از غرب با ولایت سمنگان و از شمال باجیکستان و از جنوب با ولایت بغلان وصل است. مساحت آن ۷۴۰۰ کیلومتر مربع می‌باشد، مرکز آن شهر قندوز است و فاصله‌ی آن تا کابل ۳۲۷ کیلومتر می‌باشد.^[236]
- در این ولایت تباری از هزاره‌ها مشغول کار و کسب است، بعضی از آنها سابقه‌ی تاریخی دارند و عده‌ای از مناطق هزاره جات شرقی و شمالی در آنجا مهاجرت نمودند، که تعداد قابل توجهی از آنها در شهر قندوز و حومه آن بخشداری علی آباد، امام صاحب و فرمانداری خان آباد بسر می‌برند.^[237] آقای یزدانی، در دهه‌ی ۱۳۶۰ش. مجموع هزاره‌ها در استان قندوز را یازده هزار خانوار اعم از شیعه و سنی ذکر نموده است.^[238] که علیه متجاوزین روس جبهه‌ی مقاومت داشتند و در جهاد سهم فعال داشتند.
- ۱۰- تخار: این ولایت از شرق با ولایت بدخشان و از غرب با ولایات قندوز و بغلان و از شمال باجیکستان و از جنوب با ولایت بغلان متصل است، مساحت آن حدودی ۱۱۸۰۰ کیلومتر مربع، مرکز آن شهر طالقان است، فاصله آن تا کابل ۴۰۳ کیلومتر است. هزاره‌های شیعه در این ولایت در مناطق چال، اشکمش، رستاق و خواجه غار زندگی می‌کنند.^[239]
- آقای یزدانی جمع شیعیان در این ولایت حدود چندین هزار خانواده گزارش نموده است.^[240]
- ۱۱- کنر، لغمان و کاپیسا: در این ولایات شیعیان نورستانی زندگی می‌کنند و شیعه علی‌اللهی دارند و تعداد قوم هزاره که شیعه مذهبند در این نواحی حضور دارند، از جمله دره هزاره در حصه دوم زندگی دارند.^[241]
- ۱۲- ننگرهار: این ولایت یعنی در شهر جلال آباد مرکز ولایت ننگرهار دوره ظاهرشاه عده‌ای از مردم جلال آباد از شهر کابل سخنران و مداح در ایام محرم دعوت می‌کردند.
- ۱۳- زابل: همین طور در ولایت زابل به شیعیان قلاتی معروف است و تاکنون شیعیان بسیاری از قوم هزاره موجود است و نیز شوی و کمسون و دای چوپان سرزمین‌های غصب شده شیعیان در دوره امیر عبدالرحمان بوده است.^[242]
- بدین ترتیب محل سکونت شیعیان، در بیشتری ولایات افغانستان به اثبات رسیده است، بنابراین شیعه در هزاره جات که حدود ده ولایت را شامل می‌شود و به صورت جمعیت مترکبم و مجتمع در این ولایات شیعیان حضور دارند، بطور نمونه ولایت‌های چون بامیان، دایکندی و میدان و... بیشترین جمعیت شیعی را در خود جای داده است و در این مناطق اهل سنت در صدی کمی را در بر می‌گیرد، ولی در سایر ولایت‌های افغانستان شیعیان به صورت جمعیت پراکنده در گوشه‌ها و حاشیه‌های تمام ولایات افغانستان حضور دارند.
- شیعیان افغانستان از لحاظ تبار شناسی به اقوام مختلف چون هزاره، قزلباش، بلوچ، ترکمن، سادات و تاجیک و پشتو زبان را تشکیل می‌دهند که حداقل در ۳۴ ولایت افغانستان حضور دارند و با برادران اهل سنت در تعاملند.

فهرست منابع فصل اول

- [1]- Role.
- [2]- فخر الدین بن محمد طریحی، مجمع البحرین، بیروت: دار و مکتبه الهلال، ۱۴۰۶ ه. ق. ج ۴، ص ۱۴۶-۱۵۵؛ حسن عمید، فرهنگ عمید، تهران: مؤسسه انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۲ ش، چاپ هیجدهم، ص ۱۰۴۱.
- [3]- Kardiner.
- [4]- باقر ساروخانی، درآمدی بر دایرة المعارف علوم اجتماعی، تهران: مؤسسه کیهان، چاپ اول، ۱۳۷۰، ص ۷۲۴.
- [5]- Socialrole
- [6]- R.linton-
- [7]- همان، ص ۷۲۶.
- [8]- اسماعیل بن حماد جوهری، صحاح اللغة، بیروت، دار العلم للملایین، الطبعة الرابعة، ۱۹۸۷م، ج ۳، ص ۱۳۴۰.
- [9]- محمد جواد مغنیه، شیعة فی المیزان، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، الطبعة الرابعة، ۱۳۹۹ ش، ص ۳۳.
- [10]- محمد بن یعقوب فیروز آبادی، القاموس المحيط، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی، الطبعة الاولى، ۱۹۹۱م، ج ۳، ص ۶۷.
- [11]- اسماعیل بن حماد جوهری صحاح اللغة، ایران، انتشارات امیری، چاپ اول، ۱۳۶۸ ش، ج ۳، ص ۱۲۴۰.
- [12]- راغب الاصفهانی، مفردات، قم، انتشارات ذوی القربی، چاپ دوم، ۱۴۲۳ ه ق، ص ۴۷۰.
- [13]- احمد بن محمد قیومی، المصباح المنیر، قم، دار الهجرة، چاپ اول، ۱۴۰۵ ه ق، ص ۳۲۹.
- [14]- محمد بن مکرّم بن منظور، لسان العرب، قم، نشر ادب الحوزة، چاپ ۱۴۰۵ ه ق، ج ۸، ص ۱۸۸.
- [15]- عبدالرحمن بن محمد ابن خلدون، مقدمه، ترجمه: پروین گنابادی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۶۲ ش، ج ۱، ص ۷۶.
- [16]- محمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه: موسوی همدان، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دهم، ۱۳۷۷ ش، ج ۱۷، ص ۲۲.
- [17]- محمد بن محمد مفید، اوائل المقالات، بیروت، دار المفید، الطبعة الثانية، ۱۹۹۳م، ص ۳۸، ۴۰.
- [18]- ابومنصور عبدالقاهر بغدادی، تاریخ مذاهب اسلام، ترجمه: محمد جواد مشکور، شاه آباد، انتشارات شرقی، چاپ سوم، ص ۱۱.
- [19]- علی ربانی گلپایگانی، فرق مذاهب کلامی، ص ۶۱. نقل از طوسی، نصر الدین، قواعد العقائد، ص ۱۱۰.
- [20]- محمد حسین طباطبایی، شیعه در اسلام، به تصحیح: محمد علی کوشا، قم: واریان، ۱۳۷۹، ص ۶۴.
- [21] - Culture.
- [22]- محمد رضا کاشفی، تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، قم: مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۸۴ ش، ص ۱۸.
- [23]- چنگیز پهلوان، فرهنگ شناسی، تهران: پیام امروز، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۴-۳.
- [24]- علی اکبر دهخدا، لغت نامه، زیر نظر دکتر محمد معین، تهران: شرکت چاپ افست گلشن، ۱۳۴۱، ج ۳، ص ۲۲۷.
- [25]- دایرة المعارف فارسی، به سرپرستی غلام حسین مصاحب، تهران: امیر کبیر، کتابهای حبیبی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۱۸۹۵.
- [26]- تی. اس. الیوت، درباره فرهنگ، مترجم: حمید شاهرخ، تهران: نشر مرکز، ۱۳۶۹، چاپ اول، ص ۲۰.
- [27]- سایمون کولمن و هلن واتسون، درآمدی بر انسان شناسی، ترجمه: محسن ثلاثی، تهران: نشر سیمرغ، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۵.
- [28]- علی شریعتی، تاریخ تمدن، تهران: مؤسسه تنظیم نشر آثار، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۷.
- [29]- غلامعلی حداد عادل، فرهنگ برهنگی و برهنگی فرهنگی، تهران: سروش، ۱۳۷۴، چاپ ششم، ص ۷.
- [30]- Civilization.
- [31]- محمد معین، فرهنگ فارسی، تهران: مؤسسه انتشارات امیر کبیر، چاپ هشتم، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۱۱۳۹.
- [32]- جان برنال، علم در تاریخ، ترجمه: اسد پور پیرانفر، تهران: امیر کبیر، چاپ اول، ۱۳۵۴، ص ۸۶.
- [33]- همان.
- [34]- والنتیون، سیر تمدن، ترجمه: پرویز مرزبان، تهران: چاپخانه تابان با همکاری انتشارات فرانکلین، ۱۳۳۷، ص ۳.
- [35]- ویل دورانت، درآمد بر تاریخ تمدن، ترجمه: احمد بطحایی و خشایار دیهیمی، تهران: سازمان انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۱۶، ص

- [36]- چنگیز پهلوان، فرهنگ شناسی، ج ۱، ص ۴۹۰.
- [37]- همان، ص ۶۹.
- [38]- یوسف فضایی، بنیانهای اجتماعی دین، تهران: چاپار، چاپ اول، ۱۳۵۶، ص ۵۳.
- [39]- محمد تقی جعفری، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۵، ص ۱۶۱.
- [40]- استفن هیل و دیگران، فرهنگ جامعه شناسی، ترجمه: حسن بویایی، تهران، چاپ خوش، چاپ اول، ۱۳۶۷، ص ۶۶.
- [41]- فوکو تسایو کیچی، نظریه تمدن، ترجمه: چنگیز پهلوان، تهران: چاپ دوم، ۱۳۷۹، ص ۱۱۹.
- [42]- ابی القاسم عبيدالله المعروف به ابن خردادبه، المسالك و الممالک، بی جا، بی تا، ص ۱۸.
- [43]- ابوسعید عبدالحی بن ضحاک گردیزی، زین الاخبار گردیزی، تصحیح: عبدالحی حبیبی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگی ایران، ۱۳۴۷، صص ۹۲ و ۲۲.
- [44]- حدود العالم من المشرق الی المغرب، تصحیح: سید جلال الدین تهرانی، تهران: ۱۳۵۲. ق، مطبوعه مجلس، ص ۵۵.
- [45]- لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی، مترجم: محمود عرفان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۴، ص ۴۰۸.
- [46]- احمد بن اسحاق یعقوبی، البلدان، مترجم: محمد ابراهیم آینی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۵۳۶ شاهنشاهی، ص ۶۳.
- [47]- لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی، ترجمه: محمود عرفان، ص ۴۳۳.
- [48]- همان، ص ۴۶۳.
- [49]- سید عسکر موسوی، هزاره های افغانستان، ترجمه: اسدالله شفايي، تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی نقش سیمرغ، ۱۳۷۹، ص ۲۳.
- [50]- دایره المعارف آریانا، کابل: انتشارات انجمن تاریخ افغانستان، ۱۳۳۴، ج ۱، ص ۱۷.
- [51]- میر غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، تهران: مرکز نشر انقلاب با همکاری جمهوری، ۱۳۶۶، ص ۸.
- [52]- محمود افشار یزدی، افغان نامه، تهران: انتشارات بنیاد موقوفات دکتر افشار یزدی، ۱۳۵۹ ش، ۱۹۸۰ م، ج ۱، ص ۶۵.
- [53]- سید عسکر موسوی، هزاره های افغانستان، ص ۲۴.
- [54]- مرتضی اسعدی، جهان اسلام، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۷۲.
- [55]- میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، قم: انتشارات محمد وفایی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۲۰؛ میر غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۹.
- [56]- میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، ص ۱۷.
- [57]- سید عسکر موسوی، هزاره های افغانستان، ص ۲۶.
- [58]- سیف بن محمد بن یعقوب هروی، تاریخنامه هرات، تصحیح: غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: با همکاری انتشارات اساطیر، چاپ اول، ۱۳۸۳، ص ۱۴.
- [59]- همان؛ میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، ص ۲۵.
- [60]- همان، ص ۲۲۲.
- [61]- همان، ص ۲۲۹.
- [62]- ملا فیض محمد کاتب هزاره، نژادنامه افغان، به اهتمام عزیزالله رحیمی، قم: اسماعیلیان، ۱۳۷۲، ص ۴۸ (پاورقی).
- [63]- سید عسکر موسوی، هزاره های افغانستان، ص ۲۶.
- [64]- عبدالمجید ناصری داودی، تشیع در خراسان عهد تیموریان، مشهد: مرکز پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۷۸، ص ۴۵.
- [65]- میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، ص ۲۴.
- [66]- مهدی زاده کابلی، درآمدی بر تاریخ افغانستان، قم: انتشارات و صحافی احسانی، ۱۳۷۶، ص ۲۰.
- [67]- میر غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۸.
- [68]- بصیر احمد دولت آبادی، شناسنامه افغانستان، قم: مؤلف، ۱۳۷۱، ص ۱۶۵.
- [69]- همان؛ سید مهدی فرخ، تاریخ سیاسی افغانستان، نقد و تصحیح: کمیسیون فرهنگی حزب وحدت اسلامی افغانستان، قم: احسانی، ۱۳۷۱، ص ۵۹؛ میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، ص ۴.
- [70]- میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، ص ۳.

- [71]- روآ الیور و بریگو آندره، جنگ افغانستان، ترجمه: ابوالحسن سرو قدمقدم، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶، ص ۲۷.
- [72]- سید مهدی عزیززاده موسوی، افغانستان ریشه‌یابی و بازخوانی تحولات معاصر، قم: کیش مهر، ۱۳۸۱، ص ۱۱.
- [73]- جواهر لعل نهرو، نگاهی به تاریخ جهان، مترجم: محمود تفضلی، تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۱، ج ۳، ص ۱۵۰۰.
- [74]- سید محمد حسین فرهنگ، جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی شیعیان افغانستان، ص ۳۹؛ روآ الیور و بریگو آندره، جنگ افغانستان، ص ۲۷.
- [75]- میر غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۵؛ میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ص ۴.
- [76]- حسین علی یزدانی (حاج کاظم)، پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، ج ۱، ص ۱۲۴.
- [77]- همان.
- [78]- سید مهدی عزیززاده موسوی، افغانستان ریشه‌یابی و بازخوانی تحولات معاصر، ص ۴۱؛ روآ الیور و بریگو آندره، جنگ افغانستان، ص ۳۵.
- [79]- میر غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۴.
- [80]- همان؛ بصیر احمد دولت آبادی، شناسنامه افغانستان، ص ۱۸۶-۱۸۱.
- [81]- بصیر احمد دولت آبادی، شناسنامه افغانستان، ص ۹؛ مجله سراج، شماره ۱۹، ص ۱۸۸؛ سید محمد حسین فرهنگ، جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی افغانستان، ص ۴۱.
- [82]- ولایات دایکندی و پنجشیر افتتاح شد، هفته‌نامه اقتدار ملی، سال سوم، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۸۳، ص ۶.
- [83] - Richard F. Nyrop and Donald M. Seekins, Afghanistan a Country, Study Foreign Area Studies Of the American University, 1985, Population (diqital Version), Op. Cit..
- [84] - Britannica Encyclopedia 2002 editin, CD.
- [85] - Http: www. Countryreport.org.
- [86] - بصیر احمد دولت آبادی، شناسنامه افغانستان، ص ۳۳؛ دلایل دیگری نیز دارد مانند: عدم بودجه لازم، بی‌ثباتی، و جنگهای مکرر در سه دهه اخیر و...
- [87]- گلاتزر برنت، آیا افغانستان در آستانه تجزیه قومی قرار گرفته است؟ هفته‌نامه وحدت، ش ۲۷۰.
- [88]- جمعی از نویسندگان، جریان پرشتاب طالبان، مرکز مطالعات فرهنگی و بین‌المللی، نشر المهدی، ۱۳۷۸، ص ۹.
- [89]- سید عبدالقیوم سجادی، جامعه‌شناسی سیاسی افغانستان، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۰، ص ۹۱.
- [90]- مری لوئیس گلیفورد، سرزمین و مردم افغانستان، ترجمه: مرتضی اسعدی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸، ص ۵۳؛ بصیر احمد دولت آبادی، شناسنامه افغانستان، ص ۳۵-۳۴.
- [91]- سید عسکر موسوی، همان، ص ۱۵.
- [92]- حسین علی یزدانی (حاج کاظم)، پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، ج ۱، ص ۱۴۲.
- [93]- همان، ص ۱۴۳؛ بصیر احمد دولت آبادی، شناسنامه افغانستان، ص ۳۵.
- [94]- حسین علی یزدانی (حاج کاظم)، پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، ج ۱، ص ۱۴۲.
- [95]- علیرضا علی آبادی، افغانستان، ص ۲۳-۲۲.
- [96]- همان، ص ۲۰.
- [97]- بصیر احمد دولت آبادی، شناسنامه افغانستان، ص ۳۶.
- [98]- علیرضا علی آبادی، افغانستان، ص ۲۳.
- [99]- ملافیض محمد کاتب، نژادنامه افغان، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۷۲، ص ۲۱.
- [100]- بصیر احمد دولت آبادی، شناسنامه افغانستان، ص ۳۹-۴۰.
- [101]- همان، ص ۴۰.
- [102]- همان.
- [103]- سید عبدالقیوم سجادی، جامعه‌شناسی سیاسی افغانستان، ص ۹۱.
- [104]- میر غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۱۲۴۹.

- [105]- قانون اساسی افغانستان «مسوده»، افغانستان، ۱۲ عقرب ۱۳۸۲.
- [106] -Britannica Encyclopedia, 2002 edition, op. Cit.
- [107] - سید محمد حسین فرهنگ، جامعه شناسی و مردم شناسی شیعیان افغانستان، ص ۱۵۵-۱۵۴.
- [108]- علیرضا علی آبادی، افغانستان، ص ۲۷؛ بصیر احمد دولت آبادی، شناسنامه افغانستان، ص ۴۰.
- [109]- محمد آصف محسنی، شیعیان افغانستان چه می خواهند؟، پشاور، ۱۳۶۱، ص ۹.
- [110]- کتاب آگاه، مجموعه مقالات درباره ایران و خاورمیانه، تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۶۳، چاپ اول، ص ۱۰۴.
- [111]- سید محمد حسین طباطبایی، شیعه در اسلام، به تصحیح: محمد علی کوشا، ۱۳۷۹، ص ۸۴.
- [112]- کتاب آگاه، مجموعه مقالات در باره ایران و خاور میانه، ص ۱۲۶.
- [113]- سید محمد حسین فرهنگ، جامعه شناسی و مردم شناسی افغانستان، ص ۷۲.
- [114]- عبدالحی حبیبی، تاریخ افغانستان بعد از اسلام، تهران: انتشارات افسون، ۱۳۸۰ش، ص ۱۳۷-۲۹.
- [115]- همان، ص ۲-۳.
- [116]- محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۷ه ق، ج ۴، ص ۱۶۷.
- [117]- احمد بلاذری، فتوح البلدان، ترجمه: دکتر آذرتاش آذرنوش، تصحیح: استاد علامه فرزاد، تهران: سروش، چاپ دوم، ۱۳۶۴، ص ۱۴۹-۱۴۸.
- [118]- همان.
- [119]- ابی محمد احمد بن اعثم کوفی، الفتوح، بیروت: لبنان، چاپ اول، بی تا، ص ۱۰۴.
- [120]- همان.
- [121]- احمد بلاذری، فتوح البلدان، ترجمه: دکتر آذرتاش آذرنوش، ص ۱۶۰. متن اصلی این صلحنامه: «بسم الله الرحمن الرحيم: هذا ما امر به عبدالله بن عامر عظیم هراة و بوشنج و بادغیس، امره بتقوی الله و مناصحه المسلمین، و اصلاح ما تحت یدیه من الارضین و صالحه لمن هراة سهلها و جبلها علی أن یؤدی من الجزیه ما صالحه علیه، و أن یقسم ذلك علی الارضین عدلاً بینهم، فمن منعها علیه فلا عهد له و لا ذمّة. و كتب ربيع ابن نهشل و ختم ابن عامر». (احمد بلاذری، فتوح البلدان، لبنان، بیروت، دار المکتبه العلمیه، ۱۳۹۸ه ق، ۱۹۷۸م، ص ۳۹۷-۳۹۶.
- [122]- همان، ص ۱۶۱-۱۶۲.
- [123]- احمد بن اعثم کوفی، الفتوح، ص ۱۰۶.
- [124]- احمد بلاذری، فتوح البلدان، ترجمه دکتر آذرتاش آذرنوش، ص ۱۶۲-۱۶۳.
- [125]- احمد بن اعثم کوفی، الفتوح، ص ۱۰۷.
- [126]- احمد بلاذری، فتوح البلدان، ترجمه دکتر آذرتاش آذرنوش، ص ۱۶۳.
- [127]- همان، ص ۱۵۰.
- [128]- همان.
- [129]- عز الدین علی ابن اثیر، کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ترجمه: عباس خلیلی، تصحیح: مهیار خلیلی، تهران: علمی، بی تا، ج ۳، ص ۷۳ و ۲۱۰.
- [130]- احمد بلاذری، فتوح البلدان، ترجمه دکتر آذرتاش آذرنوش، ص ۱۵۳-۱۵۲؛ احمد بن اعثم کوفی، الفتوح، ص ۱۰۵.
- [131]- احمد بلاذری، فتوح البلدان، ترجمه دکتر آذرتاش آذرنوش، ص ۱۶۴-۱۶۳.
- [132]- حسین علی یزدانی (حاج کاظم)، پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، ج ۱، ص ۲۱۰-۲۱۲؛ علیداد لعلی، سیری در هزاره‌جات، ص ۸۳ و ۲۳.
- [133]- قاضی منہاج سراج جوزجانی، طبقات ناصری (تاریخ اسلام و ایران)، به تصحیح و مقابله و تحشیه: عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۲۰.
- [134]- علی اکبر تشید، هدیه اسماعیل یا قیام السادات، به نقل از مجله تاریخ اسلام، تهران: ۱۳۳۱، ص ۱۳۹-۱۴۰؛ سعید نفیسی، در پیرامون تاریخ بیهقی (آثار گمشده ابوالفضل بیهقی و تاریخ غزنویان) تهران: کتابفروشی فروغی، ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۳۴۵-۴۴۵.
- [135]- احمد بلاذری، فتوح البلدان، ترجمه: دکتر آذرتاش آذرنوش، ص ۱۵۳-۱۵۲.
- [136]- همان.

- [137]- عزالدین علی ابن اثیر، کامل، تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ترجمه: عباس خلیلی، تصحیح: مهیار خلیلی، ج ۴، ص ۳۳۲.
- [138]- همان.
- [139]- احمد بلاذری، فتوح البلدان، ترجمه: دکتر آذرتاش آذرنوش، ص ۱۵۴.
- [140]- عبدالحسین زرین کوب، دو قرن سکوت، ص ۱۷۳ به نقل از حسین علی یزدانی (حاج کاظم)، پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، ج ۱، ص ۵۱-۵۲.
- [141]- میر غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۷۰.
- [142]- حسین علی یزدانی (حاج کاظم)، پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، ج ۱، ص ۶۰.
- [143]- قاضی منہاج سراج جوزجانی، طبقات ناصری، (تاریخ اسلام و ایران) به تصحیح و مقابله تحشیه: عبدالحی حبیبی، ص ۳۲۰-۳۱۹.
- [144]- میرخواند، روضه الصفی، تهران: کتابفروشی خیام، ۱۳۳۹، ج ۴، ص ۹۹.
- [145]- میرغلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۹.
- [146]- قاضی منہاج سراج جوزجانی، طبقات ناصری، (تاریخ اسلام و ایران) به تصحیح و مقابله تحشیه: عبدالحی حبیبی، ج ۱، ص ۴۲۴ و ۲۹.
- [147]- علی اکبر تشید، هدیه اسماعیل یا قیام السادات، نگاه به مجله تاریخ اسلام، ص ۱۴۱-۱۳۹.
- [148]- ابوحنیفه احمد بن داود دینوری، اخبار الطوال، مترجم: محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی، ۱۳۷۱، ص ۳۹۹.
- [149]- ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، تحقیق: کاظم مظفر، قم: مؤسسه دار الکتب للطباعة والنشر، ۱۳۸۵، ص ۸-۱۵۷.
- [150]- همان، ص ۵۳؛ ابی جعفر محمد بن جریر، تاریخ طبری، مترجم: ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر، ۱۳۶۲، ج ۱۳، ص ۵۸۰.
- [151]- محمد رضا جباری، سازمان و کالت و نقش آن در عصر ائمه (ع)، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۱۴۲.
- [152]- ابن جعفر محمد بن حسین بن علی طوسی، اختیار المعرفة الرجل المعروف برجال کشی، تحقیق و تصحیح: محمد تقی فاضل مبدی و سید ابوالفضل موسویان، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ص ۲۰۴.
- [153]- ابی جعفر محمد بن حسن بن علی طوسی، رجال کشی، ص ۶۵۱، رقم ۱۱۴۸.
- [154]- فاروق انصاری، اوضاع سیاسی اجتماعی جغرافیایی تاریخی قندهار، قم: چاپ سپهر، ۱۳۸۰، ص ۱۵۵.
- [155]- حسن امین، دایرة المعارف الاسلامیة و الشیعة، بیروت: ۱۴۲۲ هـ. ق، ۲۰۰۲ م، دار التعارف للمطبوعات، چاپ اول، ج ۸، ص ۳۱۵.
- [156]- حسین علی یزدانی (حاج کاظم)، پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، ج ۱، ص ۷۱. به نقل از مجلسی اول، شرح من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۸۰.
- [157]- ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، تصحیح: علی اکبر غفاری، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۶ هـ. ق. ص ۴۴۱ و ۴۸۸.
- [158]- قاضی منہاج سراج جوزجانی، طبقات ناصری، (تاریخ اسلام و ایران)، به تصحیح و مقابله و تحشیه: عبدالحی حبیبی، ج ۱، ص ۳۲۰-۳۱۹.
- [159]- رسول جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، قم: انصاریان، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۷۹.
- [160]- میرخواند، روضه الصفی، ج ۴، ص ۱۰۲؛ حسن امین، دایرة المعارف الاسلامیة و الشیعة، ج ۱۶، ص ۲۲۸؛ سعید نفیسی، تاریخ دیاله و غزنویان، ص ۲۳۰.
- [161]- حسین مفتخری، تاریخ ایران از ورود مسلمانان تا پایان طاهریان، تهران: سمت، ۱۳۸۰، ص ۸۵.
- [162]- عبدالحمید ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، محقق: ابراهیم محمد ابوالفضل، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۸۵ هـ. ق، ۱۹۶۵ م، ج ۲، ص ۲۰۲.
- [163]- حسین علی یزدانی (حاج کاظم)، دفاع هزاره‌ها از استقلال و تمامیت ارضی افغانستان، قم: صحافی احسانی، بی تا، ص ۲۷.
- [164]- محمد انور فیاضی، تشیع در افغانستان، قم: مؤلف، ۱۳۸۲، ص ۸۵.
- [165]- عزالدین علی بن اثیر، کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، مترجم: عباس خلیلی، تصحیح: مهیار خلیلی، ج ۴، ص ۳۳۲.
- [166]- حسین علی یزدانی (حاج کاظم)، پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، ج ۱، ص ۷۵.
- [167]- قاضی منہاج سراج جوزجانی، طبقات ناصری، (تاریخ اسلام و ایران) به تصحیح و مقابله و تحشیه: عبدالحی حبیبی، ج ۱، ص ۳۲۴.
- [168]- رسول جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، ج ۱، ص ۱۷۴.
- [169]- میرغلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۱۲۹.
- [170]- رشید الدین فضل الله، جامع التواریخ، تصحیح: بهمن کریمی، تهران: اقبال، ۱۳۶۲، ص ۵ و ۹۸۵.

- [171]- تیمورخانوف، تاریخ ملی هزاره‌ها، مترجم: عزیز طغیان، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۷۲، ص ۵ و ۴۸؛ سید عسکر موسوی، هزاره‌های افغانستان، ص ۱۱۱.
- [172]- رشید الدین فضل الله، جامع التواریخ، ص ۹۸۴ و ۵.
- [173]- حسین علی یزدانی (حاج کاظم)، پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، ج ۱، ص ۷۷-۷۶.
- [174]- سید عسکر موسوی، هزاره‌های افغانستان، ص ۱۱۲.
- [175]- آرمینیوس وامبری، سیاحت درویشی دورغین، مترجم: فتحعلی خواجه نوریان، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴، ص ۳۴۱.
- [176]- همان.
- [177]- تیمور خانوف، تاریخ ملی هزاره‌ها، ص ۴۵؛ سید عسکر، موسوی، هزاره‌های افغانستان، ص ۱۱۰.
- [178]- حسین علی یزدانی (حاج کاظم)، پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، ج ۱، ص ۷۷-۷۸.
- [179]- سید عبدالحسین الحسینی خاتون آبادی، وقایع السنین والاعوام، تصحیح: محمد باقر بهبودی، تهران: کتاب فروشی اسلامیة، ۱۳۵۲، ص ۲۵۸ و ۵۳۱.
- [180]- حسین علی یزدانی (حاج کاظم)، پژوهش در تاریخ هزاره‌ها، ج ۱، ص ۸۲.
- [181]- اسکندر بیگ ترکمان، تاریخ امرای عباسی، تهران: امیر کبیر، ۱۳۵۰، ص ۱۱۰.
- [182]- سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۲۶.
- [183]- حسین علی یزدانی (حاج کاظم)، پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، ج ۱، ص ۸۱.
- [184]- قاضی منهاج سراج جوزجانی، طبقات ناصری، ج ۱، ص ۳۲۴.
- [185]- [قل لأستلکم علیه اجرأ آلا الموده فی القری...] قرآن کریم، شوری، ۲۳، ترجمه: آیه الله مکارم شیرازی.
- [186]- ابوالفرج، اصفهانی، مقاتل الطالبین، ص ۸-۱۵۷.
- [187]- حسین علی یزدانی (حاج کاظم)، پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، ج ۱، ص ۷۵.
- [188]- رسول جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، ج ۱، ص ۸۶.
- [189]- همان ص ۹۰.
- [190]- احمد بن ابی یعقوب یعقوبی، تاریخ یعقوبی، مترجم: محمد ابراهیم آیتی، تهران: شرکت علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۲۹۹.
- [191]- رسول جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، ج ۱، ص ۹۰.
- [192]- سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۲۵.
- [193]- ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب؛ بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، ۲۰۰۲، ص ۱۴۲۲، ج ۳، ص ۱۵۳.
- [194]- ابی جعفر محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، مترجم: ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۷۸-۴۲.
- [195]- حسین علی یزدانی (حاج کاظم)، پژوهش در تاریخ هزاره‌ها، ج ۱، ص ۷۷.
- [196]- سید محمد حسین، فرهنگ، جامعه شناسی و مردم شناسی افغانستان، ص ۲۷۲.
- [197]- ملا فیض محمد، کاتب هزاره، نژاد نامه افغان، ص ۱۳۵-۱۳۶.
- [198]- حسین علی یزدانی (حاج کاظم)، پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، ج ۱، ص ۷۷.
- [199]- علی بن ابی الغنائم، العمری، المجدی فی انساب الطالبین، تحقیق: احمد المهدوی، قم: مکتبه آیه العظمی المرعشی و النجفی، ۱۴۰۹، ص ۲۰۳-۲۰۲. با سید عبدالرزاق، کمونه حسین، آرامگاه‌های خاندان پاک پیامبر (ص)، ترجمه: عبدالعلی صاحبی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵، ص ۷۵.
- [200]- احمد یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۶۵؛ عز الدین علی بن اثیر، کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ج ۱۰، ص ۲۷۰.
- [201]- مرتضی مطهری، سیری در تاریخ ائمه اطهار، ص ۲۱۴.
- [202]- محمد بن علی ابن بابویه، عیون اخبار الرضا، مترجم، حمید رضا مستفید و علی اکبر غفاری، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۰، ج ۳، ص ۴۲۹.
- [203]- همان، ج ۲، ص ۲۱۳.
- [204]- احمد یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۶۵؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۱۸.
- [205]- میر غلام محمد غبار، تاریخ افغانستان بعد از اسلام، ص ۸۰۴.

- [206]- رسول جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، ج ۱، ص ۲۲۳.
- [207]- محمد بن علی بن بابویه، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۴۰۱-۳۹۹.
- [208]- احمد بلاذری، جامع الانساب و الاشراف، بیروت: دار الفکر، ۱۴۲۴ه ق، = ۲۰۰۲ م، ص ۱۸۶.
- [209]- بصیر احمد دولت آبادی، شناسنامه افغانستان، ص ۲۵۶-۲۵۶.
- [210]- همان، ص ۱۸۹.
- [211]- همان، ص ۱۹۴.
- [212]- همان، ص ۱۲۸-۱۲۷؛ هفته نامه اقتدار ملی، شماره ۶۳، ص ۶.
- [213]- بصیر احمد دولت آبادی، شناسنامه افغانستان، ص ۱۲۷-۱۲۹.
- [214]- همان، ص ۱۷۵.
- [215]- همان، ص ۱۸۵.
- [216]- محمد حسین فرهنگ، جامعه شناسی و مردم شناسی شیعیان افغانستان، ص ۷۷.
- [217]- همان، ص ۷۷.
- [218]- همان، ص ۷۸.
- [219]- همان.
- [220]- بصیر احمد دولت آبادی، شناسنامه افغانستان، ص ۴۶۰.
- [221]- سید محمد حسین فرهنگ، جامعه شناسی و مردم شناسی شیعیان افغانستان، ص ۶۸.
- [222]- بصیر احمد دولت آبادی، شناسنامه افغانستان، ص ۲۴۶.
- [223]- علیداد لعلی، سیری در هزاره جات، ص ۴۰-۴۴.
- [224]- ارگان نشراتی بلخی، ماهنامه حبل الله، شماره ۹۱، ص ۴۷.
- [225]- علیداد لعلی، سیری در هزاره جات، ص ۴۱.
- [226]- ماهنامه حبل الله، شماره ۹۱، ص ۳۰.
- [227]- بصیر احمد دولت آبادی، شناسنامه افغانستان، ص ۲۱۸-۲۳۱.
- [228]- ماهنامه حبل الله، شماره ۹۱، ص ۳۰.
- [229]- حسین علی یزدانی (حاج کاظم)، پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، ج ۱، ص ۳۰۲.
- [230]- ماهنامه حبل الله، شماره ۹۱، ص ۳۰.
- [231]- حسین علی یزدانی (حاج کاظم)، پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، ج ۱، ص ۳۰۳.
- [232]- همان.
- [233]- بصیر احمد دولت آبادی، شناسنامه افغانستان، ص ۱۴۰.
- [234]- علیداد لعلی، سیری در هزاره جات، ص ۴۲.
- [235]- حسین علی یزدانی (حاج کاظم)، پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، ج ۱، ص ۲۸۵ به نقل از مجله جنگ غرجستان: شماره ۱، ص ۲۹، چاپ کویته سال ۱۳۶۱.
- [236]- بصیر احمد دولت آبادی، شناسنامه افغانستان، ص ۲۰۹.
- [237]- علیداد لعلی، سیری در هزاره جات، ص ۴۲.
- [238]- حسین علی یزدانی (حاج کاظم)، پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، ج ۱، ص ۲۸۶.
- [239]- همان.
- [240]- همان.
- [241]- علیداد لعلی، سیری در هزاره جات، ص ۱۱۳.
- [242]- سید محمد حسین فرهنگ، جامعه شناسی و مردم شناسی شیعیان افغانستان، ص ۷۱.

فصل دوم

تأثیر شیعیان در فرهنگ و تمدن افغانستان

از قرن دهم هجری تا دوره معاصر

گفتار اول: علوم و معارف

- الف) از آغاز قرن دهم تا پایان قرن سیزدهم
 ب) از آغاز قرن چهاردهم به بعد

گفتار دوم: هنر و معماری

- الف) هنر:
 ب- معماری

گفتار سوم: آداب و رسوم

- ۱- جشن‌ها و شادیها
 ۲- ازدواج
 ۳- بازیها و سرگرمیها
 ۴- مراسم عزاداریها
 ۵- نوع لباس
گفتار چهارم: اقتصاد و درآمد

- ۱- کشاورزی
 ۲- دامداری
 ۳- تجارت

گفتار پنجم: حکومت و سیاست

- الف) سیاست دولت‌های مرکزی در قبال شیعیان
 ب) نقش شیعیان در حکومت‌های مرکزی
 ج) مشارکت شیعیان در نهضت‌های آزادی‌بخش

مقدمه:

در این فصل به بررسی تأثیر گذاری شیعیان در فرهنگ و تمدن افغانستان از قرن دهم هجری و پس از آن پرداخته شده است و در بحث آغازین این فصل به تبیین علوم و معارف و میزان تأثیر گذاری شیعیان در رشد و شکوفایی آن مورد پژوهش قرار داده شده و پس از آن به جایگاه هنر و معماری شیعیان اشاره گردیده، سپس به برخی از نمادهای برجسته‌ای آداب و رسوم شیعیان را مورد جستجو قرار داده و بعد از آن به اقتصاد و درآمد آنها اشاره گردیده و سرانجام به مقوله حکومت و سیاست و نحوه تعامل حکومت‌های مرکزی در قبال شیعیان، مشارکت آنها در حکومت‌های مرکزی و نقش آنها در نهضت‌های آزادی خواهانه و نیز در فعالیت‌های سیاسی و به وجود آوردن جریان‌ات سازماندهی شیعیان افغانستان مورد بررسی قرار گرفته است.

گفتار اول: علوم و معارف

در این گفتار در زمینه‌های دیگر علمی چون: تاریخ نگاری، حکمت، ریاضیات و نجوم و ستاره شناسی و هر دانشی که تشیع در رشد و شکوفایی و گسترش آن نقش ایفا کرده‌اند، و نیز به ادبیات (شعر)، که یکی از میراث‌های فرهنگی کشور افغانستان زبان و ادب فارسی (دری) است که سابقه آن در افغانستان به زمان‌های گذشته بسیار دور بازگشت می‌کند، مورد بررسی قرار می‌گیرد و در طی پنج قرن که آغاز آن از قرن دهم هجری تا اواخر قرن چهاردهم هجری مورد مطالعه قرار می‌گیرد.

نقش شیعیان در علوم و معارف از قرن دهم هجری به بعد، عبارتند از:

الف) از آغاز قرن دهم تا پایان قرن سیزدهم هجری:

۱. **قرن دهم هجری:** معین الدین فراهی هروی، مشهور به ملا مسکین و متخلص به معینی (۹۰۷ هـ. ق.)، اثری دارد به نام «احسن القصص» این اثر که با حدیث، تصوف، آیه‌های قرآنی و آرایه‌های ادبی همراه است، گویا بخشی از تفسیر خویش را به نام «حدائق الحقائق فی کشف الاسرار والدقایق» آورده است که در آن آیه‌ها را به فارسی برگردانیده و سپس تفسیر شده است.^[1] بدال بلخی شاعری در دستگاه صفوی (۹۳۰-۹۰۶ هـ. ق.) بود. وی نخست «مطیعی» تخلص می‌کرد و اما بعد به ابدال که گویی نام وی بوده است. او در سرودن انواع شعر، به ویژه هزل و هجو مهارت داشت.^[2] کمال الدین حسین بن علی، مشهور به واعظ کاشفی سیزواری بیهقی (۹۱۰ هـ. ق.)، اثری به نام «روضه الشهداء» و «اخلاق محسنی (جواهر الاسرار)» و «کلیله و دمنه ابوالمعالی نصرالله منشی» که از مهمترین کتب دوره تیموری می‌باشد نوشت.^[3] و این اثر را به نام «انوار سهیلی» که تدوین مجدد از «کلیله و دمنه ابوالمعالی» است به نام نظام الدوله امیر شیخ احمد مشهور به سهیلی از فرمانروایان دستگاه سلطان حسین بایقرا (۹۱۱-۸۷۳ هـ. ق.) تحریر شده است.^[4]

و یکی دیگر از شعرا و تاریخ‌نویسان، صدر الدین ابراهیم امینی هروی (۹۴۱-۸۸۲ هـ. ق.) وی مدتی در دست ازبکان گرفتار بود و در سال ۹۱۶ هـ. ق. از بند رها شد و به شاه صفوی پیوست. در سال ۹۱۸ هـ. ق. اثری به نام «مناجات»؛ در شرح و ترجمه مناجات علی (ع) نوشت. و در سال ۹۲۲ هـ. ق. اثری دیگری به نام «نظم الجواهر» در شرح دیوان علی (ع) نگاشت. و نیز در سال ۹۲۷ هـ. ق. اثری به نام «فتوحات شاهی» تألیف کرد. و آثاری دیگر او «ترجمه دیوان امام علی بن ابی‌طالب»، «مناظره مهر و مکتوب» و «دیوان شعر» و در یک مجموعه در دانشگاه تهران نگهداری می‌شود.^[5]

قاسم بن یوسف ابونصر هروی، اثری به نام «ارشاد الزراعه» (۹۲۱ هـ. ق.) دارد، که موضوعاتی مندرج در این اثر مثل شناخت زمین زراعتی، غلات، پیوند تاک، سبزیها، گلها و درختان، میوه‌ها و خوراکیها است و نیز به واژگان کشاورزی، نام محصولات زراعی و سنت‌های کشاورزی را در سده‌های گذشته آورده است.^[6] شاعری به نام جلال الدین محمد آگهی خراسانی (۹۳۲ هـ. ق.) از شیعیان بود و از این رو به دربار سلطان حسین بایقرا که فرهنگ دوست و شیعه مسلک بود، رفت آمد داشت و به روزگار شاه اسماعیل صفوی (۹۳۰ هـ. ق.) مورد بی توجهی شاه صفوی واقع شده بود، قصیده دارد، به نام «شهر آشوب» که در جواب قصیده «دریای ابرار» امیر خسرو دهلوی سروده است و در آن به بدگویی حکام، امراء و اعیان و اشراف هرات و از جمله به نام امیر سلطان ترکان بوده است. در اخیر بر سر این قضیه جان خویش را می‌دهد.^[7]

دیگر از شعرای این قرن می‌توان به خواجه ابن علی واقفی هروی اشاره کرد. وی آثاری دارد در این زمینه به نام‌های «نفایس المآثر» و «مجمع الشعرای جهانگیر شاهی» (۹۷۹-۹۷۲ هـ. ق.).^[8]

یکی دیگر از شعرای این قرن، تقی الدین محمد هروی می‌باشد که در دستگاه سام میرزای صفوی (۹۷۴ هـ. ق.) منصب داشته است. شعر نیز می‌سرود و از انواع شعر، بیشتر غزل می‌سراید و نیز در صنایع شعر، عروض و معما ماهر بود.^[9]

در زمینه تاریخ نویسی به عطا الله بن حسام واعظ هروی می‌توان اشاره نمود، کتابی به نام «روضه المجاهدین» دارد که به نثر فارسی در تاریخ جنگ‌های مسلم بن عقیل (۶۱۰ هـ. ق.) و مختار ثقفی (۶۷ هـ. ق.)، این کتاب در یک مقدمه، بیست و یک باب و یک خاتمه نوشته شده است و به «شاه تهماسب یکم صفوی» (۹۸۳-۹۳۰ هـ. ق.) هدیه شده است.^[10] و محمد اصغر، اشرف خان میر منشی، (۹۸۳ هـ. ق.) شاعر و خوشنویس بوده است که بیشتری تذکره نویسان او را از سادات حسینی مشهد دانسته‌اند.^[11] از لابلای کتابهای تاریخی و منابع ادبی با دشوارهای فراوان می‌توان نام چند شاعر و ادیب و نویسنده جامعه شیعی را یافت.

۲. **قرن یازدهم هجری:** در این قرن افرادی که معرفی می‌گردد در زمینه‌های ادبیات، تاریخ، علوم قرآن، حدیث و... را شامل می‌شود: میرزا اسماعیل انسی شاملوی هروی (۱۰۲۶ هـ. ق.) شاعر هروی از مردم هرات بوده است. وی شاعر توانا و دارای ذوق و قریحه‌ی عالی بوده است و در سرودن انواع شعر به ویژه غزل و رباعی استاد بود و در شاعری از سبک هندی پیروی می‌کرد.^[12]

ترابی بلخی (۱۰۴۰ هـ. ق.) شاعری است از مردم روستای خواجه خیران در نزدیکی بلخ واقع بوده است، تنها اثر از وی یک مثنوی در ۱۰۰۰ بیت به نام «لطیفه العذب» درباره مکر زنان به جای مانده است.^[13] محمود بن امیر ولی بلخی، اثری به نام «بحر الاسرار فی معرفه الاخیار» در سال (۱۰۴۵ هـ. ق.) تألیف نموده است و در

زمینه‌های نجوم، اسرار علویات، اخبار، تاریخ، جغرافیا و گزارش‌های مؤلف را شامل می‌باشد.^[14] شاعری به نام میرزا برخوردار (۱۰۴۸-۱۰۰۴هـ.ق)، متخلص به «ممتاز» مجموعه‌ای از حکایات به نام «رعنا و زیبا» فراهم آورده است و سپس نام آنرا «محفل آرا» گذاشت از فراه به مشهد آمد. تحریر تازه‌ی آفرید به نام «محبوب القلوب»^[15] و در زمینه شاعری و خوشنویسی، حسن خان شاملو (۱۰۵۰ق) که از دولتمردان دربار صفوی بوده است. مجموعه‌ی به نام «منشآت» دارد.^[16] در زمینه ستاره‌شناسی شیر محمد خان هزاه ملقب به «قلیچ خانی» بوده است. از وی کتابی به نام «اختر جمالی» و «اختر هزاری» (۱۰۵۲هـ.ق) در این رشته به یادگار مانده است. و در سال ۱۰۶۵هـ.ق. از دنیا رفته است.^[17] و در زمینه علوم قرآنی، ملا موسی هزاره، اثری به نام «کشف الآیات» دارد که نسخه یگانه آن در کتابخانه سلطان المتکلمین وجود دارد و بر آن تملیک به نام «شاه رحمت خان» دیده می‌شود. این فهرست در سال ۱۰۵۶هـ.ق نوشته شده است.^[18] شاعری در اواخر این قرن به نام ربیع هجو ساز که در حدود ۱۰۸۳ هـ.ق از دنیا رفته است.^[19] در این قرن به تعدادی انگشت شماری از شخصیت‌های شیعه بر می‌خوریم که در زمینه‌های گوناگون علمی فعالیت کردند.

۳. قرن دوازدهم: در این قرن در زمینه‌های علوم قرآن، تاریخ و... پرداخته می‌شود.

محمد کاظم قاری قندهاری، اثری در زمینه علوم قرآنی دارد، به نام «قواعد قرآن» (۱۱۰۳هـ.ق) که درباره این اثرفندهاری، آقا بزرگ تهرانی مطالبی را در کتاب «الذریعه» آورده است: «قواعد قرآن» کتابی است به زبان فارسی نگارش یافته است و درباره تجوید قرآن مطالب بسیاری دارد که به نجف قلی خان (حاکم) وقت قندهار تحویل شده است. این کتاب در قالب نظم، قواعد و تجوید قرآن است که جمعاً دارای ۲۵۰۰ بیت، یک مقدمه، دوازده قاعده، بیست فایده و یک خاتمه می‌باشد. فایده‌ی نوزدهم در ساعات مناسب استخاره نمودن است و فایده بیستم درباره نحوه و انواع استخاره است که آنرا با حروف هجا بیان داشته است.^[20] ملا عطا اعجاز هروی، از شعرای این قرن است که در زمان شاه سلیمان صفوی (۱۱۰۵هـ.ق) به اصفهان رفت و اثری به نام «شهر آشویی» در تعریف اصفهان دارد.^[21] نویسنده و شاعری در این قرن می‌توان به میرزا محمد علی تمنای کابلی (۱۱۶۰هـ.ق) اشاره کرد. وی در دربار فرخ سیر در شاه جهان آباد به کتابت «شاهنامه» پرداخت.^[22]

میرزا محمد هاشم بهشتی، دبیر و ادیب ایرانی تبار افغانستانی، در سال ۱۱۶۰ هـ.ق در سمت منشی حضور در دستگاه احمد شاه درانی (۱۱۸۶-۱۱۶۰هـ.ق) و در زمان تیمور شاه (۱۲۰۷-۱۱۸۶هـ.ق) به سر می‌برده است و مدتی منشی حضور دیوان بیگی وکیل الدوله عبدالله خان فوفلزایی بود. اثری تحت عنوان «نگارستان سلطانی» دارد.^[23]

میرزا محمد رضا برنا بادی (۱۲۲۰-۱۱۶۴هـ.ق)، مستوفی، نویسنده و شاعر افغانستانی است. و دارای آثار زیادی است از جمله: «تذکره برنا بادی» و «چهل حدیث» و نیز در آثار شهر هرات «دیوان غزلیات وی دیده می‌شود.^[24] در زمینه عرفان مولانا محمد حسن عارف هروی (۱۲۵۴-۱۱۸۱هـ.ق) در مدت نه چندان زیاد نام و شهرتی در عالم علم و عرفان به دست آورد و در میان مردم و دولتیان هرات مقامی شامخ کسب نمود: «تا هنگام سفر شاه... محمد شاه قاجار... آن پیر عالی درجات را از بلده هرات با کمال احترام روانه این آستان (قدس رضوی) نمود...»^[25]

محمد علی متخلص به شرر در اواخر قرن دوازدهم و اوایل قرن سیزدهم هجری می‌زیست او اصالتاً از سرزمین داور (گرمسیر) بود که به قندهار منتقل و ماندگار شده است. بنابر گزارشی یک مجموعه ۸۰۰ بیتی دارد که شامل چهار قصیده، یک ترجیع بند و یک مخمس و تعدادی غزل و ابیات متفرقه دیگر است. یکی از ویژگی‌های سروده‌های شرر این است که در لابه‌لای آنها بعضی نکات تاریخی را می‌توان مشاهده کرد، مثل تاریخ وفات بزرگان و مدایح رجال روزگار وی را.^[26]

۴. قرن سیزدهم هجری: کلبعلی خان شرر جغتویی (قرن سیزدهم)، در میان گروه سرایش گران سده سیزدهم که متمایل به سبک هندی و تبعیت از بیدل بود یگانه نسخه‌ی از «دیوان شرر» جغتویی در نزد خانواده محمد علی لعلی وکیل سابق جغتو است.^[27] و یکی دیگر از شعرای اوایل قرن سیزدهم، ملا مسکین دهمزنگی است، او سرایش خویش را در قالب‌های گوناگون غزل، قصیده، دوبیتی و... آزمود. آقای شهرستانی درباره او می‌نویسد: «مسکین دیوانی بزرگی دار و از جذبات عشق و عرفان مملو می‌باشد...»

یاران فتاده است سرو کار من چسان با پر جفای قافیه تنگی که واخ واخ

مسکین بگو که کرد ترابی گنه شهید پیمانہ نوش و مست دورنگی که واخ واخ

مسکین علاوه بر این گونه سرایش شعر در زمینه‌های محلی هم شعر سروده است.^[28]

از نویسندگان این قرن می‌توان کلبعلی جوانشیر کابلی (زنده ۱۲۴۱ق) اشاره که از او تنها اثرش به نام «مجالس طریق الحق» به یادگار مانده است.^[29] و دیگر از اندیشمندان این قرن محمد تقی هروی (۱۲۹۹-۱۲۱۷هـ.ق) است، در رشته‌های گوناگون فقه، اصول، کلام و ریاضی آثاری با ارزشی دارد:

۱- نهاية الامال في كيفية الرجوع الى علم الرجال؛ ۲- توضیح الحساب؛ ۳- الحديقة النجفية؛ ۴- تلخیص تحفة الابرار؛ ۵- کاشف الاستار؛ ۶- عیون الاحکام؛ ۷- طریق النجاة؛ ۸- مناسک الحج و... آقا بزرگ تهرانی ۳۰ اثر با ارزشی وی را نام برده است.^[30]

و یکی دیگر از شاعران عارف محمد محسن شباب قندهاری (زنده ۱۲۹۲ هـ.ق) می‌باشد که اشعار عرفانی بسیار داشته که امروزه از سرنوشت اشعارش خبری نیست، برخی از تذکره نویسان از نمونه اشعار وی ذکر نموده‌اند یکی از تذکره نویسان درباره این شاعر چنین می‌نویسد: «حالاتش را مجملاً شنیده طالب ملاقاتش بودم بعد از ملاقات، کمال مهربانی به هم رسانید و در جمع بعض اشعار معاصران هم فی الجمله همراهی کرد. اما در مراتب شاعری همان غزل سرایی را اختیار کرده، لیکن چون بیشتر در هندوستان و افغانستان به سر برده و با ادبای آن سامان معاشرت نموده با این که خیلی ملاحظه می‌کند باز گاهی در اشعارش معانی باریک او را از ذهن به هم می‌رسد...

نبرده و نبرد بی کسی به مطلب ما ز درد عشق تو، ارجان رسیده بر لب ما

بکن به جان من ای شوخ آنچه می‌خواهی که نیست شکوه زبیداد دوست مشرب ما^[31]

میرزا محمد ابراهیم گوهری هروی (۱۲۵۶ هـ.ق) شاعر این قرن می‌باشد که دارای آثاری در این زمینه است «طغیان البکا» «دفتر حسینی»، «جواهر المواعظ» و «ریحان العرفا ذریعه الرضویه» که به چاپ رسیده است.^[32] آثار علمی آخوند در دو حوزه صورت پذیرفته است:

الف) در زمینه تألیف کتابهای علمی: در زمینه اصول و فقه می‌توان «ملا محمد کاظم خراسانی» (۱۳۲۹-۱۲۵۵ هـ.ق) اشاره نمود. ملا محمد کاظم معروف به «آخوند خراسانی» فرزند ملا حسین هروی، از دانشمندان اصولی و فقهی کم نظیر بوده است.^[33]

از جمله آثار ماندگار علمی وی «کفایة الاصول» را می‌توان نام برد که پس از ظهور تا به امروز در مراکز علمی حوزوی می‌درخشد و به عنوان آخرین متن درسی به شمار می‌آید و در میان دین پژوهان اسلامی در اصول رسمیت عام و تام یافته است. در کتاب «نجف کانون تشیع» در مورد آثار گرانبهای «آخوند خراسانی» آمده است: «کفایة الاصول، کتاب الاجاره، کتاب اجتهاد و تقلید، حاشیه بر اسفار و حاشیه بر رسائل و مکاسب شیخ انصاری»^[34] و نیز کتاب «الفتاوی» که مشتمل بر قواعد مهم فقه و اصول می‌باشد و کتاب «روح نجات» در فقه و رساله‌های دیگر از آثار آخوند می‌باشد.^[35]

ب) در زمینه تدریس علوم و معارف: شاگردان استاد مسلم از مرز هزار نفر گذشته بود، چنانچه که در یکی از منابع این طور آمده است: «پس از آن که میرزای شیرازی به سامرا مهاجرت فرمود صاحب کفایه به تدریس جمعی از طلاب دینی اشتغال یافته تا آن که شمار حاضرین حوزه‌اش متجاوز از هزار نفر بوده و صد و بیست تن از آن جمله مجتهد مسلم بودند و در اواخر آوازه‌اش عالم گیر و مسلم برنا و پیر و مرجع تقلید امامیه بوده...»^[36]

در این قرن علوم به رشد است و در زمینه‌های علمی می‌توان آثاری بسیاری یافت.

ب) از آغاز قرن چهاردهم هجری به بعد:

در این قرن شیعیان در زمینه‌های مختلف علوم و در توسعه و تعمیق آن رشد چشمگیری داشتند. به جهت رعایت اختصار به دو دسته تقسیم می‌گردد:

الف) علوم تجربی و نقلی:

علوم و دانش‌های متداول که شیعیان در آن شیعیان نقش دارند، تنها در این قسمت آثار برخی افراد آورده می‌شود. در زمینه تاریخ نگاری افرادی چون ملا افضل ارزگانی و کاتب را می‌توان نام برد.

ملا محمد افضل ارزگانی، اثری دارد به نام «مختصر المنقول در تاریخ هزاره و مغول» در سال ۱۳۳۱ق. به چاپ رساند.

فیض محمد کاتب، «سراج التواریخ، (ج ۱-۲)» چاپ ۱۳۱۳ق. «سراج التواریخ، (ج ۳)» ۱۳۳۳ش. «تحفة الحیب»، ۱۳۳۵. «تاریخ حکماء» ۱۳۰۲ش. «تذاتنامة افغان» فیضی از فیوضات، «تاریخ عصر امانیه»، «فقرات شرعیة سیاست کشور داری» و «تذکره الانقلاب»^[37]

در زمینه علوم حدیث، فقه و اصول و ریاضی و... می‌توان به علامه سردار کابلی اشاره کرد:

علامه حیدر قلیخان سردار کابلی (۱۳۵۷-۱۲۹۳ هـ.ق): آثار مکتوب فراوان دارد و آنچه به صورت کتاب مستقل در آمده است، بدین شرح می‌باشد:

۱- الاربعین فی فضائل امیرالمؤمنین (ع) (چهار جلد)؛ ۲- جمع اشعار ابیطالب به صورت دیوان شعر؛ ۳- غایة التعديل فی معرفة الاوزان و المکابیل؛ ۴- تبصرة الحر، فی تحقیق الکرة؛ ۵- شرح خطبة حضرت زینب در کوفه؛ ۶- العلم الشاخص فی اسرار ظل الشاخص در عمال فلکی و... نزدیک ۳۰ اثر با ارزش از وی نام برده شده است که در زمینه‌های علمی می‌باشد و علامه سردار کابلی نه تنها در علوم و فنون گوناگون سر آمد روزگار بود بلکه در میدان عمل و زهد، قناعت، ادب و فضایل اخلاقی نیز از عجایب و مفاخر جهان اسلام و تشیع بود. او در زمینه‌های حدیث، ریاضی، فقه و اصول و تاریخ از سر آمد روزگار خویش محسوب می‌شود.^[38]

در زمینه حقوق نیز می‌توان از سید محمد ابراهیم عالمشاهی، نام برد که وی آثاری دارد به نام‌های «حقوق بین الملل عمومی»، «روحیات و آثار آن در پیداکوژی، (ترجمه)» و «اصول محاکمات» ۱۳۱۹، «صحنه زندگانی»، «مشعله» و «شام تاریک صبح روشن»^[39].

در زمینه ادبیات محلی پوهاند علی اکبر شهرستانی، نام آور بوده که آثار وی در این راستا عبارتند از: «دین اسلام»، ج ۱ (ترجمه) ۱۳۳۶، «قاموس لهجه دری هزارگی» و «نمونه‌هایی از فرهنگ شفاهی هزارگی».^[40]

محمد اسماعیل مبلغ در زمینه حکمت و عرفان آثار دارد از جمله: جامی و ابن عربی، ۱۳۴۳، «دین تریاک نیست با مقدمه استاد جلال الدین فارسی» در سال ۱۳۶۳ در تهران چاپ شده است. «نقد فلسفه از نگاه جامی»، «تعلیق نگاهی به سلمان و ابدال جامی».^[41]

دکتر صادق علی یاری مترجم: «تغذی و میتا بولیزم و تنظیم حرارت»، «الکتروفیزیولوژی عضله»، «فیزیولوژی چشم و گوش» و «فیزیولوژی اعصاب مرکزی» در بخش پزشکی و طب آثاری را ترجمه نموده است.

سید سرور واعظ بهسودی: «خاطرات زندان» و «مصباح الاصول» ۱۳۴۵.^[42]

عبدالکریم میناق: (داستان و رمان) «هفت قصه ۱۳۵۱»، «راه سبز ۱۳۵۷»، «لبخند مادر ۱۳۵۲»، «پرواز فرشته ۱۳۶۷»، «راه، ۱۳۵۲»، «فرگس آبی ۱۳۶۹»، «میلودی دریاچه، ۱۳۵۴» و «پلار، ۱۳۵۴»

دکتر امیر شاه حسن یار: «اکولوژی مناطق مرکزی» ۱۳۵۱. «نباتات عمومی (ج ۱)» به همکاری اولاف اندرس «نباتات عمومی (ج ۲)» به همکاری اولاف اندرس» ۱۳۵۲.^[43]

نور علی هوا باز(خلبان): آثاری متعدد از وی به جا مانده است از جمله آنها می‌توان به: «تعلیمنامه پرواز» (ترجمه) «پروازهای جنگی و یادداشت‌های پیلوت»، «ناویگشین (کشتی رانی)» و «تعبیه و سوق الجیش (آمادگی عملیات)».^[44]

علامه محمد علی مدرس، آثاری علامه به دو دسته تقسیم می‌گردد:

آثار متعدد نوشتاری مدرس: «مکرات المدرس (شرح سیوطی)»، «الکلام المفید المدرس و المستفید (شرح صمدیه)»، «المدرس الافضل فیها یرمز و یشار الیه فی المطول (شرح مطول در هفت جلد)»، «اعراب سوره الفاتحه»، «الشواهد المنتخبه للکتاب السیوطی»، «تصحیح و تعلیق جامع المقدمات»، «القواعد النحویه در شرح عوامل النحو» و...

آثار گفتاری مدرس:

نوارهای درسی علامه مدرس ثبت و ضبط گردیده است و در تمام شهرها و حوزه‌های علمیه کشورهای اسلامی توزیع و نشر شد، از علامه مدرس و ادیب مشهور در حدود سه هزار نوار (کاست) در مؤسسات مختلف و نوارخانه‌ها موجود می‌باشند که شامل دورس ادبیات، کلام، منطق، اصول و فصاحت و بلاغت می‌گردد.^[45]

- حسین هدا: «زنان برگزیده تاریخ»، ۱۳۵۱.

- داد علی نیرو: «ماهیت کمکهای امپریالیزم».

- جان علی نور زاد: «تفسیر سیاسی و حقوقی قانون اساسی».

- محمد حسین طالب: «اشعار و اصل»، ۱۳۶۷

- محمد یونس طغیان: «آشتی در شاهنامه...» ۱۳۶۹.

به جهت اختصار معرفی برخی از افراد و آثار آن اکتفا می‌شود. و در نتیجه شیعیان در توسعه و رشد علوم در قرن چهاردهم، نقش به سزایی داشتند و در زمینه‌های گوناگون علمی قلم فرسایی نموده‌اند از جمله در زمینه ادبیات و شعر حضور پررنگی دارند و در این دوره شیعه‌ها گام‌های جدی‌تر از قبل برداشتند، در عرصه‌های گوناگون علمی رو به رشد می‌باشند.

ب) ادبیات شعر در قرن چهاردهم هجری:

۱. مرثیه سرایی:

مرثیه سرایی گونه‌ای ادبی است که در ادبیات فارسی تاریخچه مخصوص به خود را دارد این نوع شعر در مصایب بزرگ واقعه کربلا و بسیاری از وقایع دیگر که از بار عاطفی و زمینه‌ای اجتماعی، مذهبی برخوردار است. سروده می‌شود. سبک مرثیه سبک خاصی نیست، بلکه سراینده به اقتضای طبع و ذوق خودش سبک دلخواه یا وزن شعری را که از طنین موسیقایی خوب برخوردار باشد، گزینش کرده و مرثیه را می‌سراید.

در شعر ایران و افغانستان مرثیه شاعران خاص داشته است. در ایران از زمان سلسله صفویه که مذهب تشیع از آزادی تمام در مراسم مذهبی برخوردار بودند؛ شاعرانی بوجود آمدند که در کنار جریان اصلی شعر به سرایش منظومه‌های تحت عنوان «نوحه» و «مرثیه» که از لحاظ معنایی چندان تفاوت ندارند، پرداختند. درونمایه این منظومه‌ها و مرثیه‌های وقایع کربلا و شهادت امام حسین (ع) و باقی اصحابش و فرزندان آن حضرت بود.

در افغانستان نیز مرثیه سرایان به تقلید از الگوهای ایرانی این نوع شعر؛ در شرایطی که کشور افغانستان از لحاظ ساختار مذهبی قابل مقایسه با ایران نیست، مرثیه‌هایی بسیار سروده‌اند. این نوع سروده‌ها در دوران استبداد و اختناق که بر فضای افغانستان سایه افکنده بود و شیعیان از کوچکترین حقوق اجتماعی و آزادی سیاسی بر خوردار نبودند، با شجاعت و شهامت و از خود گذشتگی سرایندگان خویش یک جریان مبارزاتی را بوجود آورده است. از میان مرثیه سرایان معروف شیعه در افغانستان نام سه نفر بیشتر بر سر زبانهاست: محمد نبی واصل، سید کاظم بلبل و محمد ابراهیم ترکمن معروف به «ذکاء» در محافل مذهبی افغانی از شهرت فراوان برخوردار است.

میرزا محمد نبی واصل (۱۲۴۴-۱۳۰۹ق): از چهره‌های ماندگار عرصه شعر و مرثیه و از مرثیه سرایان به نام افغانستان است، که اشعاری زیادی در منقبت و مدح اهل بیت (ع) سروده است. واصل در زمینه‌های مختلف شعر سروده است، اما بیشترین آثار وی در حوزه مفاهیم مذهبی و دینی قرار دارد. ^[46] «منتخب آثار واصل» به همت مرحوم طالب حسین قندهاری گردآوری و چاپ شده است که اکنون نایاب است. ^[47]

از آثار واصل شعر «در دشت کربلا» از کتاب مرثیه سرایان افغانستان انتخاب شده است:

گر از یعقوب تنها یوسفی اندر جهان گم شد به دشت کوفه از ختم رسل یک دودمان گم شد

چرا بر هم نشد شیرازه‌ی اوراقت ای گردون چو در دشت بلا قرآن ناطق از میان گم شد

تن پاک حسین از نعل سم مرکب دشمن چنان پامال شد کز وی نشان استخوان گم شد... ^[48]

سید محمد کاظم بلبل (۱۳۳۴ق): او که شاعر اهل بیت عصمت و طهارت است، از نمونه شعرهای او این شعر را که با عنوان «حسین» سروده شده است؛ می‌خوانیم:

زبان ناطقه لال است در ثنای حسین مگر ثنای حسین را کند خدای حسین

دمی که بر سر دوش نبی نهادی یا گذشت از سر عرش افسر کلاه حسین... ^[49]

در دیگر اشعار بلبل نیز مضامین دینی و مذهبی در قالب مرثیه‌ها سروده‌ها متجلی گشته است که شهیدان کربلا و واقعه عاشورا از مهمترین موضوعات مورد توجه اوست. این شاعران گرچه مورد بی‌مهری ارباب مطبوعات و جراید و مورخین قرار گرفته‌اند، اما به واقع امر آنها از نظر مردم همچنان با عظمت و بزرگ هستند. چون رویان ساده و بی تکلف و بی ادا و اصول که مدعی هیچ هنری نیستند و تنها به انجام وظیفه که از ناحیه این بر خویش تن احساس می‌کنند، عمل می‌نمایند.

محمد ابراهیم ترکمنی متخلص به «ذکاء» (۱۲۹۰ش.): وجه مشترک تمام این مرثیه‌ها و سروده‌ها تکیه بر جنبه‌های عاطفی واقعه کربلا و مناسبت‌های مذهبی دیگر است؛ و نه نگاه ژرف و عمیق به زوایای قضیه از باب مثلاً تحلیل فلسفی و عملی و آکادمیک که دایره بزرگتر از مخاطبان را دربر گرفته باشد مخاطبان این مرثیه‌های به طور عموم توده‌های پایین جامعه هستند و تحلیل این مصائب هم به تناسب درک و توانایی فهم عامه صورت پذیرفته است. در آثار ذکاء هم شاهد نگرش از این نوع هستیم: «ای زهجر تو جهان غمکده تا نفخه سورا».

ای زهجر تو جهان غمکده تا نفخه سورا آدم و جن و ملک غمزده تا شور نشور

کعبه از ماتم جانکاه تو پوشیده سیاه کربلا خون جگر داده ز قتل تو عبور

ذکاء اثری به نام «خزینة الدور» دارد. ^[50]

۲- شعر مقاومت:

شهید سید محمد اسماعیل بلخی (۱۳۴۷-۱۳۹۲ق): شعر مقاومت افغانستان با نام او آغاز می‌گردد، شهید بلخی به عنوان مدافع ارزشهای دینی در برابر مظاهر بیگانه ایستاده و مبارزه را آغاز می‌کند، علامه بلخی از پیشگامان شعر مقاومت است، دوران مبارزه «بلخی» در دو دهه ۳۰ و ۴۰ شمسی است که مدتی ۱۴ چهارده سال در زندانهای «همزنگ» و «پلچرخ» در دستان حکام وقت افغانستان گرفتار بود، بخش از حیات سیاسی مبارزاتی این شهید را دربر می‌گیرد، او در زندان هم به مبارزه خویش ادامه می‌دهد و با سرودن شعر مردم را از خطر اختلاف بوسیله دشمنان جامعه آگاه می‌سازد که بیشترین شعرهایش در زندانها خلق و سروده می‌شود با کاغذ سیگار به میان مردم می‌آید:

چه ابتلاست که در هر بلاد می‌نگرم نزاع مذهب و جنگ و نفاق می‌نگرم

به نام صلح به اسباب جنگ می‌کوشند ز هر تفرقه در اتحاد می‌نگرم... ^[51]

شخصیت علامه بلخی، ابعادی فراوان دارد که به واقع نمی‌توان جایگاه او را در شعر و شاعری خلاصه کرد، بلکه شعر را می‌توان بخش اندک از زندگی او دانست و از سوی دیگر نمی‌توان سروده‌ها و آثار او را محمل اندوه شخصی و آمال خصوصی او دانست، او را در یک نظرگاه متفکری است که به صورت واقع شعر را پلی ساخته تا اندوخته‌های علمی و معرفتی خود را از آنجا همانند سنایی و عطار و بسیاری از عارفان بیدار دل و روشن ضمیر دیگر معرفی و بیان نماید، علامه بلخی، هم

مبارز است که در راه بیداری نسل جوان و روشن فکر افغانستان در برابر نیروهای مارکسیستی مشغول است. و هم خطیبی که در منبر ارشاد مردم خوابیده در طوفان و مهلکه که از هر طرف اعتقادات این مردم را به نشانه رفته است قرار می‌گیرد.

«... ز یک نگاه تو شد سرنوشت ما معلوم پس از هزار قیامت بحال اغاییم...»^[52]

بخشی زیادی از سروده‌های بلخی را سروده‌های دینی شکل می‌دهند که از نظر تعریف هنری و امروزی می‌شود آن را شعرهای «مناسبتی» و «دینی» نام نهاد. این گونه شعرها در تاریخ زبان و ادبیات فارسی از سابقه طولانی برخوردار است، ویژه در ایران و افغانستان که از قرنهای خیلی دور شاعران در گرامیداشت وقایع مربوط به دین و مذهب و مناسبت‌های دینی شعر سروده‌اند، آثار شعری مناسبتی بلخی بیشتر، در بستر مسایل وقایع خاص مذهبی شکل یافته است. مثلاً اشعار مربوط به واقعه عاشورا که یکی از حماسه‌های درخشان تاریخ اسلام است، فرازی است که بسیاری از سروده‌های این شاعر را در بر می‌گیرد. شعر معروف «بلخی» با عنوان «رهبر آزادی» از شهرت زیادی در محافل ادبی افغانستان برخوردار است.

در دشت عراق آمد آن رهبر آزادی آزاد توان بردن ره در بر آزادی

با رمز تبسم فاش می‌گفت بهر گامی امضای من از خون است در دفتر آزادی...^[53]

سید فضل الله قدوسی (۱۳۴۲): وی عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادبیات است. دفتر شعرش به نام «خاکستر صدا» (۱۳۷۵) «جهاد با دست‌های خالی» (۱۳۷۴).^[54]

چندی است مرغ دل پی رفتن زلانه نیست او را به سر هوای بهار و ترانه نیست

چون بلبل جدا شده از با غم و مرا میلی برای پر زدن از آشیانه نیست.^[55]

سید ابوطالب مظفری (۱۳۴۴): وی با گروهی از هم میهنان هنرمند و ادب پژوه خویش مجله به نام «در دری» در مشهد به راه انداخت، اما پس از ۱۳ شماره نام آن را به «خط سوم» تغییر دادند برخی آثار وی:

«سوگنامه بلخ (۱۳۷۲)»، «شعر مقاومت افغانستان (۱۳۷۲)»، «مجموعه شعر ۴۲ گزیده ادبیات معاصر (۱۳۷۸)»^[56]

دلم هوای وطن کرده است و جار زده است سفر ز روی وطن پرده را کنار زده است

به کوچ‌های پر از خون و خاک شعله ورم که سوز و آه آتش بر این دیار زده است؟

سراغ خانه گل چهره را به شهر شدم شبانه گفت: از این کوچه سار بار زده است...^[57]

محمد کاظم کاظمی: چهره‌ی نام آشنا در ادبیات امروز افغانستان، نقش برجسته‌ی در رشد و بالندگی شعر مقاومت داشته است. برخی از آثار او عبارتند از: «پیاده آمده بودم پیاده خواهم رفت» (۱۳۷۰)، «همزبانی و بی‌زبانی (۱۳۸۲)»، «شعر فارسی و روزنه (۱۳۷۷)»، «شعر مقاومت افغانستان (۱۳۷۰)» و «صبح در زنجیر (۱۳۷۱)» نمونه از شعر کاظمی:

بازگشت

غروب در نفس گرم جاده خواهم رفت پیاده آمده بودم، پیاده خواهم رفت

طلسم غربتم امشب شکسته خواهد شد و سفره‌ام که تهی بود بسته خواهد شد...^[58]

محمد شریف سعیدی (۱۳۴۸ش): کارشناس حوزه ادبیات دارای نوآوری‌های فنی بالایی دانسته‌اند و آینده درخشانی را در شعر امروز افغانستان برای وی پیش بینی کرده‌اند. برخی از آثار او عبارتند از: «وقتی کبوتر نیست (۱۳۷۴)»، «تبر و باغ گل سرخ (دفتر اول، ۱۳۷۴)»، «دفتر دوم (۱۳۷۶)» نمونه‌ی از شعر سعیدی:

دلیل حنجره بستن چیست؟

شب است داد بز نانو، سکوت سرد سترون چیست؟

«صدا صداست که می‌ماند» دلیل حنجره بستن چیست؟

تمام پنجره‌های کور، میان گور خودت ماندی

و هیچ گاه نفهمیدی فروغ، آینه، روزن چیست؟...^[59]

قنبر علی تابش (۱۳۴۹): تابش از شاعران نسل اول مقاومت است و مقاومت و مبارزه درون مایه اصلی شعر او است. نخستین مجموعه شعر وی به نام «دورتر از چشم اقیانوس» (۱۳۷۶)

سلام ای تک درخت ریشه در خون، شعله ور، در باد

که بر پا مانده‌ی با زخم انبوه تبر در باد

همیشه می‌پرم از خواب وقتی خواب می‌بینم
تورا باز خم‌های خون چکان شعله‌ور در باد...^[60]

گفتار دوم: هنر و معماری

الف) هنر

شیعیان در افغانستان از دورترین دوره‌های تاریخی از دوره صفویه و پس از آن دوره تاکنون شکل‌های گوناگون مانند تزیین لباس، ظروف، وسایل و ابزار جنگی و ابزار آلات کشاورزی و غیره را به صورت دست ساز با جلوه‌های هنری زیبا آفریده‌اند. و دکور منزل، تزیین اتاق‌های رهایشی، ظروف سفالین، آثار چون خط، خوشنویسی، مرقع، در زمینه نساجی، بافندگی مانند فرشها و گلیم‌های دستباف، نشان دهنده ذوق هنری آنها می‌باشد که انعکاس دهنده باورها و فرهنگ غنی آنها است. شیعیان افغانستان نیز همانند گروه‌های انسانی دیگر، صنایع دستی ویژه‌ای دارند. در این قسمت در زمینه‌های چون موسیقی، هنرهای تجسمی و تزیینی و صنعت به طور مختصر پرداخته شده است.

۱. موسیقی و آهنگ‌سازی:

موسیقی افغانستان ریشه در رسوم و فرهنگ عامیانه‌ی آن سرزمین دارد، این هنر در قلب مردم زنده است. موسیقی قسمت اساسی از زندگی آنها را تشکیل می‌دهد و بیانگر خلق و خوی ملی آنها به الحان گوناگون است، پیشینه‌ی سازهایی که امروز برای نواختن موسیقی سنتی به کار می‌روند به چهار هزار سال پیش، یعنی به دوران سلطنت باستانی «آریانا» باز می‌گردد.^[61]

این هنر در میان شیعیان خیزش و افق روشن داشته است، اما به دلیل فقدان امکانات، عدم تشویق، مسیر این هنر به مجاری مثبت و القانات مذهبی چندان چشمگیر نبوده و در مجاری ناسالم رشد یافته است، با وجود این همه عوامل و مشکلات هنر موسیقی، آهنگ سازی در مسیر رشد و بالندگی خود را هم چنان نگاه داشته و احیا نموده است، بطوری یک فرد در بیابان با ابتدایی‌ترین نوعی این هنر سروکار دارد، که «توله» نوعی نی است که هنوز در موسیقی سنتی استفاده می‌شود، این ابزار موسیقی را با رنگ‌های گوناگون تزیین می‌کنند، و نواختن آن شبیه به نواختن «قره نی» است که هنگام نواختن آن را رو به پایین می‌گیرند. آقای لعلی درباره ابزار و آلات موسیقی که در میان مردم هزاره جات مرسوم است چنین می‌نویسد: «دمبوره، توله (سرنا)، غیچک، دهل، طبله، صفحه و ساز دهنی».^[62]

از آهنگ سازان قرن دهم هجری می‌توان به کمال الدین شیرعلی بنایی هروی (۹۱۱هـ.ق.) اشاره کرد که از آهنگسازان به نام آن روزگار بود. او به هنر موسیقی از دیدگاه علمی می‌نگریست و نیز رساله موسیقی دارد که در آن اصطلاحات این رشته را گنجانده است. یکی دیگر از آهنگسازان این قرن محب علی هروی (۹۷۳هـ.ق.) می‌باشد که در این هنر معروف بوده و در دوره صفویان خدمت می‌کرد.^[63]

در این زمینه در دوره معاصر می‌توان به سید خلیل حسینی حیدرزاده (۱۳۶۶ش) که در هنر موسیقی کلاسیک شهرت دارد. او مدتی در تلویزیون ملی افغانستان با نواختن هارمونه و تانپور همکاری داشت.^[64]

در این هنر، هنرمندان نامی در عرصه موسیقی درخشیده است، مشهورترین آنها که حتی آوازه آنها در رادیو و تلویزیون طنین اندازند که عبارتند از: صفدر توکلی (مشهور)، سرور سرخوش، دلارام آغی، چمن سلطانی، سید عوض، همایون و...^[65]

هنرمند جدیدی هنر موسیقی، در میان جامعه شیعه افغانستان می‌توان به «داوود سرخوش» اشاره کرد که وی علاوه بر موسیقی سنتی افغانستان، سازها و الگوهای موسیقی غربی را که امروزه تأثیر عمیق بر موسیقی افغانستان گذاشته است، نیز تجربه کرده است، با وجود این، آهنگ سازان معمولاً به جای کنار گذاشتن الگوهای موسیقی سنتی، با استفاده از گیتارهای برقی، سینتی سائزر، ارگ و سایر آلات موسیقی غربی، آن را امروزی می‌کنند و با به کارگیری آخرین فناوری‌ها به تنظیم موسیقی خود می‌پردازند.^[66]

آهنگ سازان شیعه‌ی افغانستان عمدتاً در برنامه‌های موسیقی محلی هنر و ظرافت خویش را به کار می‌اندازند و بیشتر محور چرخش هنرشان موضوعات تفریحی و تفریحی است و به صورت اندک هنر موسیقی و آهنگ‌سازی خود را درباره‌ی تحولات جامعه پرداخته است. بنابراین، استعداد سرشار در وجود هنرمندان نامی جامعه تشیع نهفته است، که در راه درست سوق داده شود، تحول فرهنگی این جامعه است در هنر موسیقی، آهنگ سازان جامعه‌ی شیعه افغانستان می‌توانند از این هنر در راه خوب بهره‌گیرند و باید از بعضی موضوعات سطح دوری کنند.

۲. هنرهای تجسمی:

در این هنر تشیع افغانستان نقش بارزی دارد و از دوره صفویه تا به امروز در این رشته خوب درخشیده است و هنرهای تجسمی عبارتند از: **الف) نقاشی و مینیاتوری:** مشهورترین نقاش و مینیاتورست بهزاد بود، که در دوره صفویه شهر هرات را به تصرف در آورد و این شهر را به صورت دومین شهر امپراتوری خویش قرار داد. به لحاظ سنت‌های هنری آن شهر را که به «آتن» ایران ملقب شده بود به ارث برد. شاه اسماعیل، بهزاد را به پایتخت «تبریز» آن زمانش برد و بهزاد در آنجا سرپرستی گروهی از هنرمندان که قبلاً از هرات به آنجا آمده بودند مکتب تبریز را در هنر نقاشی و مینیاتوری پایه گذاری نمود، بهزاد یکی از هنرمندان معروف قرون گذشته بوده است، او علاوه بر تصویرگری، تذهیب کتاب و به نقاشی و مینیاتوری نیز مشهور و معروف بوده است.^[67]

ب) خطاطی و خوشنویسی: از خوشنویسان قرن دهم محمد محسن هروی است، آثار خطی وی در دانشگاه استانبول نگهداری می‌شود. از خطاطان دیگر این قرن، کمال الدین هروی است که از وی آثار به جا مانده است از جمله: کتیبه او در مسجد جامع اصفهان موجود است. از خوشنویسان در قرن یازدهم هجری می‌توان به محمد شفیع هروی حسینی اشاره کرد که از وی آثار خطی بسیار زیبا در کتابخانه ملی تهران مشاهده شده است.^[68]

در این هنر حسن خان شاملو (۱۰۵۰ق.)، که از دولت مردان دربار صفوی بود، که در خط نستعلیق مشهور عهد خویش بوده است.^[69] و یکی دیگر از هنرمندان خوشنویس میرزا محمد ابراهیم گوهری (جوهری) هروی (۱۲۵۶ق.)، در هنر خوشنویسی برجسته بوده است.^[70] و یکی دیگر از هنرمندان این رشته می‌توان به مورخ شهیر «ملا فیض محمد کاتب هزاره» (۱۲۷۹ق.) اشاره کرد، که وی آثار فراوان را با خط زیبایی خویش استساخت نمود، از این رو بود، که بسیاری از نویسندگان افغانستانی، کاتب را «تاریخ شناس خوشنویس» ملقب نموده‌اند.^[71]

میرزا اسماعیل مجد الادبای هروی (۱۳۰۰ق.) در هنر خط و خوشنویسی استاد بوده است و نیز در امور اداری و دفتری مهارت داشت. وی در دستگاه «قاجاریه» وارد شد و سپس به دریافت لقب «مجد الادبای» مفتخر گشت.^[72]

استاد محمد علی عطار هروی (۱۲۹۳-۱۳۷۱ش.): در هنر خط و خطاطی به مقام استادی رسیده بود وی با تلاش در این هنر توانست نبوغ خود را کشف نماید استاد عطار هروی، در سال ۱۳۴۰ش. سرپرست موزه شهر باستانی هرات شد. در این سال اولین اثری ایشان تحت عنوان، «گنجینه خطوط در افغانستان»، در کابل به چاپ رسید.

آثار استاد هروی متنوع و متعدد است و آثاری دیگری وی بدین شرح است:

الف- ابنیه: خطوط مسجد جامع هرات و خطوط داخل گنبد، ملک غیاث الدین به خط ثلث، نستعلیق، کوفی، طغر، خطوط ایران خواجه مو دود چشتی و گلدسته‌های آن به خط ثلث، خطوط مسجد جامع لشکرگاه داخل و خارج آن به خط ثلث و نستعلیق، خطوط مسجد حاجی یعقوب در کابل به خط ثلث جلی، خطوط مسجد خرقة شریف در هرات سمت قبله و داخل خانه فوقانی به خط ثلث، خطوط مسجد کنار دارالمعلمین مقابل جمهوری در هرات و کتیبه‌های دارالمعلمین هرات، خطوط ایوان مسجد زیارت مولانا عبدالرحمن جامی، خطوط مسجد پارک ولایت هرات، خطوط ایوان زیارت شاهزاده ابوالقاسم، خطوط مسجد اسکندر خان «شهر قدیم» مسجد بکر آباد «بیرون درب خوش» خطوط مسجد جامع گوهرشاد مشهد «به خط ثلث مقابل ایوان مقصوره» خط بعضی از مساجد و تکایای هرات، خطوط چندین سنگ مزارها مشایخ، علما، سادات و حکما در هرات و کابل، خطوط گازگاه و محل دفن «خواجه عبدالله انصاری هروی» خطوط مسجد «قبا» در تربت جام، خطوط مسجد «هامبورگ آلمان» «به طول ۴۰ متر».

ب- مرقعات و دیگر آثار: «گنجینه خطوط در افغانستان» ۱۳۴۵ش. کابل و تجدید چاپ در ایران، «الهی نامه خواجه عبدالله انصاری هروی» چاپ افغانستان، «قرآن محلی»، چاپ ایران، «قطعاتی برای دکتر ذاکر حسین رئیس جمهور پیشین هند»، مجموعه مرقعات و آثاری که قبلاً در موزه هرات نگهداری می‌شد، مرقع قرآنی، مرقع چهارده معصوم (ع) مرقع شهدا، تعداد تابلوهای گوناگون محفوظ در بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی و یا نزد خانواده آن مرحوم است. در این هنر بسیار خوب درخشیده است و در میان دیگر ساکنین افغانستان از پیشگامان در این رشته است.

۳. هنرهای تزئینی:

یکی از ویژگی‌های هنرمندان افغانستان استفاده از هر نوع ماده خام یا فن‌آوری‌های مختلف و قابل دسترسی است وسایل زینتی و بافته‌های گوناگون، بسیار مورد توجهند. از آن جایی که افغانستان کشوری فقیر است، در آثار هنری آن از مواد گران قیمت مثل طلا و سنگ‌های قیمتی معمولاً چندان استفاده نمی‌شود، در عوض، بر آن طوری زیبایی که مهارت دست‌ها و چشم‌ها می‌تواند به مواد خام ساده بدهد تاکید می‌شود.

آقای لورل کورنا نویسنده خارجی درباره صنایع دستی مردم افغانستان چنین می‌نویسد: «افغانستان به دلیل کیفیت منسوجات سوزن دوزی‌ها، جواهرات و سایر هنرهای تزئینی‌اش قرن‌ها پر آوازه بوده است»^[73]

هنرهای تزئینی در افغانستان به دو گروه عمده تقسیم می‌شود:

الف) نساجی و بافندگی: شیعیان افغانستان بویژه در هزاره جات به بافتن انواع گلیم، قالیچه، شال، خورجین، جوال، دسترخان (سفره)، تایچه و همین طور کش بافی از قبیل: انواع ژاکت، شال گردن، جوراب، دستکش، کلای کش و غیره در قدیم الایام رونق بسیار داشته است، اخیراً بافت یک نوع فرش به نام «پتیخان» به ابتکار زنان هزاره رواج یافته است و از دوام، استواری زیبای و کار آمد بودن بسیار عالی است، قیمت آن از قالی ارزان تر می باشد، خریداران زیادی دارند، مشتریان تا مدتها گمان می کردند که این فرش ساخت کشورهای اروپایی و ژاپن می باشد. بافت این فرش بیشتر در میان زنان شیعه در کابل و کویته مرسوم است. امروزه یک قلم مهمی از صادرات افغانستان را صنایع دستی از جمله انواع قالین و قالیچه، برگ، گلیم، و بافتنی های دیگر تشکیل می دهند که حاصل دست رنج زنان می باشد. کارخانه در کابل برای تولید برگ هزاره گی تأسیس شد که در آن زنان هزاره کار می کردند.^[74]

ب) سبک و طراحی کار: روش کار در میان گروه های قومی و مناطق مختلف کشور متفاوت است، بعضی از طرحها چنان اختصاصی اند که حتی می توان از روی سبک کار، محل تولید آن را شناخت در افغانستان نیز، مثل سایر کشورهای اسلامی، طرحها براساس الگوهای هندسی شکل می گیرند. از چهار گوش مشخص با رنگ های روشن برای تزئین یک روانداز گرفته تا مروارید دوزی ظریف لبه دامن، معمولاً برای تزئین لباس هایی که در مراسم خاص مثل جشن عروسی استفاده می شود، چند ماه کار لازم است که در آن از روش های مختلف رنگرزی، مروارید دوزی، خیاطی، خامک دوزی، نوار دوزی، اضافه کردن منگوله، سوزن دوزی و تکه دوزی استفاده می شود، در یک دست لباس تمام این روشها به کار می رود، با این حال، تزئین لباسها معمولاً جهت زیبایی لباس های روزمره صورت می گیرد، این گونه طراحها در تمام نقاط افغانستان و نیز در میان شیعیان متفاوت است و این هنر را به دختران جوان آموزش می دهد که کیفیت سوزن دوزی و سایر کارهای دستی ظریف، قابلیت ازدواج آنها را تعیین می کند، حتی دختران در سنین بسیار پایین می توانند کارهایی با کیفیت خوب و حرفه ای تولید کنند، آقای لورل کورنا درباره این هنر و صادرات آن می نویسد: «پوستین هایی گلدوزی شده از پوست گوسفند و پتوهای بافته از صادرات ارزشمند این کشور به حساب می آید. اما قیمتی ترین بافته ها قالی و قالیچه است که نقش واضح و رنگ های روشن طبیعی در آنها به کار رفته است، این قالیچه ها منبع درآمد بسیاری از آنها است»^[75]

بنابراین شیعیان در هنرهای تجسمی چون نقاشی، تذهیب و مینیاتور و خط در میان دیگر فرقه ها جایگاه خاصی دارند و مشهور می باشند و همین طور در زمینه هنرهای تزئینی مثل بافندگی و ریسندگی منسوجات در بسیاری از نواحی کشور افغانستان خودکفا بوده اند، علاوه بر آن مقادیری از اقلام صادرات کشور از این مناطق تامین می گردد. در زمینه های گلدوزی، سوزن دوزی و... این مردم سهم بسزایی در میان دیگران دارند.

یادآوری: گلیم ها در مناطق مختلف شیعه نشین از لحاظ طراحی متفاوت می باشد. مثلاً گلیم دست بافت شمال کشور (سر پل و جوزجان) از رنگ های شاد و با شکل های مثلث می باشد و از این طرح و روش در مناطق مرکزی چون دایکندی و... بهره می گیرد، یعنی گلیم ها را با رنگ های متفاوت و با اشکال مثلث و سیاه و سفید، فرشها بافته می شود، ولی در مناطق غزنی رنگ های به کار رفته در گلیم به صورت یک خط در میان است، چنانچه خط اول با رنگ سبز آغاز شود خط بعدی رنگ قرمز خواهد بود.

برای مستند نمودن بافندگی و نساجی شیعیان افغانستان که جدول از سوی گزارشگران خارجی درباره ی بازار گلیم سر پل که گلیم های بافته شده روستای سر پل آورده می شود.

جدول بافت و عرضه گلیم در سال ۱۹۷۶م.

محل بافت گلیم	قومیت	تعداد عرضه گلیم	درصد
شهر سر پل	مخلوط (شیعه و سنی)	۱۶۹	٪۱۴
چهار باغ	هزار (شیعه)	۳۱۶	٪۲۷
آق تاش	هزاره + بلوچ	۱۵۹	٪۱۳
کورک	هزاره + پشتو	۹۳	٪۸
سید آباد هزار	هزاره	۷۹	٪۷
میرزا النک	هزاره	۴۶	٪۴
شاه چنار	هزاره	۴۱	٪۳
جوی عرب قدیم	هزاره	۴۱	٪۳
چمن علی جان	هزاره	۳۵	٪۳
جابک	هزاره	۳۴	٪۳
جوی عرب جدید	هزاره	۳۲	٪۳
بغاوی هزاره	هزاره	۲۴	٪۲
سلطان قجر	هزاره	۲۰	٪۲
چمن حسن بیک	هزاره	۱۹	٪۲
سوزمه قلعه	ازبک + تاجیک + هزاره	۱۸	٪۲
بهسود	هزاره	۸	٪۱
و ۲۰ روستای دیگر		۴۵	٪۴
مجموع		۱۱۹۱	٪۱۰۰

در هر نوبت تشکیل بازار که دوبار در هفته شکل می‌گرفت تعداد ۱۵۰ پارچه و یا گلیم جفت (در پاییز ۱۹۷۶) به بازار عرضه می‌شد. [76]

۴. صنعت:

صنعت فلزکاری از قدیم در میان هزاره‌ها (شیعه) نسبتاً پیشرفته بوده است و تیمور خانوف در این باره می‌نویسد: هزاره‌ها در قرن نوزدهم با طریقه‌های بسیار ساده و ابتدایی بسیاری از معادن ذخیره شده در هزاره جات را استخراج و تولید می‌کردند، چون مس و گوگرد و سرب را می‌توانند تولید کنند، بزرگان هزاره هنگام در معرض تهدید دیگران قرار می‌گرفتند منابع و استخراج معادن با ارزش را از انتظار خارجیان پوشیده نگه می‌داشتند تا رهبران ممالک همسایه را تشویق به حمله در مناطق نکرده باشند و مشکلاتی برای آنها فراهم نیاید، چنانچه، «خان قندوز- مراد بیک» طرح را ریخت که منطقه دایزنگی را به تصرف در آورده و از معادن آن بهره برداری نماید. [77]

الف) آهنگری و فلزکاری:

صنعت آهنگری از قدیم در میان شیعیان افغانستان نسبتاً پیشرفته بوده است. در مناطق هزاره جات روش ابتدایی ذوب و استخراج آهن معمول بود، فلز کاران و اسلحه سازان از آهن و یا فولاد استخراج شده، اسلحه‌های مرغوب و با جنس عالی تولید می‌کردند، هم در زمینه تولید اسلحه‌های سرد چون: شمشیر، خنجر، نیزه، سپر، چاقو و... و همچنین در زمینه تولید اسلحه گرم چون: تفنگ و تفنگچه (کلت) و تفنگ فیله دار، بسیار با مهارت بالا تولید می‌کردند و این اسلحه‌ها دارای نقاشی و کنده کاریهای زیبایی بودند. [78] و نیز در زمینه تعمیر و اصلاح تفنگ‌ها و مسلسل‌های ثقیل و خفیف (سنگین و سبک) و در ساخت قطعات یدکی تسلیحات مردم شیعه دست به ابتکارات نو و تازه‌ی زده بودند از جمله مونتاژ و اكمال وسایل نقلیه و ماشین آلات و ساختن دستگاه‌های پرتاب (راکت) ریا کتیف (mesaels) در شهرهای چون سنگ‌ماشه، انگوری، سیاه خاک، بامیان و ترکمن و سایر مناطق این امر به سهولت صورت پذیر می‌بود و حتی با استاندارد کارخانجات اصلی سازنده مطابقت می‌نمود. [79]

همچنان ابزار آلات کشاورزی هم تولید می کردند از قبیل (بیل، چکش، گاو آهن، داس، تبر و...) در زمینه و ابزار آلات و اثاثیه منزل (دیگ، ظروف آشپزخانه و کاسه، ملاقه، کارد، کیلاس، قاب و...) در زمینه ابزار آلات ساختمانی وسایل در و پنجره، گیره‌ها، زنجیره‌ها و... از بخش زرگری، تهیه و ترمیم وسایل زینتی چون طلا کاری، نقره، انگشتر، گوشواره، النگو و... تیمور خانوف درباره زرگری این مردم می نویسد:

«صنعتگران (زرگران)... از اسلحه‌های سرد و گرم، تا آلات تولیدی و زیور آلات زیبای زنانه می ساختند.»^[80]

ب) کاشی و سفال سازی:

از کندوکاوهایی که در خرابه‌های باقی مانده از یادگارهای کهن بدست آمده است، ظروف و قطعات کاشی مزین و ملون به نقاشی‌ها کشف گردیده است و اکثراً دارای لعاب و جلای درخشنده‌ی می باشد که با گذشت قرن‌ها تا هنوز دارای تازگی اولیه است، در پهنه‌ها، پشته‌ها که دارای قدمت تاریخی یا بنای تاریخی بوده‌اند، نشان‌دهنده این مطلب است که گذشتگان این جامعه دست بالایی در کاشی سازی و سفال سازی داشتند^[81] در قسمتی دیگر آقای لعلی درباره ظروف سفالی و این هنر در جامعه هزاره و شیعه چنین می نویسد:

«در تمام قریه‌جات و دهات مناطق مرکزی وسایل ضروری خانه را از گل درست می کردند و چه بهتر مفید و مقاوم بود صنع و ساز ظروف گلی و سفالی روی ضرورت‌های اجتناب ناپذیر عمدتاً توسط زنان طرح داده می شد و بعد با انواع مهارتها و ظرافت‌ها در کوره پزخانه داده می شد تا به پختگی و استحکام پیدا کند، رواج چنین فنی غالباً توسط خود مردم و برای خود مردم هزاره (شیعه) مروج بود... مهارت و دقت بیش از حد به کار می رفت، بدین ترتیب در هزاره جات ظروفی چون کوزه، کاسه، جام، چمچه (ملاقه) و... از گل ساخته می شدند»^[82]

ج) صنایع چوبی:

چوب و صنایع آن نقش برجسته‌ی در زندگی مردم افغانستان دارد. چوب مصارف متنوعی دارد که برخی از آنها عبارتند از: در، پنجره (کلکین)، کمد (الماری) میز و صندلی (چوبی)، ظروف و وسایل آشپزخانه وسایل و ابزارهای کشاورزی، گرچه ظرافت هنری صنایع چوبی شهرها و روستاها تفاوت زیاد دارد، ولی در برخی از مناطق روستایی نجاری بسیار پیشرفته‌تر از مناطق شهری است. برای نمونه نجاران محلی در جاغوری در و پنجره‌هایی می تراشند که در کابل به ندرت یافت می شود. به همین دلیل، از جاغوری در و پنجره به کابل برده می شود. به سبب دسترسی و ارزان بودن چوب، تمام درها و پنجره‌های منازل از چوب ساخته می شود. درباره صنایع چوبی شیعیان باید گفت که نجاران و درودگران نتوانسته‌اند خود را با وسایل و ابزارهای مدرن و پیشرفته صنایع چوبی مجهز سازند، آنان به جای ساخت کارگاه‌های مجهز به وسایل پیشرفته بخاری، هم چنان در کارگاه‌های کوچک و سنتی کار می کنند.^[83]

ب) معماری:

در این قسمت از قدیم مردم افغانستان و به ویژه مردم شیعه به لحاظ موقعیت دشوار جغرافیایی به اندیشه سر پناه بوده است و پس از آن که به ایجاد منازل مسکونی می پردازد، و موقعیت اعمار منازل و قلاع را ارزیابی می کند و در طرح راه‌های مواصلاتی و... در امر سد سازی و پل و پلیچک با ابتدایی‌ترین وسایل و ابزار و بند و حفر کانال و... نیز کوشیده است، شیعیان افغانستان علاوه بر آن که در عمران و آبادی مناطق خویش سعی نموده است و در امر بناهای تاریخی و مذهبی و همچنین در ترمیم و تعمیر بسیاری از زیارتگاه‌ها و اماکن متبرکه و مراقد بزرگان تلاش نموده است، نیز نقش روشن در زمینه‌ی ایجاد مدارس علمی و حسینیه‌ها و مساجد و... داشته است.

۱. ابنیه مسکونی:

در گذشته روشی جز این که بر حسب ضرورت عمارتی روی تهداب، بنا می شد، چیزی بیش از آن وجود نداشت، معمولاً از روی اجبار سر پناهی ایجاد می گردید، تا خانواده خویش را در محل امن بنا بر وضعیت جغرافیایی و سایر جوانب و شرایط حاکم بر آن وضعیت را بررسی می نمود، ولی شیعیان که در شهرها بنا ایجاد می کنند به اسلوب شهری و شهروندی بسیار پای بندند، اما در مناطق کوهستانی شرایط حاکم بر وضعیت رو بنایی و زیر بنایی اصول عمران و آبادی این مردم را بر آن داشت که تنها از مواد اولیه استفاده کلاسیک کنند و از مواد بی نهایت ابتدایی این بهره را ببرند و از سیستم‌های معماری در ایران که به صورت گنبدی و مخروطی شکل که در قدیم رایج بود استفاده نکنند، به دلیل که این امر با شرایط اقلیمی مناطق کوهستان سازگاری نداشته و یا احیاناً مردم از چنین فنی استفاده نمی کردند و تنها روش قدیمی اعمار عمارت و پوشش افقی (چوب پوش) در کلیه نقاط افغانستان مرسوم بوده است.^[84]

با گذشت زمان، شیعیان دریافتند که چگونه از استعداد طبیعت و استعداد خویش در راه رفاه و آسایش خویش استفاده نمایند، همین امر موجب آن شده است که مردم زحمت کش و خلاق شیعه زمینه‌های مطلوب ساخت عمارت‌های مناسب و شایسته را برای خود و آیندگان فراهم سازند، معمولاً مشتقات منازل مسکونی فعلی که در کلیه مناطق هزاره جات رواج آن بسط و گسترش یافته است، محصول یک رشته اصلاحات تدریجی و به کارگیری تجارب در این زمینه است.

الف) ارزیابی موقعیت منازل: شرایط مساعد برای اعمار منازل، بر گرفته از آزمون‌های گذشته است و شرایط زیر برای ایجاد منازل مسکونی در هزاره جات رعایت شده است:

- منازل مسکونی بر فراز بلندیها و ارتفاعات ایجاد می‌شود؛
- منازل مسکونی از مسیر سیلاب و طوفان بدور باشد؛
- منازل مسکونی در کنار نهر، رودخانه و چشمه سار قرار می‌گیرد؛
- منازل مسکونی در موقعیت مناسب آب و هوایی و در حاشیه زمین‌های کشاورزی.

به کارگیری مواد خاکی، سنگی و چوب و... برای تعمیر و بنایی منازل مسکونی استفاده‌های وسیع داشته است و در نتیجه نتایج مطلوب بدست آمده است.^[85]

ب) سیری در سبک معماری:

شرایط دشوار زندگی در کلبه‌های دود زده‌ی گلی و سنگی قرن‌ها مردم را در اعماق تاریکی، نمناکی پوشانده بود و تنها این مردم سخت کوش در پیچ و خم حوادث، موانع را به تدریج پشت سر نهاده و اینک راه‌های هموار زندگی را در راستای تجدید و تعمیر آبادی‌ها و ساختمان‌های نسبتاً مناسب و معقول می‌پیمایند. بدون تردید تحولات محسوسی در ساختار و سبک معماری در هزاره جات و با ابتکارات و محاسبه‌ی شرایط پدیده آمده است که برای شیعیان فواید سازنده از جهاتی چون: رعایت نکات بهداشتی، مصونیت و مرغوبیت و کم ساختن مصارف سوخت و... در برداشته است.^[86]

مشخصات کنونی منازل مسکونی:

- ۱- اتاق رهایش زمستانی (تو خانه)؛
- ۲- اتاق رهایش تابستانی (بالا خانه)؛
- ۳- حمام؛
- ۴- آشپزخانه و انبار و...^[87]

در واقع این گونه بناها ناقص و جواب ده نیازمندیها نبوده و اگر این مسأله به صورت کامل‌تر و مدرن‌تر ترویج یابد، مسلماً کمبود و خلاء احساس نخواهد شد. لذا باز هم از سبک معماری قدیم (چوب پوش)، (ساختمان‌های گلی) و... دنبال می‌گردد، یکی از موارد نقص سبک معماری چوب پوش سقف به صورت افقی این است که با وضعیت اقلیمی سرد و برف گیر مناطق هزاره جات سازگار نیست، چون در این صورت پس از چند مدت چوبها در اثر رطوبت و سنگینی خاک و گل و برف استاتیک خود را باخته و دچار خمیدگی و انحنای می‌شوند و لزوماً باید تعویض صورت گیرد، اما نظریات علمی و مهندسی خاصی در این بخش و بخشهای دیگر تئوریهای دارد که شایان اهمیت است و آن اینکه اگر عمارتها طوری طراحی شوند که سقف (بام) آن مایل و دارای زاویه پوشانده یا چوب پوش شود، بهتر خواهد بود، زیرا در این حالت فشار مستقیماً روی تیرهای چوب وارد نیامده و بر حسب زاویه کاسته می‌شود و در نتیجه ساختمان عمر بیشتری می‌کند.^[88]

شیعیان در مناطق شهری از اصول معماری شهری برخوردار است اما در روستاها شیعه‌ها در امور ساختمانی و عمران از روشهای قدیمی که محصول تجارب و اندوخته‌های علمی استاد کاران ماهر است غالباً استفاده از سنگ و محل سنگی و صخره‌ی را توصیه می‌کند، تا عمارت عمر بیشتری داشته باشد، یکی از روش مثبت و فنی این مردم، بهره‌گیری از گل به جای خشت خام است، گل مورد استفاده به شکل ساده آماده می‌کند وقتی آب و خاک را مخلوط کرد برای چند ساعت آن را بهم می‌زدند تا آب و خاک مخلوط گردد چسبندگی و دوام این گل بسیار است و ساختمان‌هایی که از این نوع، تاریخ چند صد ساله دارد، که به حالت اولیه باقیمانده است.

ج) سد و پل سازی و...:

در قدم اول برای رودخانه‌های کوچک «پلچک» و برای رودخانه‌های بزرگ «پل» می‌سازند، سبک اعمار پل در هزاره جات ابتدایی ولی از نظر استاتیک و دوام با کیفیت است برای این که در فصل بهار از وقوع حوادث ناگوار جلوگیری کند در کنار رودخانه‌ها و مسیر سیلاب‌ها را بندها و سیل بندها و ذخیره‌گاه‌های آب به منظور آبیاری بهتر ایجاد می‌کند شیوه به کارگیری از مواد سخت و مقاوم و هم چنان محاسبه موقعیت بنای بند است. حفر کانال به خاطر انشعاب و امتداد رودخانه یکی از کارها و فعالیت‌های شیعه‌های هزاره جات است که در امور زراعتی و آبیاری به کار می‌رود.^[89]

سد کجکی: این سد یکی از مهم‌ترین سدهای افغانستان که برای ذخیره آب و آبیاری مزارع اطراف آن استفاده فراوان دارد، با مدیریت دکتر یعقوب علی لعلی - مهندس راه و ساختمان - ساخته شده است.^[90]

۲.۲. ابنیه تاریخی و مذهبی تشیع:

الف) ابنیه تاریخی:

علی مردان خان از مردم شیعه افغانستان و یکی از صوبداران کابل، از سال (۱۰۶۲-۱۰۵۰ق) بوده است. از نظر عمران و آبادی آثاری از وی بجا مانده است و از آن جمله می‌توان به چهار چنه کابل، باغ علی مردان و... از بناهای که او ایجاد نموده است یاد کرد^[91].

ب) زیارتگاه‌های معروف شیعیان در افغانستان:

زیارتگاه سخی در مزار شریف: در مزار شریف مقبره‌ی است که به نام منسوب امام علی-علیه السلام- ساخته شده، مردم عوام (شیعه و سنی) از راه‌های دور و نزدیک به زیارت آن می‌روند و آن را به نام سخی (امام علی) زیارت می‌کنند. می‌گویند در گذشته فردی به نام «سید علی» در این مکان مدفون بوده و مردم از روی اعتقاد به زیارت وی می‌رفتند، تا این که بارگاه و مقبره‌ی به نام امام علی بر روی آن قبر ساختند.^[92] (تصویر شماره ۱-۲).

مقبره یحیی بن زید در سر پل: یحیی بن زید بن علی بن الحسین-علیه السلام- مردی مبارز بود که مانند پدر شهیدش، در برابر دستگاه اموی به مخالفت برخاست. او به خراسان آمد و سرانجام در شمال افغانستان امروزی به شهادت رسید.^[93] این مقبره زیارتگاه شیعیان افغانستان است، و مردم از راه‌های دور و نزدیک به زیارت می‌روند.

مقبره شاهزاده قاسم و شاهزاده عبدالله در هرات.

زیارتگاه سخی در کابل: در دامنه کوه علی آباد (کارته سخی) در غرب کابل زیارتگاهی وجود دارد که به نام امام علی (سخی) ساخته شده و مردم همه روزه به زیارت آن می‌روند. بر روی دیوار این زیارتگاه کتیبه‌ی به چشم می‌خورد که خلاصه آن چنین است: «احمد شاه درانی در سال ۱۱۸۰هـ. ق. خرقه‌ی مبارک پیغمبر اکرم را از فیض آباد مرکز ولایت بدخشان به طرف قندهار انتقال داد. زمانی که به کابل رسید، خرقه‌ی مبارک را جهت زیارت اهالی کابل به مدت هشت ماه در همین محل گذاشت. حاملان خرقه‌ی مبارک سه شب متوالی خواب دیدند که حضرت امیرالمؤمنین-علیه السلام- آمد و شمشیر خود را بالای سنگی که عقب زیارتگاه قرار دارد، گذاشت، و سپس با جمعی از مؤمنان نماز خواند و به آنان توصیه کرد که در اینجا به نام من بقعه‌ی بسازید. روز بعد حاملان خرقه‌ی مبارک دیدند که همان سنگ از عظمت و هیبت ذوالفقار مولای متقیان شکافته است. این سنگ اکنون به نام سنگ ذوالفقار خوانده می‌شود نخستین عمارت آن به دست احمد شاه درانی ساخته شد که اکنون به نام زیارت سخی شاه اولیا معروف است.»^[94]

ج) مدارس علوم دینی:

مدارس علوم دینی در افغانستان «مدرسه» نامیده می‌شود، علمای دینی برای تعلیم و تربیت طلاب علوم دینی تأسیس و اداره می‌کنند. مدارس علوم دینی پیشینه کهن در سرزمین شیعه‌ها (هزاره‌ها) داشته و بنا بر شواهد تاریخی: در زمان سلطنت آل شنبسب فعالیت‌های در زمینه تأسیس آموزشگاه‌ها در غور و غرستان و غزنین جریان داشت. کارکرد آن همین نقش مدارس علوم دینی امروزه را شامل بوده است بنا به گزارش جوزجانی که می‌نویسد: در شهر افشین، غرستان مدرسه بود که شاگردان بسیاری را به خودش جلب می‌کرد و استاد این مدرسه را «امام صدر الدین علی هیصم نیشابوری» به عهده داشت.^[95] مدرسه دیگری که در توابع غرستان تأسیس شده بود مدرسه «شاه مشهد» می‌باشد، آیده این مدرسه تاکنون هم در جوند موجود است.^[96]

در گذشته، مدارس علمیه، عالی‌ترین مؤسسات علمی به شمار می‌رفتند. ولی امروزه مؤسسات آموزش عالی، وظیفه‌ی آموزش بسیاری از علوم را بر عهده دارند، مدارس علمیه تنها به منزله عالی مؤسسات علوم دینی مطرح می‌باشد. در افغانستان دو دسته مدرسه علمیه وجود دارد: مدارس علمیه محلی و مدارس علمیه شهری. در روستاها از قدیم علمای دینی مدارس بنا نمودند، که برای تربیت طلاب دینی از آنها بهره برداری می‌شد. این مدارس کوچک و دارای چند اتاق را در خود جای داده‌اند. در این گونه مدارس حدود ۱۰-۵۰ طلبه درس می‌خوانند و به صورت بسیار ساده و فقیرانه در آنجا به سر می‌برند.

آقای دولت آبادی تعداد مدارس علمیه هزاره جات را ۱۵۷ باب ذکر نموده است.^[97] آقای لعلی حدود ۱۰۰ باب مدرسه علمیه را می‌داند.^[98] سطح درس به سطح علمی مدرس یا مدرسان آنها بستگی دارد و ممکن است از ادبیات عرب تا شرح لمعه و گاه رسایل و مکاسب هم تدریس شود. مدارس علمیه شیعیان در شهرها قدمت زیادی ندارد، در اواخر حکومت محمد ظاهر شاه رشد و گسترش یافته است. در این دوره، آزادی‌های سیاسی و مذهبی بیشتر در کشور به وجود آمد و علمای شیعی به ایجاد بناهای مدارس علمیه در شهرهای مهم پرداختند. مهم‌ترین مدارس علمیه در شهر کابل عبارتند از: مدرسه محمدیه، مدرسه مدینه العلم، مدرسه جامعه الاسلام، مدرسه مهدویه و مدرسه رسالت و... مدارس علمیه در شهر مزار شریف نیز شامل: مدرسه سلطانی، مدرسه جعفریه و مدرسه امیرالمؤمنین (ع)، مدارس علمیه شهر هرات شامل مدرسه صادقیه، مدرسه جعفریه، مدرسه امام حسن (ع)، مدرسه امام حسین (ع)، مدرسه خاتم الانبیاء مدرسه بقیه الله و مدرسه عرتیه، مدرسه شهر قندهار مدرسه آیت الله محسنی قندهاری است.^[99]

مهم‌ترین مدارس علمیه معرفی می‌شود:

مدرسه سلطانیه: این مدرسه توسط شیخ سلطان محمد ترکستانی، در سال ۱۳۴۳ش. در شهر مزار شریف ساخته شده است. مدرسه‌ی سلطانیه، در زمین وسیعی (حدود پنج جریب) بنا شده، دارای ۲۶ اتاق، کتابخانه، مسجد و سالن جلسات قرآن کریم است. کتابخانه این مدرسه پیش از جنگ کتابهای فراوان داشت، ولی پس نبردهای پیاپی و نیز در دوره طالبان بسیاری از کتابهای آن به یغما برده شده است و یا در مخفی گاهها نابود گردیده است.^[100]

مدرسه محمدیه: این بنا را سید سرور واعظ ایجاد نمود، مدرسه بسیار زیبا و کتابخانه و نیز مسجد بزرگ، دارای نقشه بسیار عالی و با مناره‌های بلند سبز رنگ در طی دو طبقه بنا نمود، که ظرفیت این مسجد در حدود هشت هزار نفرند و در کنار این بنا مدرسه علمیه، در طی دو طبقه ساخته شده است و دارای ۱۳۲ اتاق و سه مدرس و کتابخانه مجهز احداث نمود، که به مجموع این ساختمان «مدرسه علمیه محمدیه» اطلاق می‌گردد، واقع در تپه سلام در نزدیکی زیارتگاه سخی در کابل موقعیت دارد.^[101]

مدرسه مدینه العلم: این مدرسه در قلعه شاده- در غرب کابل است، که در سال ۱۳۴۵ش. با مساحت یک جریب زمین به دست حجه الاسلام آقای تقدسی بنیان نهاده شد. ساختمان این مدرسه دارای ۲۶ اتاق و یک مسجد است.^[102]

مدرسه صادقیه: این مدرسه در سال ۱۳۴۵ش. در شهر هرات تأسیس شده است. بازسازی آن در سال ۱۳۶۹ش. آغاز شد و تاکنون ادامه دارد. ساختمان جدید مدرسه در چهار طبقه و زمینی به مساحت ۳۱۰۰ متر مربع با ۱۲۰۰۰ متر مربع زیر بنا به شکلی بسیار مجلل و مجهز ساخته شده است. این مدرسه دارای ۱۲۰ اتاق، یک سالن بزرگ، مدرس، کتابخانه، سالن غذا خوری و حمام است.^[103]

مدرسه جعفریه: این مدرسه در شهر هرات در سال ۱۳۴۹ش. در زمینی به مساحت یک جریب زمین بنا شده، دارای ۲۲ اتاق مسکونی برای طلاب است و نیز دارای مسجد و با وجود امکانات اندک، طلاب فراوانی را تحت پوشش قرار داده است.^[104] (تصویر شماره ۵-۲).

مدرسه جامعه الاسلام: این مدرسه که در پل سوخته در غرب کابل موقعیت دارد، در سال ۱۳۵۱ش. با مساحت سه هزار متر مربع توسط حضرت آیت الله محقق کابلی بنا شده است. ساختمان این مدرسه در یک طبقه ساخته شده و دارای ۲۵ اتاق برای طلاب است، کتابخانه، سالن پذیرایی از مهمانان و یک مسجد است.^[105] (تصویر شماره ۶-۲).

د) مساجد و تکایا:

مهم‌ترین مساجد و تکیه خانه‌های که شیعیان در شهر کابل بنا نموده است عبارتند از:

۱- مسجد و تکیه خانه عمومی چند اول که به همت آیت الله حجت بنا شده است و نیز تعمیر و ساخت مساجد و حسینیه‌های که در دوره عبدالرحمن خان و نادر شاه و... متروک شده به کاروان سرا و... تبدیل شده بودند، تعمیر و بازسازی نمود از جمله آنها حسینیه مراد خانی، حسینیه قاضی شهاب، باغ علی مردان، کارته سخی و... است وی پس از ترمیم و تعمیر آنها خود به هر یک از اماکن مقدسه رفت و مراسم مذهبی علنی برپا نمود:

«در کارته سخی ضمن تعمیر زیارتگاه معروف (سخی شاه مردان)، مسجد بزرگ و با شکوه حضرت را به صورت مستحکم و بنیادی آباد می‌کند و در علنی کردن مذهب شیعه به حدی از خود سرعت و جدیت نشان می‌دهد»^[106]

بعد از این که زیارتگاه سخی را ترمیم و آباد نمود و بسیاری از زمین‌های اطراف زیارتگاه را مردم وقف این زیارتگاه نمود، البته با ابتکار آقای حجت، نامی این منطقه شد «علی آباد» و «شفا خانه علی آباد» به همین مناسبت احداث گردید و اسم شفا خانه را «شفا خانه علی آباد» گذاشت. که این امر حکایت از علو فرهنگ مردم و احترام به شخصیت والای حضرت علی (ع) است. با تعمیر مجدد این بنا که قبلاً دو گنبدی کوچک داشت و در قسمت شرقی زیارت در دامنه کوه حدود پانصد متر دورتر از زیارت اتاق‌های برای زائرین احداث نمود، در سمت جنوبی زیارت، هم حدود پانصد متر دورتر از زیارت دروازه بزرگ ورودی و در سمت دروازه اتاق‌های برای زائرین و یک غسل خانه در سمت غربی زیارتگاه با فاصله پانصد متر و مسجد بزرگ به نام «حضرت علی» با محوطه بزرگ و مجهز به وضو خانه و... به سفارش آقای آیت الله حجت احداث گردید و سرک (خیابان) ۱۲ متری از قسمت ورودی زیارتگاه به سرک ۳ کارته سخی متصل گردید و یکی دیگر از بناهای مقدس که توسط آقای حجت ایجاد گردید، «مسجد جامع» کارته سخی است که در نبش سرک ۳، کارته سخی قرار گرفته است.^[107]

۲- مسجد جامع جعفریه که در چند اول قرار دارد، توسط حجت الاسلام باقر شیخ زاده اداره می‌شود؛

۳- مسجد آل البیت که در غرب کابل و قلعه شاده برپاست که توسط آقای تقدسی اداره می‌گردد؛

۴- مسجد امام زمان (علیه السلام) که در شمال کابل و در منطقه خیرخانه موقعیت دارد که توسط جمعی از شیعیان اداره می‌شود؛

۵- مسجد امام خمینی «ره» در غرب کابل در منطقه برچی است. به همت آیت الله محقق کابلی بنا شده است.

تکیه خانه: در واقع همان مکانی است که در ایران حسینیه خوانده می‌شود. گرچه برخی کارکردهای مسجد از طریق تکیه خانه نیز برآورده می‌شود، ولی کارکردهای اصلی تکیه خانه برگزاری مراسم عزاداری در ایام سوگواری، نیز برگزاری سخنرانی‌های مذهبی در روزهای جمعه و دیگر مناسبت‌های مذهبی است.

تکایا بیشتر در شهرها مرسوم است. اما در کوهستانات و روستاها فقط مساجد وجود دارد. البته در بسیاری از مناطق روستایی به دلیل اهمیت منبر، مسجد را «منبر» می‌گویند، و به این ترتیب نام جز را بر کل اطلاق می‌کنند. برخی از مهم‌ترین تکیه خانه‌های شهر کابل عبارتند از: تکیه خانهٔ عمومی چند اول، تکیه خانهٔ فتح الله و تکیه خانه افشار.^[108]

گفتار سوم: آداب و رسوم

ادب که جمع آن آداب است، در اصطلاح به چند معنی آمده است:

الف) آیین‌ها و روشهای پسندیده فرهنگ‌ها.^[109]

ب) در مردم شناسی آداب این گونه آمده است: «هرگونه اعمال تشریفاتی که از الگوهای موضوعه پیروی می‌کند و از طریق نمادها منظور همگانی ما به الاشتراک را می‌رساند».^[110] هر جامعه دارای الگوهایی است که در ارتباط با یکدیگر از آنها پیروی می‌کند، مثلاً الگوی یک جامعه آنست که هنگامی بزرگتر بر آنها وارد شود کوچکترها برای احترام آنها از جا بلند شوند، ابزار احترام از طریق «نماد» است. در جامعه بلند شدن و به استقبال آمدن طرف را نماد احترام می‌داند؛

ج) در جامعه شناسی آداب و رسوم را همان هنجارهایی دانسته است که تا به مردم هشدار بدهد که فعالیت‌های روزمره خویش را طبق روال عادی و مرسوم موجود در جامعه انجام دهد.^[111]

آداب و رسوم در این نوشتار آیین‌های پسندیده در جشنها و ازدواج، سرگرمی‌ها (ورزش) و عزاداریهای و نحوه پوشش شیعیان افغانستان می‌باشد.

۱. جشن‌ها و شادی‌ها:

جشن‌ها و مراسم‌های شادی آفرین که در میان جامعه شیعه افغانستانی رایج و مرسوم است. به دو صورت قابل تقسیم می‌باشد:

الف) جشن‌های مذهبی:

شامل اعیاد فطر، قربان، غدیر، ولادت ائمه (علیهم السلام) و... می‌شود:

۱- عید فطر: نخستین روز اول از ماه شوال است، همه مسلمانان جهان به نشانه موفقیت در انجام اعمال ماه مبارک رمضان، با شور و شادی جشن می‌گیرند. این عید به میمنت پایان یافتن ماه مبارک رمضان و برای یک ماه روزه‌داری برگزار می‌شود. «از این روی، دارای تقدس و احترام زیادی است».^[112] در افغانستان عید فطر بسیار با شکوه می‌باشد و به این مناسبت سه روز تعطیل رسمی است. در شهرها، شیعیان جشن عید فطر برگزار می‌کنند. و نیز شیعیان در روستاها این عید را با شکوه تمام برگزار می‌کنند و به دید و بازدید یکدیگر می‌روند.^[113]

۲- عید قربان: و این عید در روز دهم ذی الحجه الحرام با شکوه ویژه‌ی در میان مسلمانان افغانستان و مخصوصاً میان مردم شیعه برگزار می‌گردد و در این عید مردم به دید و بازدید یکدیگر می‌روند و عید را تبریک می‌گویند.^[114]

۳- عید غدیر: این روز را شیعیان افغانستان نیز مانند دیگر شیعیان جهان گرامی می‌دارند با توجه به گذشته تاریخی تشیع این عید به صورت محدود در برخی از مناطق شیعه نشین برگزار می‌گردد. تشیع افغانستان در بسیاری ولادت‌های ائمه معصومین (علیهم السلام) جشن می‌گیرند. آنان در مساجد و تکایا گرد می‌آیند و مداحان و واعظان، در مدح و ثناء نبی اکرم (ص) و خاندان پاک آن حضرت به سخنرانی و مدیحه سرایی می‌پردازند. مهم‌ترین مناسبت‌های مذهبی که در میان شیعیان از آن تجلیل می‌شوند از این قرار است: مبعث و میلاد پیامبر اسلام (ص)، میلاد امام علی (ع)، میلاد فاطمه زهرا (س) و میلاد امام عصر (عج) و میلاد دیگر ائمه در برخی از مناطق تجلیل می‌شود. باید این نکته یاد آوری شود که این گونه جشن‌های مذهبی در همه مناطق مرسوم نیست و تنها در شهر و در برخی از روستاهای که روحانیت آگاه و فعالی دارند، برگزار می‌شوند.^[115]

ب) جشن‌های ملی:

اعیاد باستانی نوروز و چهارشنبه سوری را شامل می‌شود.

۱- نوروز: سرآغاز سال نو است. نوروز پایان سرد زمستان و آغاز زیبایی‌های بهار را به ارمغان می‌آورد. «بهار فصل احیای دوباره طبیعت است، و انسان که به محیط طبیعی خود وابسته است، دوست دارد شکوفایی دوباره طبیعت را جشن بگیرد».^[116] نوروز را در بسیاری جوامع گرامی می‌دارند. عید نوروز در کشورهای فارسی زبان (ایران، افغانستان و تاجیکستان) به منزله عید باستانی از گذشته دور تا به امروز با شکوه تمام برگزار می‌شود.

در افغانستان به مناسبت عید نوروز تعطیل رسمی است. مراسم نوروز نیز شبیه عید فطر و عید قربان برگزار می‌شود. در شهرها برنامه عید با دید و بازدید از خانه‌های یکدیگر و تبریک گفتن عید صورت می‌گیرد، و مهمانها صرفاً با چای، آجیل و شیرینی پذیرایی می‌شوند. ولی در روستاها برنامه نسبتاً پر مصرف می‌باشد، شب و روز نوروز به خانه‌های یکدیگر می‌روند و در کنار هم غذا تدارک می‌بینند و میل می‌کنند و در بعضی مناطق غذا آماده می‌کند در میان مردم توزیع می‌کند.^[117] این عید باستانی در شهرهای کابل و مزار شریف جلوه دیگری دارد. طی مراسم ویژه‌ی که برگزار می‌شود و از جمله برافراشتن پرچم شاه ولایت (امام علی) توسط پهلوانان می‌باشد، در این روز اول صبح مردم در محلی به نام «زیارت سخی» در کابل اجتماع می‌کنند و همین طور مردم اطراف شهر مزار شریف به «روضه سخی» گرد هم می‌آیند، طی مراسم خاص و سخنرانان ویژه پرچم شاه ولایت برافراشته می‌شود در این باره آقای محمد سرور رجا نویسنده کتاب «احیاگر شیعه در افغانستان» چنین تدوین نموده است: «مراسم برافراشتن بیرق (پرچم) شاه ولایت در این اواخر آن قدر در کابل با عظمت و با شکوه برقرار می‌گردد که

همان موزیک گارد شاهی که در مقابل قرآن کریم و بیرق ملی و شخصیت‌های مهم مملکتی در بین عسکری و قوای مسلح مرسوم بود. در آنجا هم بعد از برافراشتن بیرق نواخته می‌گردید.^[118] در جشن‌ها و شادی‌های مذهبی معمولاً مراسم برگزار می‌گردد و سپس به دید و بازدید همدیگر می‌پردازند، عید نوروز هم برای دید و بازدید یکدیگر می‌روند، محفل جشن به طوری خصوصی برپا نمی‌شود.

۲. چهارشنبه سوری: در میان کشورهای پارسی زبان (ایران، تاجیکستان و افغانستان) آخرین چهارشنبه سال (اسفند/ حوت) این جشن برگزار می‌شود. در این روز مردم به دامن طبیعت می‌روند و آتش روشن می‌کند و از روی آن می‌پرند. آن گونه که از ظاهر این جشن باستانی استفاده می‌شود، این رسم از زرتشتیان بر جا مانده است.^[119]

ولی شیعه‌های افغانستان، چهارشنبه سوری را در آخرین چهارشنبه ماه صفر برگزار می‌کنند.^[120] برخی از نویسندگان درباره این جشن که یک جشن و مراسم سنتی است و به خود رنگ مذهبی گرفته است. می‌نویسد: در برخی نواحی ایران به این جشن رنگی کاملاً اسلامی داده و آن را در آخرین چهارشنبه ماه صفر... برپا می‌دارند.^[121]

شیعه‌های افغانستان در این مراسم به گونه‌ی دیگر به شادی می‌پردازند، کسی از روی آتش نمی‌پرد، ولی آتش به گونه‌ی در کار است. غذای که در این مراسم تدارک دیده می‌شود، غذایی محلی به نام «دلده» است. این غذا را از بلغور گندم، شیر یا دوغ و روغن تهیه می‌کنند، از این که نام چهارشنبه سوری را بر این مراسم نهاده است و از آتش نیز به نحو دیگری استفاده می‌کنند، چنین به نظر می‌رسد که این چهارشنبه سوری با آنچه در کشورهای ایران و تاجیکستان رایج است، نسبت‌هایی داشته باشد.^[122]

۲. ازدواج:

ازدواج عبارت است از عقد و قراردادی که بر اساس آن یک رابطه جنسی نسبتاً پایدار، و به لحاظ دینی و اجتماعی مشروع، میان دو فرد از جنس مخالف ممکن می‌شود. هر یک از زوجین حقوق و تکالیفی را که دین، قانون و فرهنگ در ارتباط با همسر، فرزندان، خویشاوندان و کل جامعه بر عهده او گذارده پذیرا می‌شود. در جامعه سنتی افغانستان ازدواج اهمیت فراوانی دارد؛ زیرا با ازدواج است که خانواده شکل می‌گیرد و فرزند به جامعه تحویل می‌دهد.

الف) سن ازدواج: در این باره از شیعه‌ها آمار دقیقی در دست نیست؛ ولی طبق برخی مطالعاتی که در ولایات بامیان، غور و دایکندی صورت گرفته است، نشان می‌دهد که سن ازدواج در میان اکثر شیعیان کمتر از اقوام سنی مذهب است. این تحقیق که تنها در مورد زنان صورت گرفته نشان می‌دهد که ۳۷/۷ درصد زنان قبل از پانزده سالگی، ۵۵/۶ درصد بین شانزده تا بیست سالگی و سایرین، در سنین بیست سالگی یا بالاتر ازدواج نموده‌اند.^[123] گرچه در سال‌های اخیر مخرج ازدواج در میان شیعیان افزایش یافته و این امر موجب شده که بسیاری از جوانان نتوانند در زمان دلخواه ازدواج کنند.^[124]

ب) شیوه همسرگزینی: در میان شیعه‌های افغانستان، والدین و بزرگترهای خانواده برای فرزندان خویش همسر انتخاب می‌کنند و اقدامات بعدی را انجام می‌دهند، کمتر به نظرها و علاقه‌مندیهای جوانانی که می‌خواهند ازدواج نمایند توجه می‌شود.^[125] در برخی موارد خانواده‌ها و بزرگترها در این امر دخالت ندارند.

ج) عقد: در برخی از مناطق شیعه‌ها، در گذشته مرسوم بوده است که پس از خواستگاری، چند تن از خانواده داماد به خانه پدر عروس می‌رفتند و در طی مراسمی چادری بر سر عروس می‌انداختند و پس از آن این دختر و پسر «زن و شوهر» خوانده می‌شوند، بدون آن که عقد شرعی میان آنان خوانده شود. پس از مدتی نیز مراسم عروسی برپا می‌شد و عقد شرعی جاری می‌گشت. ولی در سال‌های اخیر بسیاری از مناطق شیعه نشین، پس از مراسم خواستگاری و توافق دو طرف، در مراسم شیرینی خوری صیغه عقد را می‌خوانند.^[126]

د) مهریه و شیریه: مهر در فقه اسلامی به معنای وجهی در برابر بضع خوانده شده است.^[127] ولی شیریه‌ها، همان طوری که از نام آن پیدا است، هدیه‌ای است که از سوی داماد به والدین، به ویژه به مادر عروس به سپاس زحمات ایشان در شیر دادن یا به طور کلی، حضانت و تربیت دختر پرداخت می‌شود.^[128] شیعه‌ها در افغانستان مهر را به منزله یک مسأله شرعی ضمن عقد مشخص می‌کنند، ولی مقدار مهر بسیار ناچیز تعیین می‌شود و نیز بسیار کم اتفاق می‌افتد که زن شوهرش را از شوهرش بخواهد، مگر در زمانی که مرد زنش را طلاق دهد. از این رو، در میان این مردم مهریه کارایی عملی خود را به عنوان وثیقه مالی زن، از دست داده است، به همین دلیل، در زمان خواستگاری و پس از آن در این امر (مهریه) هیچ گونه حرفی به میان نمی‌آید.

برخی از شیعه‌ها، یک مقدار پول را از داماد به عنوان «گله» دریافت می‌کنند. گله یا یا شیریه‌ها در همه افغانستان رواج دارد. در شهرها، از جمله شهر کابل نیز شیریه‌ها می‌گیرند یا همه مخرج عقد و عروسی را از داماد می‌گیرند. در برخی از مناطق مبلغ شیریه‌ها به اندازه‌ی سنگین است که مانعی جدی برای ازدواج جوانان به شمار می‌آید.^[129]

ه) عروسی: مراسمی که زن و شوهر در آن به طور رسمی، آغاز زندگی مشترک خویش به سایرین اعلام می‌کنند. در همه فرهنگ‌ها عروسی با جشن و سرور همراه است. «شیعیان افغانستان نیز به مراسم عروسی بسیار اهمیت می‌دهند.»^[130] شیعه‌های افغانستان مردمی متدین هستند، و تعالیم و آموزه‌های دینی با حیات آنان در

آمیخته است. ازدواج نیز که یک امر مهم در زندگی آنان است، از تأثیرات مذهبی به دور نمانده است. به طور معمول، در مراسم عروسی شیعیان برنامه‌هایی که خلاف شرع مقدس باشد، اجرا نمی‌شود، علاوه بر آن این جشن را در ایام شادی تشیع؛ مانند بعثت پیامبر اکرم (ص)، میلاد معصومین (ع) و دیگر مناسبت‌های شاد برگزار می‌کنند. در ایام سوگواری مذهبی، مانند رحلت پیامبر (ص)، و ائمه معصومین (ع) و دهه محرم، این جشن و مراسم صورت نمی‌گیرد.^[131]

۳. بازی‌ها و سرگرمی‌ها:

شیعه‌ها در ایام جشن و سرور برای پر نمودن اوقات فراغت ایام شادی خود برنامه‌های تفریحی دارند و نیز سرگرمی‌های متنوعی برای گروه‌های مختلف سنی و جنسی وجود دارد. مهمترین سرگرمی‌ها مسابقات مردانه عبارتند از: کشتی گیری، اسب سواری، نيزه بازی، تیراندازی با تفنگ، پسران نوجوان نیز بازی‌های ویژه دارند مانند: والیبال، توپ دنده و چند نوع بازی شبیه شطرنج که با دانه‌های متعدد روی یک تخته بازی می‌شود. دختران کوچک نیز از چوب، پارچه و نخ، عروسک‌های کوچک می‌سازند و با آنها نقش‌های زنان را برای خود باز آفرینی می‌کنند.^[132]

الف) کشتی: جامعه شیعی افغانستان، با همه مشکلات فراوان اقتصادی و عدم امکانات ورزشی و شرایط نامساعد، به نمایندگی از ملت افغانستان در مسابقه‌های خارجی و بین المللی شرکت نمود و مقام‌های جهانی و افتخارات بین المللی هم به ارمغان آوردند از جمله محمد ابراهیم پهلوان در رشته کشتی افتخاراتی را نصیب کشور افغانستان نمود و در این زمینه به علت شایستگی و استعداد درخشان بسیار خوب درخشید،^[133] وی در این باره چنین بیان می‌کند:

«مدت سی سال ورزش پهلوانی نموده‌ام و بیست سال در وزن چهار، قهرمان بودم و ده سال دیگر به حیث مربی ایفای خدمت نمودم. در طول سالهای پهلوانی در کشتی‌های داخلی و خارجی عنوان‌های خوبی اخذ نمودم و در طی ۲۵ سفر خارجی که داشتم از جمله مسابقات جهانی و المپیک بین المللی مکزیک به سال ۱۹۶۸م. مقام سوم جهان را دریافت کردم... در مسابقات جهانی ژاپن، مونیخ و در المپیک دوم ایتالیا با مرحوم غلامرضا تختی (پهلوان نامی ایرانی) هم اردوی مسابقات بودیم»^[134] این پهلوان مشهور با این که از مشکلات فراوان رنج می‌برد از قیبل عدم امکانات ورزشی و اقتصادی توانست چنین افتخارات را برای ملت افغانستان کسب نماید. وی در سال ۱۳۵۸ به صف مجاهدین پیوست، پهلوان نامور شیعه در جامعه افغانستان از احترام زیادی برخوردار است.^[135]

ب) اسب‌دوانی: یکی از بازی‌ها و مسابقات پر طرفدار و هیجان انگیز در میان شیعیان افغانستان است و این مسابقه اسب‌دوانی در میان قبایل دیگر افغانستان نیز مرسوم است، مثلاً از بیکان شمال افغانستان به «بزکشی» شهرت فراوانی دارد.

ج) فوتبال و والیبال: این گونه ورزشها در گذشته در محدوده‌ی شهرها مرسوم بوده است، اما امروزه در بسیاری از مناطق دور افتاده افغانستان، این گونه بازیها رواج یافته است.

د- توپ دنده (کریکت): وسایل مورد نیاز برای این گونه بازی عبارتند از: یک توپ کوچک و یک چوب به اندازه نیم متر که سر پهن دارد.

ه- نيزه زنی: در برخی از مناطق هزاره جات مرسوم است.

و- تیراندازی: در میان شیعه‌ها در قدیم الایام، بسیار تیراندازهای معروف و مشهور محلی بوده است.^[136]

ز- سایر بازیها:

در برخی از مناطق چون پرتاب سنگ، سور خوردند روی برف (اسکی روی برف) دويدن (دو میدانی) و... وجود داشته است.

۴. مراسم عزاداریها:

عزاداریها در میان شیعیان بسیار رایج و مرسوم بوده است، شیعه‌ها در ایام عاشورا و اربعین حسینی و ایام شهادت معصومین (علیهم السلام)، دست از کار می‌کشند و این گونه مراسم را برگزار می‌کنند، برگزاری مجالس که اصطلاحاً مردم آن را «خواندن»، «خواندو» می‌گویند، در منابر و حسینیه‌ها صورت می‌گیرد، معادل این واژه در ایران «منبر رفتن» است، مجالس (خواندن) و عزاداریهای که در حسینیه‌ها و تکایا برگزار می‌شود بدو دسته تقسیم می‌شوند:

الف) ایام شهادت ائمه (علیهم السلام):

ایام دهه‌ی عاشورا، در بعضی مناطق دو دهه‌ی اول محرم، در شهرهای کابل، هرات و مزار شریف و دیگر شهرها، دهه‌ی عاشورا به علاوه‌ی بقیه دهه‌های آن و سراسر ماه صفر بدین ترتیب در پنج دهه‌ی بعد از عاشورا افرادی علاقه‌مند و با مکتب متعلق به هر حسینیه به مدت یک دهه مجلس را در حسینیه‌ها شان برگزار می‌کنند و بانی این گونه مجلس ادامه می‌دهند تا آخر ماه صفر. سوگواری در ایام اربعین حسینی (ع) برگزاری مجالس در این دو مقطع زمانی (دهه‌ی عاشورا و اربعین) ضروری می‌باشد و عزاداری در تمام نقاط شیعه نشین افغانستان، برگزار می‌شود و هیچ حسینیه‌ی نباید تعطیل بماند.

ایام فاطمیه (س) سیزده تا پانزدهم جمادی الاول و شب‌های قدر (شب‌های ۲۱، ۲۳ و رمضان) و سه روز آخر ماه صفر، مجالس عزای برپا می‌شوند و همین طور از ایام که بسیار اهمیت داده می‌شود شب‌های قدر است که باید مجالس برگزار شوند، در ایام شهادت امام موسی بن جعفر و سایر ائمه (علیهم السلام) حسینیه‌ها فعال

در شهرها فعال می‌گردد و مراسم عزاداری صورت می‌گیرد.^[137] و عزاداری و روضه‌خوانی در مناسبت‌های دیگر برگزار می‌گردد. (تصویر شماره ۸-۲) و (تصویر شماره ۹-۲).

ب) ایام عمومی:

- ۱- نذر و حاجت، اشخاص گرفتار، معمولاً مجلس خواندن را برپا می‌کنند و از مردم پذیرایی می‌کنند.
- ۲- مجالس ترحیم اموات، اگر کسی بمیرد، مردم پیکرش را بعد از غسل و کفن به حسینیه آورده مجلس برگزار می‌کنند بعد بر او نماز می‌خوانند و دفن می‌کنند در برخی شیعیه نشین چون دایکندی، دوباره مجلس دیگری به نام «چهلیم» برگزار می‌کنند، فقط در خانه‌ی مرحوم مجالس ختم قرآن برگزار می‌شود و در شهرها در حسینیه‌ها، مراسم فاتحه عمومی برگزار می‌گردد.
- ۳- مجالس جمعه: اصطلاحاً به «جمعه خوانی» معروف است و در برخی از مناطق در روزهای جمعه و بعضی شب‌های جمعه در حسینیه‌ها مردم جمع می‌شود و این گونه مراسم برگزار می‌گردد و گاهی مراسم در منازل صورت می‌گیرد.
- ۴- مجالس دیگر مانند مجالس گذر و مجالس دوره خوانی و... هم در میان شیعیان رایج است.^[138]

چگونگی برگزاری مجالس عزاء:

امروزه مجالس بعد از جمع شدن در حسینیه با ذکر صلوات آغاز می‌شود، ولی چند دهه قبل مجلس با یک رسم ویژه که اصطلاحاً به آن «فکر کردن» می‌گفتند، افتتاح می‌گردید. رسم فکر کردن این گونه بود که شخص فکر کننده که نوعاً همان شخصیت ختم کننده‌ی مجلس بود، با ذکر صلوات، چند شعر در مدح و منقبت اباعبدالله الحسین (ع) می‌خواند و بعد همگان به ارواح شهدای کربلا فاتحه قرائت می‌کردند این رسم در بعضی از مناطق مانند دره‌ی صوف و بعضی از مناطق هزاره جات ذکر شده‌اند، مجالس در شهرهای بزرگ مثل کابل، هرات و مزار شریف نوعاً با آیات قرآن کریم آغاز می‌گردد. اولین خواندنی (ذاکر) روی اولین پله‌ی منبر قرار می‌گیرد، بعد نوبت به «دبیاچه خوان‌ها» می‌رسد، در آخر کار نوبت به سخنران اصلی می‌رسد، معمولاً در مراسم‌ها هر چند طلبه که موجود باشند به نوبت می‌خوانند یک ساعت بین چهار نفر تقسیم می‌شود، تا همه بخوانند و مردم استفاده کنند و هنگام خواندن کسی بدون عذرخواهی مجلس را نمی‌توان ترک بگوید.^[139]

پذیرایی مجالس (نذرهای ایام محرم):

در دهه‌ی عاشورا پذیرایی از حاضران در مجلس بسیار گسترده صورت می‌گیرد. معمولاً هر خانوار یک گوسفند برای دهه‌ی عاشورا آماده می‌کند و گاهی دو خانوار، یک گاو ذبح می‌کنند. در این باره آقای لعلی می‌نویسد: «هر فامیل طبق سلیقه و اشتیاق خاص خود نذر و عهد خود را انجام می‌دهد و ذبح گوسفند، بز، گاو و گوسفند جزئی از شعایر مردم است. علاوه بر مصارف دیگر به صورت سنت مقدس تاریخی و نافذ در سراسر هزاره جات، بالغ بر یک میلیون رأس گوسفند و بز و گاو ذبح می‌گردد»^[140] مردم را با آبگوشت پذیرایی می‌نمایند و در برخی از مناطق گوشت نذری را با گندم مخلوط نموده حلیم درست می‌کنند و در میان مردم توزیع می‌کنند. در مراسم اربعین حسینی معمولاً اهالی حسینیه «خرج» جمع آوری کرده و از جمعیت شرکت کننده پذیرایی به عمل می‌آورند. در مجالس نذر و «ترحیم اموات» همان شخصی بانی و یا بازماندگان مرحوم، از مردم پذیرایی می‌کنند، در مجالس دیگر معمولاً پذیرایی به حداقل امکانات صورت می‌گیرد به طور کلی این گونه مجالس در حسینیه‌های شهرهای چون: کابل، مزار شریف، هرات برگزار می‌گردد که پذیرایی کمتر دارند، زیرا جمعیت شرکت کننده بسیار است و کولچه و کیک و... پذیرایی می‌نمایند.

۵. نوع لباس:

پوشش یکی از جلوه‌های برجسته فرهنگی، مذهبی، ملی و قومی گروه‌های انسانی است. در بیشتر موارد، با دیدن لباس افراد می‌توان تعلقات فرهنگی، مذهبی و قومی آنها را شناخت. مانند مردم افغانستان و پاکستان با پیراهن بلند و دو دامنه و تبنان گشاد را به منزله لباس مشترک آنها می‌شناسند. لباس شیعیان مناطق مرکزی افغانستان بدین صورت است:

الف) لباس مردانه:

پیراهن: بلند و دارای دو دامن دراز از دو طرف است. در گذشته‌ها پیراهن مردانه فراخ و بلند بوده است. ولی به تدریج کوتاه و تنگ شد. تبنان: شلوار مردانه بسیار گشاد است، کمر آن را با نوار محکمی به نام «از ارنبد» یا «شول بند» می‌بندند. آسکت (جلیقه): بسیاری از مردان یک و اسکت بزرگ بر روی پیراهن خود می‌پوشند. کت: پوشیدن کت نیز در میان این مردم معمول است. در گذشته کت‌هایی از «برگ» (پارچه دست بافت محلی از پشم خالص گوسفند است) می‌ساختند، ولی امروزه از این کت دیگر خبری نیست.

پتو (چادر): تقریباً در همه مناطق کشور، مردان ردایی را که حدود یک متر در دو متر است بر روی دوش خود می‌اندازند و اگر هوا سرد باشد، آن را دور خود می‌پیچند. در برخی از مناطق به این نوع پوشش چادر و در برخی مناطق دیگر آنرا «پتو» می‌گویند.

لنگی: عمامه در بیشتر مناطق افغانستان رایج است. در گذشته بسیار معمول و مرسوم بوده است. ولی اخیراً در میان شیعیان افغانستان بسیار کم شده است، برخی از مو سفیدان و مردان مسن از آن استفاده می‌کنند.

کفش: در زمان‌های قدیم پای افراد محلی به نام «چاروق» میان شیعیان مرکزی رواج داشت. که از چرم ساخته می‌شد، اما امروز در همه مناطق کشور از کفش‌های چرمی، پلاستیکی و پارچه‌ای ساخت داخل و خارج استفاده می‌شود. کلاه: بیشتر مردان و پسران افغانستان کلاه بر سر می‌گذارند.^[141]

ب) لباس زنانه:

پیراهن: پیراهن زنانه تا زیر زانو بلند است و تنه و دامن آن به صورت یک تکه دوخته می‌شود که البته تنه آن نسبتاً تنگ و دامن آن گشاد است.

تنبان: شلوار زنانه و مردانه تقریباً شبیه به هم است.

کلاه: زنان در بسیاری از مناطق شیعی کلاه بر سر می‌گذارند چندین نوع کلاه زنانه وجود دارد. در برخی از مناطق کلاه‌های بلند می‌پوشند و در برخی مناطق دیگر، به گونه‌ای ساخته می‌شود که موها را می‌پوشاند و در پشت سر آن دنباله‌ای است که موهای بلند زن را در خود جای می‌دهد.

چادر: چادر زنانه به اندازه‌ی است که سر، بازوان و کمرشان را می‌پوشاند. زنان روستایی صورت خود را از افراد نا آشنا می‌پوشانند، ولی از نامحرمانی که در خانواده و قریه‌اند و همیشه با آنها هستند، نمی‌پوشانند. زنان نیز واسکت، ژاکت، کت، کفش و جوراب می‌پوشند.^[142]

همانگونه که پیش از این اشاره شد، باورها و عقاید مذهبی در شکل و مدل لباس تأثیر چشم‌گیری داشته است، ولی انحراف از حدود باورها نیز در سنت و فرهنگ عامیانه دیده می‌شود. برای نمونه در بیشتر محلات افغانستان، از جمله محله‌های شیعه نشین، موهای زنان کاملاً زیر چادر قرار نمی‌گیرند، این وضعیت در لباس زنانی که در شهرها زندگی می‌کنند، بیشتر دیده می‌شود. به تازگی بیشتر لباسها از خارج می‌آید و مورد استفاده قرار می‌گیرد.

گفتار چهارم: اقتصاد و درآمد

فعالیت‌های اقتصادی شیعیان افغانستان در قرن دهم هجری و پس از آن بسیار پایین بوده است. زندگی بیشتر آنان به زمین وابسته بود و مردم به کشاورزی و کشت و دامداری مشغول بودند. جز عده‌ای از آنها «قرلباشها» که در شهرها می‌زیستند و به مشاغل دیوانی (دفتری)، در برخی موارد به تجارت می‌پرداختند. و دیگر شیعه‌ها در روستاها ساکن بودند ولی امروزه از برخی جنبه‌ها تفاوت‌های در نحوه‌ی زندگی آنان بوجود آمده است، پس از انقلاب اسلامی افغانستان شرایط سیاسی و اجتماعی کشور اندکی به نفع ملی مردم افغانستان، از جمله شیعیان این کشور تغییر کرده است. از سوی دیگر، مهاجرت‌های داخلی و خارجی پدید آمد که بسیاری از شیعه‌ها با زندگی شهری و مشاغل حرفه‌ای آشنایی پیدا کردند و پس از آن به شهرها روی آوردند. در این گفتار درباره اقتصاد و درآمد شیعیان اشاره خواهد شد که عبارتند از:

۱- کشاورزی (زراعت):

هزاره‌های شیعه مذهب، از دوران قدیم به کشاورزی و زراعت می‌پرداختند و کشاورزی را به عنوان نخستین پیشه‌ی خویش قرار داده بودند. مشاغل دیگر نیز از قدیم در میان آنها وجود داشت، ولی از گذشته‌های دور، زراعت به منزله درآمد اصلی آنها مطرح بود، زیرا در سرزمین‌های حاصلخیز زندگی می‌کردند. آنان اغلب در بخشهایی از قندهار، هلمند و ارزگان و سایر مناطق که جز حاصلخیزترین مناطق کشور به شمار می‌آیند. از این رو، کار بر روی زمین در آمدترین و سودمندترین شغل بر آنان بود.^[143]

در روزگار قدیم که شیعیان سرزمین‌های حاصلخیزی داشتند، بسیاری از محصولات کشاورزی را بدست می‌آوردند. «زراعت (مخصوصاً کشت برنج) با کار پر زحمت همراه بود، قطعات خورد و کوچک زمین که در بین سنگها قرار داشتند، توسط «هزاره‌های» فعال و زحمت‌کش برای زراعت مساعد ساخته می‌شدند.»^[144] شیعه‌ها اغلب به مناطقی که دارای آب و هوای معتدل و سردسیری هستند، رانده شدند. کشاورزان شیعه در این مناطق نیز محصولات متناسب با همین آب و هوا را تولید می‌کنند. برخی از مناطق مرکزی، مانند قسمت‌های از بهسود، ناهور، پنجاب و لعل و سر جنگل، به شدت سرد است بسیاری از درختان میوه در این مناطق رشد نمی‌کنند. در مجموع، کشاورزان مناطق شیعه‌نشین محصولات زیرا تولید می‌کنند:

الف- محصولات درختی: مهمترین محصولات درختی شیعیان افغانستان چنین است: آلبالو، آلو، انار، انجیر، انگور، بادام، به، پسته، توت، زردآلو و قیسی، سنجید، سیب، گردو (چارمغز)، گللابی (ناک)، گیلان و هلو (شفتالو).^[145]

ب- محصولات غیر درختی: این محصولات در مناطق شیعه‌نشین نیز از این قرار است: ارزن، اسفناج (پالک)، آفتابگردان، بادنجان سیاه، بامیه، برنج، پنبه (پخته)، پیاز، تربچه (ملی)، تره (گندنه)، جو، چغندر، خربزه، خیار، خیار چنبر (تره)، ذرت، سرشم، سیب زمینی (کچالو)، سیر، شلغم، عدس، فلفل قرمز (مرج سرخ)، کدو،

کنجد، گوجه فرنگی (بادنجان رومی)، لوبیا، ماش، نخود، هندوانه و هویج. این محصولات در مناطق مرکزی، شمال و غربی افغانستان کاشت و برداشت می‌شوند، ولی تنها در برخی از مناطق همه آنها کاشته می‌شود. گندم از آن جمله است که در همه مناطق کاشته می‌شود و بیشترین حجم محصولات مردم این مناطق را تشکیل می‌دهد. [146] مردم شیعه این مناطق زمین اندک در اختیار دارد و همین طور آب و خاک و هوای مناسب برای کشاورزی ندارد. بنابراین تلاش‌های فراوان و محصول بسیار ناچیز در پی دارد.

۲- دامداری (مالداری):

از گذشته‌های دور دامداری یکی از مشاغل عمده این مردم بوده است. البته پس از کشاورزی در جایگاه دوم قرار داشته است. پس از کشاورزی به تربیت دام و حیوانات اهلی می‌پرداختند. در مناطق شیعی از حیواناتی چون گاو، گوسفند، بز، الاغ، اسب، قاطر و مرغ نگهداری می‌شود. در گذشته، شتر نیز در هزاره جات نگهداری می‌شد. تیمور خانوف در این باره می‌نویسد: «از جمله حیوانات اهلی، ملت هزاره بیشتر به تربیت گوسفند توجه می‌نمودند، بز، گاو، اسب، خر، شتر و قاطر نیز در اختیار داشتند. تربیت شترها تنها به خاطر پشم آن صورت می‌گرفت اسپان هزارگی... معروف هستند ولی از لحاظ توانایی، قدرت تحمل و سرعت متوسط، بسیار مناسب و حتی عالی بودند. اسپان هزارگی برای مناطق کوهستانی بسیار مفیدند و با محیط سخت آنجا توافق دارند.» [147]

امروزه در مناطق شیعه نشین «شتر» پرورش داده نمی‌شود، ولی این حیوان را بیشتر پشتونهای کوچی نگهداری می‌کنند. گوسفندان در این مناطق گرچه جنه‌های کوچک دارند، اما شیر، پشم و گوشت مرغوبی دارند. هزاره‌جات از قدیم، بخش عمده گوشت و روغن کشور را تأمین می‌کرده است. محصولات این مناطق فراوان و مرغوب بود. تیمور خانوف در این باره می‌نویسد: «دوغ، چکه، مسکه، (کره) و روغن زرد هزاره جات در تمام افغانستان شهرت دارد.» [148] به سبب فراوانی و مرغوب بودن محصولات دامی هزاره جات، حاکمان ستمگر گذشته، مالیات سنگینی برای این منطقه وضع می‌نمودند و آن را به صورت گوشت و روغن می‌گرفته‌اند.

محصولات دامی:

دام، به منزله دومین منبع درآمد اکثر شیعیان مناطق مرکزی است، که محصولات متنوع و گوناگونی دارد. بخش عمده محصولات دامی را تولیدکنندگان، خود به مصرف می‌رسانند، و بخشی از آن را خرده تاجران به بازارهای محلی و مرکز و دیگر ولایات منتقل کرده، می‌فروشند. مهمترین محصولات دامی چنین است:

الف- پشم: از پشم گوسفند و موی بز بهره‌های فراوانی برده می‌شود. تنوع آن از انواع پوشاک تا گونه‌های مختلفی از فرش را در بر می‌گیرد. زنان هزاره (شیعه)، پشم گوسفند و موی بز را ریسیده، از آن نخ‌های پشمی ظریفی می‌سازند و در بافتن محصولات مختلف استفاده می‌کنند. برخی از محصولات پشمی عبارتند از:

۱- برک: [149] برک نوعی پارچه دست بافت است که با آن کت، شلوار گرم زمستانی، چپن (عبای افغانستانی) و واسکت (جلیقه) می‌دوزند.

۲- انواع بافتنی: زنان شیعه با نخ‌هایی که از پشم به دست می‌آید، ژاکت، جوراب، دستکش، کلاه و شال گردن می‌بافند.

۳- لویی با پتوی پشمی: لویی نوعی پتو (کمپل) پشمی است که زنان می‌بافند و پس از مالش با آب داغ، آن را به پتویی ضخیم، گرم و زیبا تبدیل می‌کنند.

۴- انواع فرش: در افغانستان از پشم فرش‌هایی مانند نمند، گلیم و قالین (قالی) می‌بافند. نمند نوعی فرش است که از پشم تهیه می‌شود. بدین ترتیب که پشم را بر روی سطح صافی پهن می‌کنند و با پشم رنگ‌های متفاوت روی آن ترسیم می‌کنند، سپس آن را با آب داغ چنان مالش می‌دهند که به فرشی زیبا تبدیل می‌شود. [150]

گلیم نیز فرش معروف و شناخته شده‌ای است که از تار و پود به صورت ساده بافته می‌شود. گلیم در مناطق هزاره جات به صورت خطدار و در مناطق شمالی افغانستان با نقش‌هایی مثلثی شکل و قدری ظریف تر بافته می‌شود. فرش بسیاری از خانه‌های شیعیان مرکزی افغانستان، گلیم است.

قالین (قالی) در مناطق شمالی افغانستان رواج بیشتری دارد. در سال‌های اخیر، قالین بافی در کابل و دیگر ولایات شیعه نشین نیز رواج یافته است. [151]

ب- لبنیات: همه خانه‌های روستایی شماری بز، گوسفند و گاو شیرده دارند و نیازهای لبنی خود را با آنها برآورده می‌سازند. محصولات لبنی آنان شامل شیر، ماست، دوغ، چکه (کشک)، قروت (کشک خشک)، پنیر، مسکه (کره) و روغن زرد (روغن حیوانی) است در قدیم هزاره رمه‌های بزرگ و محصولات لبنی فراوانی داشته‌اند.

به همین دلیل، حکام افغانستان بخش زیادی از مالیات غیر عادلانه خود را روغن زرد می‌گرفتند. [152]

ج- گوشت: از مهمترین دستاوردهای دامی، گوشت است. دام و طیوری که برای تأمین گوشت ذبح می‌شوند، عبارتند از: گاو، گوسفند، بز، مرغ و خروس. شیعیان مرکز افغانستان، زمانی بخش عمده گوشت کشور را تأمین می‌کردند، ولی به دلایل متعددی که ابعاد سیاسی و تا حدودی طبیعی داشته است. مدتهاست که صدور حیوانات گوشتی به شدت کاهش یافته است. در این کشور گوشت به صورت تازه و خشک مصرف می‌شود. روستاییان برای مصرف زمستانی خویش در فصل پاییز

یک یا چند گوسفند چاق را ذبح کرده، و پس از قطعه قطعه کردن، آنها را به سیخ‌های چوبی می‌کشند در جای امنی نگهداری می‌کنند تا به خوبی خشک شود. در تمام فصل زمستان از این گوشت استفاده می‌شود. این نوع نگهداری گوشت که در مناطق مختلف «قدید» یا «لاندی» نامگذاری می‌گردد. [153]

د- پوست: پوست حیوانات در جهان اهمیت فراوانی دارد. چرم که از روزگاران قدیم برای تهیه بسیاری از ابزار و لوازم زندگی انسانها به کار گرفته می‌شد، امروزه نیز در تمام جهان ماده‌ی جایگزین آن یافت نمی‌شود، که برای ساختن کت، کفش، دستکش، کمر بند، و بسیاری از اشیای مدرن یا ضروری دیگر باشد. به طور کلی در افغانستان از چرم برای ساخت کفش، زین اسب و... مورد استفاده قرار می‌گیرد. در شمال کشور، نوعی گوسفند به نام «قره قل» نگهداری و تربیت می‌شود که پشم مجعد (پیچ در پیچ) و بسیار زیبایی دارد. بره این نوع گوسفند را پس از تولد ذبح کرده، از پوست آن برای نوعی کلاه که به همین نام یاد می‌شود، استفاده می‌کنند. [154]

۳- تجارت:

در روزگار گذشته شیعیان افغانستان، مبادله محصولات به صورت پولی مرسوم نبوده است. پول بسیار کم در میان آنها رواج داشته است. در مبادلات تجارتي غالباً آنها با مناطق شیعه نشین مشارکت داشتند، که در مسیر کاروانها قرار گرفته بودند، یا در سرحدات «هزاره جات مستقل» می‌زیستند در مناطق داخلی هزاره جات مناسبات تجاری بسیار ضعیف بود و مراکز تجار اصلاً موجود نبودند. در این مورد تیمور خانوف می‌نویسد: «مهمترین منطقه تجارتي طایفه شیخ علی قره (تاله) بود، اما مرکز تجارتي طایفه دایزینیات در (قلعه نو) قرار داشت که بازار آن دارای یک صد دکان بود» [155]

مبادله جنس به جنس (مبادله کالا به کالا) در مناطق شیعه نشین مرسوم و رایج بود. یکی از مهمترین عوامل، در عدم رشد مبادله پولی آن بود، که منطقه کوهستانی هزاره جات در انزوا قرار داشت و آن انزوا سبب گردیده که مناسبات تولیدی بسیار کم انکشاف یابد. هزاره‌های مالدار، دهقان، محصولات عمده خویش را به مصرف شخصی رسانده و مقداری از آن به بازار می‌بردند تا مایحتاج خویش را بدین وسیله به دست آورند، تولید محصولات به منظور مبادله بسیار کم صورت می‌گرفت که خود نتیجه عدم احتیاج تولید اضافی بود. [156]

تا اواخر قرن نوزدهم در مناطق مرکزی افغانستان پول چندان رایج نبود و اکثر معاملات کالا به کالا صورت می‌گرفت. گذشته از معاملات اندک مردم محلی با یکدیگر، معاملات عمده مردم برای تهیه کالاهای وارداتی، معمولاً در دوره خاصی از سال انجام می‌شد. در فصلی که مردم محصولات خود را برداشت کرده بودند، تاجران دوره گرد معمولاً تاجران و فروشندگانی که از ایران، آسیای مرکزی، هندوستان و افغانستان به صورت ترانزیتی در قلمرو هزاره جات عبور می‌کردند، بیشتر از دیگر اجناس، نخ، سوزن و لوازم آرایشی و زیور آلات زنانه و... را به هزاره جات می‌آوردند.

محصولاتی که از هزاره جات به بازارهای غزنی، هرات، کابل، قندهار، بلخ، قندوز، مزار شریف و شهرهای دیگر افغانستان به فروش می‌رسید از این قرار بوده است: انواع پارچه شال، گلیم، قالی، برک و... در قسمتی دامی شیعه‌ها معمولاً گاو، گاو میش، گوسفند و نیز محصولات حیوانات را برای فروش عرضه می‌نمود از قبیل روغن زرد مناطق مرکزی مشهور بوده است و گاهی این محصولات به خراسان (قاین و بیرجند) و جنوب آسیای مرکزی نیز می‌بردند، در عوض فروش این گونه محصولات برنج درجه یک، پنبه (پخته)، چای، شکر (بوره)، محصولات کاغذی و مواد ابریشمی دریافت می‌نمودند. [157]

پیش از انقلاب ۱۳۵۷ ش. شیعه‌ها در امر تجارت نقش چشمگیر نداشتند و پس از آن حضور بسیار کم رنگی در تجارت خارجی کشور داشتند. در این میان، ترکمنیها در تجارت وسایل نقلیه دست دوم نقش مهمی داشتند. آنها ماشینهای دست دوم را از خارج با قیمت نازل خریداری می‌کردند و سپس وارد کشور می‌نمودند. قسمتی از آن وسایل را تعمیر و قسمتی دیگر را اوراق کرده، به صورت لوازم یدکی به فروش می‌رساندند. آنها در این کار حضور فعالی داشتند و از این راه سرمایه‌های مناسبی به دست آوردند که پس از پیروزی مجاهدین بر کابل و جنگ‌های داخلی به کار و سرمایه‌های آنها صدمه‌های جدی وارد شد. [158]

بنابراین شیعیان در امر تجارت توفیق چندانی نیافتند و فقط در برخی اقلام صادراتی نظیر فرش (قالی و گلیم) موفق بودند.

گفتار پنجم: حکومت و سیاست

در این گفتار حکومت و سیاست تشیع از چند زاویه مورد بررسی قرار می‌گیرد. در آغاز چگونگی رفتار و سیاست دولت‌های مرکزی افغانستان در قبال شیعه‌ها است، که در این قسمت به سیاست‌ها و عملکردهای حکام در برخورد با پیروان مذهب شیعه مورد پژوهش قرار می‌گیرد؛ در پایان این نوشتار در مورد نقش شیعیان در حکومت‌های افغانستان و نیز در مورد نهضت‌های آزادی بخش که شیعیان در آن سهم داشتند، بطوری فشرده در این نوشتار مورد کاوش قرار می‌گیرد.

الف) سیاست دولت‌های مرکزی در قبال شیعیان:

در این قسمت به طور فشرده به نحوه برخورد و روابط حکومت‌های مرکزی در برخورد با شیعیان از قرن دهم هجری تا دوره معاصر پرداخته می‌شود:

۱. صفویان (۱۱۳۵-۹۰۷ ه.ق.):

دودمان صفویها از خاندان «شیخ صفی الدین اردبیلی» است. شیخ صفی الدین خود پیرو مذهب شافعی بود، اما نوادگان او به تشیع گرویدند. «شاه اسماعیل صفوی» نخستین فرد از این سلسله بود که به یاری ترکان به قدرت رسید و ایران را از وجود مدعیان دیگر خارج نمود، وحدت سیاسی آن را تأمین کرد و «محمد خان شیبانی ازبک» بزرگترین رقیب خویش را در سال ۹۱۶ هـ ق در مرو به قتل رساند و هرات را به تصرف در آورد.^[159] صفویها در آغاز شهر قزوین را به عنوان پایتخت برگزیدند و پس از آن شهر اصفهان را پایتخت قرار دادند. در آبادی این شهر نیز کوشیدند. این شهر در اوج شکوهش به یکی از شهرهای آباد و پر رونق شرق تبدیل شد و به صورت یکی از مراکز علوم اسلامی درآمد. صفویان شیعیان پر حرارتی بودند که در گسترش تشیع در پهنه ایران جدیت زیاد به خرج دادند، تشیعی را که آنان تبلیغ می کردند با اصل این مکتب پیشرو و مترقی فاصله زیاد داشت. آنان به ظاهر مذهب بسیار از متن و محتوای آن ارزش می نهادند و در یک کلام تشیع را به حب و بغض خلاصه کرده بودند.

با حملات ترکان عثمانی به خاک ایران تعصب و نزاعهای مذهبی شدت بیشتری پیدا کرد. برخی از علماء فریقین با تدوین کتاب و رساله‌های تحریک آمیز و تکفیر گروه مقابل به اختلافات مذهبی دامن می زدند، که پیامدهای بسیار زیان باری به دنبال داشت، بسیاری از شیعیان ترکیه و نیز گروه‌های از شیعیان خراسانی (محدوده افغانستان کنونی) که به صورت اقلیت در میان برادران اهل سنت می زیستند، به بهانه‌های گوناگون مورد اذیت و آزار و یا مورد قتل عام و تاراج قرار می گرفتند.^[160] در سال ۹۶۵ هـ ق. «شاه تهماسب صفوی» شهر قندهار را به تصرف در آورد و حکومت آن را به شاهزاده سلطان حسین میرزای صفوی سپرد و او حدود بیست سال در قندهار و زمین داور حکومت نمود تا از دنیا رفت و پس از آن پسر بزرگش به نام مظفر حسین والی قندهار و پسر دیگرش به نام رستم میرزا والی زمین داور شد. این دو برادر دچار اختلاف شدند و نیز کشته شدن شاهزادگان صفوی در ایران به دست شاه عباس، این دو برادر از ترس جان از حکومت قندهار منصرف شده و به سوی هند رفتند و به دیار سلاطین مغولی پناهنده شدند.^[161] در سال ۹۶۹ هـ ق. قزاق سلطان، حاکم صفوی در هرات شد، برادر خویش حسین قلی بیگ را برای تصرف سرزمین‌های هزاره‌های شیعی فرستاد و او بدون توجه به این که هزاره‌ها هم کیش (هم مذهب) آنان بودند، بر مردم هزاره (شیعه) تاختند، اموال و مواشی آنها را به غارت برد و به هرات بازگشت.^[162]

در سال ۱۰۱۴ هـ ق، سپاه صفویان، قندهار به محاصره در آورد و به مدت ۱۱ ماه آن را در محاصره داشت. در این مدت جنگ‌های بسیار نمود ولی کار ساز نبود.^[163] تا این که در سال ۱۰۳۱ هـ ق. شاه عباس اول به قندهار لشکر کشید و آن را منصرف شد و «گنجعلی خان» را به حکومت آنجا مقرر نمود. پس از وی پسرش «علی مردان خان» به حکومت قندهار منصوب کرد. و سرزمین‌های، زمین داور را نیز منصرف شد و مردم افغان و هزاره بناچار از حکومت صفوی متابعت نمودند. شاه عباس حکومت فوشنج را که از توابع قندهار بود به مردی به نام شیرخان افغان سپرد و خود از راه غور به سوی هرات بازگشت. شاه عباس اول که یکی از با کفایت‌ترین سلاطین صفویه بود، بعد از ۴۲ سال سلطنت در سن ۶۰ سالگی در سال ۱۰۳۸ هـ ق. از دنیا رفت،^[164] پس از شاه عباس اول، علی مردان خان حاکم قندهار به سلسله بابریان پیوست و قندهار ضمیمه هند شد.

در سال ۱۰۵۸ هـ ق. شاه عباس دوم، به قندهار لشکر کشید و بواسطه جنگ‌های خونین آن را به تصرف در آورد و فرمانده سپاه ازبک با هزار نفر به شاه صفویه بیعت کرد، مردم شهر قندهار نیز تسلیم شدند و قندهار از این دوره تا زمان سلطان حسین صفوی در تصرف ایران باقی ماند، آخرین حاکم صفوی «گرگین خان گرگی» بود که از ارمینان که در ظاهر اسلام آورده بود. او با عده‌ی زیادی از هموطنان گرجی خویش و لشکر قزلباش در قندهار مستقر شدند. گرگین خان فرمانده صفوی برای سرکوبی شیعیان اطراف قندهار و غرب هزارستان از وجود برادران اهل سنت یار می طلبید تا کینه عمیقی میان پیروان این دو مذهب (شیعه و سنی) فراهم کند و ادامه حکومت خویش را در نزاع و اختلافات آنها می دانست و بر همین اساس بود که میرویس خان رئیس غلزایی قندهار را برای سرکوبی شیعه‌های فرستاد و او مأموریت خویش را طبق میل حاکم صفوی به انجام رسانید.

میرویس خان از سرکوبی شیعیان به قدرت رسید و نیز مورد اعتماد گرگین خان قرار گرفت. میرویس با طرح نقشه‌ی برای از بین بردن گرگین را در سر می پروراند، به بهانه زیارت خانه خدا به اصفهان رفت و خواستار برکناری گرگین شد. او در اصفهان متوجه بی کفایتی پادشاه صفوی شد. میرویس با مشاهده این وضعیت دانست که عمر سلسله صفوی به سر رسیده است و او می تواند در برابر چنین حکومتی قیام کند و به هدف نهایی خویش برسد. او بر اساس همین نقشه در ابتدا به مکه رفت و فتوایی از علمای حجاز بر ضد حکام شیعی به دست آورد و با آن فتوا نامه به قندهار بازگشت و در ظاهر به گرگین خان و حکومت صفویه بیش از پیش ارادت نشان می داد، ولی در نهان مشغول تدارک نیرو و در امر جمع آوری اسلحه بود، میرویس در انتظار فرصت بود که علیه گرگین و سپاهانش شورش کند، تا این که در یک ضیافت بزرگ که از طرف گرگین خان ترتیب داده شده بود و اطرافیان گرگین در عیش نوش فرو رفته بودند، میرویس به ایل و تبار غلزایی‌ها فرمان داد که همه را به قتل برسانند و همان شب خزانه «گرگین خان» را منصرف شدند و درهای شهر را بست و سپاهیان قزلباش و گرجیان و هوا داران صفویه را از دم تیغ گذراند، از این تاریخ به بعد بود که ایل و تبار غلزاییها وارد صحنه سیاست شدند.^[165] میرویس خان پس از شش سال حکومت در قندهار مرد و پسر ۲۰ ساله‌اش به نام «محمود» به قدرت رسید، در سال ۱۱۳۳ هـ ق. با ۳۰ هزار نفر از مردم افغان و بلوچ به سوی ایران حرکت کرد و شهر اصفهان را به محاصره گرفت.

قشون شاه سلطان حسین صفوی، در مقابل آنها ایستادند و سپاه شاه صفوی از هر لحاظ از نیروهای محمود افغان برتری داشتند، ولی به جهت خیانت برخی از امراء به سختی شکست خورد. به مدت ۹ ماه محاصره به طول انجامید، در این مدت قحطی شدید در داخل شهر به وجود آمد که طبقات فقیر گروه گروه از گرسنگی جان می‌دادند، سرانجام سلطان حسین در ۱۱ محرم سال ۱۱۳۵ ه. ق. تسلیم محمود شد و تاج شاهی را به دست خویش بر سر محمود گذاشت و کلید خزاین را تسلیم کرد و همه مردم از در بیعت در آمدند و عمر سلسله صفوی پایان یافت. محمود و عمو زاده‌اش اشرف افغان به مدت ۷ سال در ایران حکومت کردند.^[166]

صفویان اگر روابط دوستانه با هزاره‌های که شیعه و هم کیش آنان بودند برقرار می‌کردند، مجبور نمی‌شدند که برای تصرف قندهار و اطراف آن بارها لشکرکشی کنند و آن همه زیان را متحمل شوند حکومت صفوی در حدود ۲۲۰ سال حکومت کرد ولی هیچ‌گاه روابط صمیمانه بین هزاره و صفویه برقرار نشد. شاید جهت این باشد که حاکمان صفوی از آغاز با هزاره‌های شیعی با خشونت رفتار کردند، چنانچه که شاه اسماعیل صفوی پس از تصرف شهر هرات، شاه بیگ ارغون که یکی از رهبران و حاکمان هزاره‌ها (شیعه‌ها) بود را زندانی کرد. بعدها قزاق سلطان حاکم صفوی، برادر خویش را مأمور تاراج هزارستان (مناطق شیعه‌نشین) کرد و در زمان سلطان حسین صفوی گرگین خان حاکم قندهار میرویس خان افغان (سنی) را برای سرکوبی هزاره‌های شیعه فرستاد.^[167]

۲. نادر شاه افشار (۱۱۶۰-۱۱۳۹ ه. ق.):

نادر قلی در خانواده فقیر و گمنامی در ایبورد خراسان (بجنورد کنونی) به دنیا آمد و از ایل و تبار ترکمن افشار بود. پدرش پوستین دوزی می‌کرد. نادر در آغاز حرفه پدر را آموخت و در کودکی همراه مادرش بدست ازبکان اسیر شد و دشواری‌های زیاد را تحمل کرد و به همین دلیل در ایام جوانی کار آزموده و پخته شد. او در سن ۱۸ سالگی در خدمت حاکم ایبورد قرار گرفت و در حمله ازبکان، نادر شجاعت کم نظیری از خود نشان داد و به همین علت نام وی بر سر زبانها افتاد و شاه تهماسب دوم صفوی (پسر سلطان حسین صفوی) که در شمال ایران اعلام سلطنت نموده بود. آوازه‌ی نادر را شنید، او را استخدام کرد تا محمود افغان و سپاهش را از اصفهان بیرون براند و انتقام خاندان صفوی را باز ستاند.

نادر در طی چند جنگ شدید به پیروزی‌های بزرگ نایل شد و نیروهای افغانی را از ایران بیرون نمود.^[168] و شهر هرات را به تصرف خویش در آورد و پیر محمد خان را به حکومت این دیار گماشت به او سفارش نمود که لوازم خدمت‌گذاری و عدالت‌گستری و رعیت‌پروری را مراعات کند. نادر با مردم هرات به نیکی رفتار کرد و با فرماندهان آنان با احترام برخورد نمود و بسیاری از هزاره‌های شیعه را به خدمت و یاری خویش خواستند.^[169] نادر با سپاه عظیم به سوی قندهار حرکت نمود و چون نزدیک گرمسیر (هلمند) رسید، دسته‌ای از سپاهیان خویش را به فرماندهی کلب علی بیگ کوسه احمد لو مأمور تصرف هزارستان و زمین داور کرد و خود با بقیه سپاه به سوی قندهار پیش رفت و آن را به محاصره در آورد. به مدت یک سال این شهر (قندهار) را در محاصره قرار داد و در سال ۱۱۴۹ ه. ق. بود که شاه حسین هوتکی خواهر خویش را که زینب نام داشت نزد نادر فرستاد از او درخواست امان کرد و نادر به حاکم و مردم قندهار امان داد. شهر به تصرف نادر در آمد.^[170]

نادر سال ۱۱۵۰ ه. ق. شنید که مردم بلخ شورش کرده رضا قلی خان پسر خویش را همراه از سپاهیان و فرماندهان خراسانی برای سرکوبی آن فرستاد و پس از نبرد سختی میان دو طرف شهر بلخ به دست سپاهیان نادر به تصرف در آمد.^[171]

نادر شاه پس از آن که بخش اعظم خراسان (افغانستان کنونی) را به تصرف در آورد، با سپاهیان ایرانی، افغان، بلوچ، هزاره و ازبک به سوی هند حرکت کرد و تا دهلی به پیش رفت و پایتخت هند را متصرف شد. نادر در این پیروزی غنایم عظیم و هنگفتی از هند به چنگ آورد که از جمله آن غنایم دو قطعه الماس بزرگ و بسیار گران‌بها به نام‌های: «کوه نور» و «دریای نور» و یک قطعه یاقوت بزرگ و درخشنده به نام «فخرآج» بود.

نادر شاه در یک لشکرکشی در جنگل مازندران از پشت هدف تیر قرار گرفت و به پسرش مشکوک شد و چشمانش را از حدقه در آورد و از این تاریخ به بعد ستاره اقبال ایران افول کرد و سردار فاتح آن به موجود خشن تبدیل شد که اعصاب خویش را به کلی از دست داده بود و با کشتار اطرافیان ناراضی مردم روز بروز بیشتر می‌شد به طوری که برادر زاده‌اش کمر همت به قتلش بست. علی قلی افشار حاکم قندهار سیستان و هرات در سال ۱۱۶۰ ه. ق. با سپاهیان بسیاری به سوی مشهد حرکت نمود، ولی هنگامی به جام رسیدند از مرگ نادر توسط یکی از افسران با خبر شدند.^[172] نادر شاه افشار نیروهای افغانی را از اصفهان و سایر شهرهای ایران بیرون راندند و بسیاری کشورهای آن روز را به تصرف درآورد و غنایم بسیاری را به چنگ آورد، ولی به سرنوشت بدی گرفتار آمد که باعث مرگ خویش شد.

۳. احمد شاه درانی (۱۱۸۶-۱۱۶۰ ه. ق.):

نیاکان احمد خان، اصالتاً از ملتان بوده است و در همان جا متولد شده است. به سبب برخی حوادث روزگار، با پدرش محمد زمان خان وارد قندهار شد و از آنجا وارد هرات گردید و در این دیار مسکن گزیده است.^[173] احمد خان از سوی مادر نیز به یکی از اعیان افغان منسوب بود، در جوانی به خدمت نادر شاه افشار در آمد و در سایه شجاعت، وفاداری که از وی بروز نمود، مورد توجه خاص این پادشاه جهانگشا قرار گرفت. و به مناصب نظامی گمارده می‌شد، که در این مقام

پله‌های ترقی را یکی پس از دیگری پیمود و به فرماندهی چهار هزار نظامی افغان و ازبک در سپاه نادر نایل گردید. در سال ۱۱۶۰ هـ.ق. نادرشاه پس از بازگشت از سفر هند در نزدیکی شهر قوچان رسیده بود، به قتل رسید، احمد شاه در اولین فرصت برای دستیابی به ثروت و دارایی به جا مانده نادر شاه از جمله الماس کوه نور و توپخانه نادری، نظامیان تحت امرش را به سوی قندهار گسیل نمود. پس از ورود به آن شهر، با اعلام مرگ نادر شاه، سران قبیله ابدالی را برای نشستی مهم درباره آینده سیاسی دعوت نمود.^[174] احمد شاه به اردوگاه نادر شاه حمله برد و آنچه که می‌خواست به دست آورد. احمد شاه پس از آن که خود را به طور رسمی پادشاه معرفی کرد و قندهار را مرکز حکومت خویش اعلام نمود. در جریان اجلاس یاد شده از سوی صابر شاه صوفی، به عنوان «در دران» یا «پادشاه دوران» خطاب شده بود، خود را پادشاه درانی و قبیله ابدالی را درانی نامید و در نخستین سفر نظامی و جنگی خویش، به سوی غزنی و کابل تاخت. حاکمان این شهرها، در مقابل احمد شاه شکست خوردند.^[175]

احمد شاه پس از فتح کابل رهسپار هند شد «سفر به جانب شرق، قبیله بزرگ یوسف زایی را هم، عنوان «بردرانی» داد.^[176] او مجموعاً هفت بار به هندوستان و دوبار به ایران لشکرکشی کرد و در سایه شجاعت، کاردانی و استقامتی که از خود نشان داد، توانست امپراتوری وسیع و گسترده‌ی را بنیان نهاد که از بخارا و بدخشان تا رود گنگ و از سمنان تا پامیر امتداد می‌یافت.^[177] سرانجام پس از ۲۵ سال پادشاهی، در سال ۱۱۸۶ هـ. ق. در قندهار از دنیا رفت و به همانجا به خاک سپرد.^[178]

۴. تیمور شاه (۱۲۰۷-۱۱۸۶ ه.ق):

تیمور در سال قتل نادر شاه افشار و نیز در زمان که احمد شاه مشغول تأسیس نظام شاهی درانی بود، در مشهد (مازندران) به دنیا آمد، در سن ۱۲ سالگی از سوی پدر، حکمران هرات گردید و در نوزده سالگی به حکومت لاهور منصوب شد.^[179] او پس از مرگ احمد شاه و بنابر توصیه‌ی وی به پادشاهی رسید. تیمور شاه به جنگ و لشکر کشی علاقه نداشت. او مردی خوشگذران و شاعر بود و اقدامات نظامی را در واقع برای بی خطر ماندن مجالس عیاشی خویش به کار می‌گرفت. نامبرده «... سه صد زن و کنیز داشت از آن جمله مادر شهزادگان شاهپور و عباس، که دختر شربتعلی خان چنداولی بود و به زیبایی و شیرین زبانی بر سایر زنان امتیاز داشت».^[180] سرانجام تیمور شاه در سال ۱۲۰۷ ه.ق. به خاطر زیاد روی در مصرف الکل از پا در آمد.^[181]

۵. زمان شاه (۱۲۰۷-۱۲۱۵ ه.ق):

دوران سلطنت شاه زمان بیشتر در جنگ با برادرانش گذشت و این نزاع‌های داخلی سبب شد که بخش‌های وسیعی از قلمرو احمد شاهی که از غرب پیکر افغانستان (کنونی) جدا شود و صدمات بسیاری به مردم این کشور وارد گردد و در یک نزاع میان زمان شاه و برادرش محمود در موضع خاکریز قندهار تلفات سنگین به طرفین وارد شد و نزدیک بود که زمان شاه نابود شود، اما پایداری و شجاعت ایشک آقاسی الگوزایی و دو تن از سرداران تازه مسلمان شده به نام‌های: توکل خان و گش خان از دسته غلامان، جنگ را به نفع شاه زمان خاتمه داد و محمود شکست خورد و به سوی هرات فرار کرد و به محمد خان هزاره (شیعه)، رئیس هزاره‌های (شیعیان) هرات و خراسان پناه برد و از او طلب چاره اندیشی کرد.^[182] در دوره زمان شاه حوادث سیاسی و اجتماعی در منطقه و جهان رخ داده بود، از جمله انقلاب کبیر فرانسه و شرق افغانستان از جمله متصرفات هندی انگلیس شده بود.^[183] و در ایران، دو سال پس از سلطنت زمان شاه، آقا محمد خان قاجاری به قدرت رسیده بود. سلسله قاجاریه را در ایران بنیانگذاری نموده بود. با قتل محمد خان در سال ۱۲۱۱ ه.ق. فتحعلی شاه قاجار به سلطنت رسید. وی مردی عیاش، بی اراده و سست عنصر بود و به تدریج «بازیچه» اغراض و سیاست استعماری اروپایی‌ها قرار گرفت...» انگلستان از فتحعلی شاه قاجار به عنوان مهره‌ای بی اراده برای مزاحمت و جلوگیری از حملات زمان شاه به هندوستان، استفاده نمود و زمینه حضور نیروهای انگلیسی را در مرزهای افغانستان و ایران فراهم آورد و فرمانروایی استعماری خویش را در ابعاد گوناگون، در سراسر هند گسترش دهد.^[184] وقتی زمان شاه مصروف تنظیم امور سند و پنجاب بود، شاهزاده محمود به کمک ایران و تحریک پنهانی انگلیس به قندهار لشکر کشید و آن شهر را تسخیر کرد و خوانین قندهار را به سوی خود جلب نمود و سپس به سوی غزنی حرکت کرد و زمان شاه به مقابله برخاست و نزدیک «مقر» سردار احمد خان نورزایی با ده هزار نفر از اقوام خویش از زمان شاه برید و به شاه محمود پیوست و سرانجام در سال ۱۲۱۶ ه.ق. شاه زمان در اسارت رفت و الماس معروف دریای نور را در یکی از سوراخ‌های دیوار قلعه شواری پنهان کرد و یک قطعه یاقوت بسیار گرانبها به نام فخراخ را به دریا انداخت.

محمود بر تخت سلطنت کابل نشست و به شدت برادر کشتی و خانه جنگی و وخامت اوضاع افزوده گشت، به قسمی که در عرض چند سال گاه شاه محمود و گاه برادر او شاه شجاع بر تخت سلطنت تکیه زد، قسمت‌هایی از شرق و غرب کشور از پیکر افغانستان جدا می‌شد، زمینه نفوذ استعمار انگلیس آماده‌تر می‌گردید و نزاع‌های قومی و مذهبی شدت می‌گرفت و در سال ۱۲۱۹ ه.ق. توسط جاسوسان مخفی انگلیسی میان شیعه و سنی اختلاف انداختند، که با این توطئه انگلیسی‌ها بر شیعیان چنداول حمله کردند و بسیار از آنها به قتل رسیدند و اموال مردم شیعه به غارت رفت.^[185]

شیعه‌ها در عصر سدوزایی: سدوزایی‌ها تا زمان، شاه زمان اسماً بر بخش‌هایی از هزارستان از قبیل بامیان، بهسود و غزنی تسلط داشتند، اما مرکز هزارستان تحت فرمان خوانین محلی اداره می‌شد و تا زمان امیر عبدالرحمن خان مستقل بود. در ارتش سدوزایی دسته‌هایی از عساکر شیعه خدمت می‌کردند و در پیروزی و کامیابی‌های آنان نقش داشتند.^[186]

زمان حکومت دوست محمد خان بارکزایی (۱۸۲۳-۱۸۲۶م) در افغانستان شیعیان قدرت بزرگ به حساب می‌آمدند و دوست محمد خان از قدرت آنان هراس داشت و آنها را تهدید جدی بر ضد قدرت خویش می‌دانست. لذا به فکر در هم شکستن قدرت شیعه‌ها افتاد و با قرآن و قسم - میر یزدان بخش - رهبر این‌ها را دست گیر نموده و در بدترین وجه به شهادت رساند و مقررش را تصرف نمود.^[187] شیعیان از سال ۱۸۲۳-۱۸۲۹م. که همزمان با حکومت شیر علی خان بود، اطاعت کامل از حکومت مرکزی نداشت «میران» و خانهای هزاره‌ها بر مردم خویش فرمان روایی می‌کردند و از طریق میرها، هزاره‌ها (شیعه‌ها) با حکومت مرکزی ارتباط برقرار می‌کردند. به طور کلی زمان حکومت شیر علی خان، شیعیان در آرامش به حیات اجتماعی خویش به سر می‌بردند. به اعتراف بسیاری از نویسندگان و پژوهشگران شیعه‌های «هزاره جات هیچ گاه به صورت کامل توسط هیچ نیروی خارجی تا ۱۸۹۳م. اشغال نشد».^[188]

۶. امیر عبدالرحمن خان (۱۲۹۸-۱۲۸۰ ه.ش):

آن طوری که مورخان در کتابهای شان نوشتند، شیعه‌ها قبل از حکومت امیر عبدالرحمن خان نسبتاً دارای اقتدار و صلابت بودند و زندگی سرفرازانه داشتند و حاکمان پیش از عبدالرحمن کمتر به خود جرات می‌دادند که با شیعیان درگیر شوند، پس از این که عبدالرحمن شیعیان را سرکوب نمود و با افتخار نوشت که اینها

موجب وحشت حکومت افغانستان بوده، حتی نادر شاه که افغانستان، هندوستان و ایران را تحت قلمرو خویش در آورده بود، نتوانست شیعیان را مطیع خود سازد.^[189] پیش از شروع جنگ عبدالرحمن با شیعیان، عبدالرحمن نامه‌های به شیعیان نوشت و در آن نامه از شیعه‌ها خواست که از دستوراتش سرپیچی نکنند و از وی اطاعت کنند، جمعی از شیعیان در پاسخ او نوشتند:

«اگر شما افغانها به حمایت امیر موقتی تان مفتخر هستید ما هنوز از حمایت‌های امیر روحی ما، صاحب ذوالفقار برخوردار بوده مفتخر هستیم و چرا شما مقامات رسمی چهار حکومت را در نامه تان به عنوان نزدیک‌ترین معیار یاد آور شده‌اید و چرا پنج حکومت را، چنانچه ما معتقدیم یاد آور نشده‌اید؟ به شما نصیحت می‌کنیم که به خاطر پیروزی و بهیستی خود از ما دست بردارید.»^[190]

از این متن چنین بر می‌آید، پیش از دوره عبدالرحمن، شیعیان دارای قدرت بودند، خودشان را کشوری در برابر عبدالرحمن به حساب می‌آوردند، به همین جهت بود که این حاکم مزبور نوشت جنگ با شیعیان از چهار جنگ داخلی در افغانستان دشوارتر و پر هزینه‌تر بود، مدت سه سال تمام شیعیان بدون پشتوانه خارجی از دیگر کشورها و سایر اقوام افغانستان در برابر قوای امیر عبدالرحمن خان مقاومت ورزیدند، در این مورد کاردار ایران در کابل که در دوره امان الله خان بوده چنین می‌نویسد:

«بربری‌ها (شیعه‌ها) در کمال شجاعت جنگیدند... مدت سه سال در مقابل تمام افغانستان پایداری کردند، هزاره‌ها شیعه بودند، امیر فتوای تکفیر آنان را از مولویها گرفته بود، علاوه بر طایفه امیر، اقوام دیگر اهل سنت نیز در جنگ با هزاره‌های شیعه، امیر را همراهی می‌کردند و با این که در قلب مملکت واقع و با تمام سرحدات روابط شان مقطوع و از هیچ طرف کمک و امداد و حتی فشنگ و قورخانه به آنها نمی‌رسید، مکرر افاغنه (پشتونها) را شکست داده، از خود دفاع نمودند.»^[191]

پیش از نصف شیعیان را از دم تیغ گذراندند و عده‌ای از آنها پا به فرار گذاشتند، راهی کشورهای همسایه مثل ایران، هند و روسیه شدند.^[192] بعد از پایان نبرد، اسیران هزاره شیعه رسماً در بازارهای افغانستان بعنوان برده خرید و فروش می‌شدند، آقای فرخ در این ارتباط می‌نویسد: «از قرار هر نفری ده روپیه تا بیست روپیه هفتاد هزار روپیه در قندهار به دست آمد و چهل و دو هزار روپیه در هرات، در سایر بلاد نیز از قبیل کابل و غزنین و جلال آباد».^[193] ستم امیر و عمالش از حد گذشته بود با توجه به فقدان وسایل ارتباطی جمعی (رسانه) در آن زمان، صدای این ستمگرها به «سامرا» در عراق به گوش مرجعیت شیعه، میرزای شیرازی رسید، میرزا به ناصر الدین شاه قاجار تلگراف نمود که به انگلیسی‌ها و حکومت افغانستان گوشزد کند تا حکومت امیر دست از ستم و جور به شیعه‌های افغانستان بردارند.^[194]

امیر در طی جنگ دیگر با مردم کافرستان (نورستان کنونی) کاملاً متفاوت‌تر از جنگ با شیعه‌ها بود در این باره آقای پولادی می‌نویسد: «بعد از اشغال کافرستان، امیر به مأمورین خود دستور داد که به سربازان افغان اجازه ندهند تا مردان و زنان کافر را اسیر نمایند یا آنها را به عنوان برده در نزد خود نگهدارند... اگر کسی برده‌ای از کافرها را پنهان کند باید مبلغ ۳۵۰۰ روپیه جریمه شود.»^[195]

این قانون در زمانی نبرد با شیعه‌ها، خرید و فروش برده رسمی بود و در نبرد دیگری که با کافرستان و مردم کافر داشت امیر به آن فرمان داده بود، کسی را به اسیری و برده نگیرند، از مقایسه این دو قانون می‌توان اوج دشمنی امیر عبدالرحمن خان را نسبت به شیعیان افغانستان پی برد.

۷. حبیب الله خان (۱۲۹۸-۱۳۰۸ ش.م):

در سال ۱۳۱۹ هـ. ق. روزی ۹ جمادی الثانی امیر عبدالرحمن خان از دنیا رفت.^[196] بسیاری از مردم خوشحال شدند اما این شادی دیر نپایید، پس از مرگ وی فرزندش، حبیب الله خان براریکه قدرت تکیه زد، گرچه او همانند پدرش قسی القلب نبود اما حکومت او چندان وضعیت سیاسی و اجتماعی خوبی را برای شیعه‌ها به ارمغان نیاورد، چون سیاست او دنباله سیاست‌های افغانستان برای افغانها (پشتونها) بود. وقتی حبیب الله خان به سلطنت رسید، مردم افغانستان بویژه شیعه‌های (هزاره) از دست اعمال وحشیانه پدرش و مأموران او قدرت حرکت انقلابی را نداشتند، امیر عبدالرحمن بسیاری از شخصیت‌های مهمی این مذهب از بین برده بودند حکومت حبیب الله خان در کمال آرامش تشکیل شد.^[197] در امر سیاست خارجی از استعمار پیر انگلستان پیروی می‌کرد در تمام امارتش مختصر انحرافی از اوامر حکومت هند (مستعمره انگلیس) نوزید.^[198] حبیب الله خان، در داخل افغانستان برای فرو نشاندن خشم مردم نسبت به حکومت دست به اصلاحات زد. در یک اعلان عمومی دستور داد که بعد از این غلامان و کنیزان در افغانستان خرید و فروش نشوند، و این دستور شامل برده‌های شیعه‌ها نیز می‌شد، مرحوم غبار در این مورد نوشته است: «او (حبیب الله خان) امر کرد که غلامان و کنیزان موجوده افغانستان، که یادگار دوره پدرش بود بعد از این در معرض خرید و فروش قرار نگیرند، اما آزادی آن را اعلام نکرد.»^[199]

در طی فرمانی آزادی زندانیان که توسط پدرش به زندانهای کشور انداخته شده بود، صادر نمود که تمام کسانی که در زمان پدرش از افغانستان فراری بودند می‌توانند به کشور باز گردند و بسیاری از فراریان به کشورهای روسیه، پاکستان، هندوستان و ایران باز گشتند و این فرمان عام بود، که شامل فراریان شیعه‌ها (هزاره‌ها) نیز می‌شد. در این باره فرمان آقای فرخ می‌نویسد:

«اعلانی منتشر نمود و به تمام فراریان و تبعید شدگان عهد امیر عبدالرحمن خان، در روسیه، ترکستان و هندوستان و ایران اجازه مراجعت داد و بسیاری از فراریان و گماشتگان مهاجرین و فراریها به افغانستان رجعت نمودند.»^[200]

بنا به گزارش آقای موسوی در کتاب «هزاره‌های افغانستان» آورگان شیعه‌ها فراری بودند و بزرگترین فعالیت فرهنگی این امیر درباره شیعه‌های هزاره، تاسیس چند مکتب به سبک و سیاق جدید بود، ولی فرزندان هزاره شیعه از آن مدارس بهره‌ی نداشتند.^[201]

۸ امان الله خان (۱۳۰۸-۱۲۹۸ ش):

بعد از مرگ حبیب الله ۲۰ فوریه سال ۱۹۱۹م. چهره‌های مختلفی به اریکه قدرت رسیدند از جمله امان الله خان، حبیب الله خان کلکانی (پچه سقاو ۱۳۰۷ ش)، محمد نادر شاه (۱۳۲۲-۱۳۰۸ ش)، محمد ظاهر شاه (۱۳۱۲-۱۳۵۲ ش)، و داوود خان (۱۳۵۷-۱۳۵۲ ش). تمام این حاکمان یاد شده به استثنای «پچه سقاو» همگی از قوم پشتون بودند، حاکمیت «پچه سقاو» از نه ماه بیشتر نتوانستند دوام بیاورد، بالاخره بعد از او حکومت در افغانستان به مسیری طبیعی آن بدست قوم پشتون افتاد. در این شش دهه چهره‌های گوناگونی به سلطنت رسیدند ولی سیاست شان در برابر شیعیان همان سیاست «ناسیونالیسم افغانی (پشتونی)» و به حاشیه راندن اقوام دیگر ساکن در افغانستان از جمله هزاره‌ها (که بزرگترین و پرجمعیت‌ترین قومی شیعی در افغانستان می‌باشد) بود. آقای موسوی، پیامد این سیاست نژادی را در طی بیش از نیم قرن این طور بیان می‌کند: «پیامدهای «ناسیونالیسم افغان» برای همه هزاره‌ها (شیعیان) طی این قرن، توسعه نیافتگی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، انزوا و تجرید شدگی ظالمانه اجتماعی و محرومیت شدید بوده است»^[202]

اعمال فشار در طی این نیم قرن به شدت بر ضد شیعه‌ها اعمال می‌شد و بویژه بعد از ۱۹۲۹م. در این باره آقای موسوی از رفتار ظالمانه حاکمان وقت نسبت به شیعه‌ها تا حدودی می‌تواند ما را نسبت آن رفتارها آگاه کند:

«سرکوب سیاسی هزاره‌ها طی این دوره در سراسر تاریخ افغانستان، به جز رویدادهای ۱۸۸۰-۱۹۰۱ (زمان سلطنت امیر عبدالرحمن خان) بی سابقه و منحصر به فرد بوده است. در سراسر این دوره هزاره‌ها به صورت اسیرانی در دستان پشتونها زندگی می‌کردند... تحقیر و ارباب هزاره‌ها آشکارا اعمال می‌شد، آنان شهروندان درجه دوم به حساب می‌آمدند و در عمل تقریباً کلیه حقوق و حمایت‌های قانونی از آنان سلب شده بود.»^[203]

حکومت‌های پشتونیزم، هیچ گونه احساس مسئولیتی در قبال شیعه‌ها نداشتند. با اینکه شیعیان در پروژه‌های مختلف بازسازی از جمله راه سازی از فعال‌ترین گروه‌ها بودند و همچنین شیعه‌ها مثل دیگر مردم افغانستان به حکومت مالیات می‌دادند و جوانان شیعه به سربازی می‌رفتند و از خدمت به دولت سرباز نمی‌زدند. رفتار ظالمانه حاکمان بر ضد شیعه از حد و حصر گذشته بود.^[204]

آقای مقصدی درباره رفتارهای ظالمانه حاکمان مستبد افغانی در کتاب «هزاره جات، سرزمین محرومان» بیان کرده است. او خود به خاطر نمایندگی مجلس شورای ملی از سوی مردم هزاره، بین حوادث و شاهد جریانات بود، بخشی از مشاهدات خویش به نگارش در آورده است و به اعتراف آگاهان سیاسی هزاره‌ها طی این دوره هویت فرهنگی و تاریخی‌شان آگاهانه مورد انکار قرار گرفت و به گونه‌های مختلف سرکوب شدند و جالب است که این سرکوبی شیعه‌ها را طی این دوره (۱۹۷۸-۱۹۲۹م.) در داخل افغانستان و خارج از آن به طور جدی هیچ گاه مورد بررسی و مطالعه قرار نگرفته است با اینکه «رویدادهای این ۴۹ ساله کمتر از آنچه بر هزاره‌ها طی دهه ۱۸۹۰م. رفت نابود کننده و ظالمانه نبوده است.»^[205]

در این نیم قرن شاهد سرکوب‌های مداوم و حساب شده مردم شیعه در افغانستان بودیم که از سوی صاحبان قدرت و مدعیان توسعه یکی پس از دیگری اعمال می‌نمودند.

ب) نقش شیعیان در حکومت‌های مرکزی افغانستان:

شیعیان با این که همیشه به خاطر مذهب مورد بی مهری حاکمان و قدرت‌های مرکزی افغانستان قرار می‌گرفتند، اما در برخی موارد شاهد آن هستیم که از نیروهای شیعی در برخی سمت‌ها بهره می‌گرفتند. شیعیان افغانستان از لحاظ مشارکت در دستگاه حکومت‌های افغانستان به دو دسته قابل تقسیم می‌باشد.

۱. مشارکت قزلباشان شیعه در حکومت‌های افغانستان:

این گروه قومی از شیعیان که شمارشان چندان زیاد نبود، ولی در متن حکومت افغان‌های سنی مذهب می‌زیستند که زندگی شان با سیاست و نظامی گری در آمیخته بودند. قزلباشان از اقوام مختلف ایرانی تشکیل شده‌اند، که این تبار از سپاه صفوی از اقوام مختلف شیعی از ترک، ترکمن، کرد و لر تشکیل شده بود و چون کلاه قرمز رنگ ۱۲ ترک به نام دوازده امام بر سر می‌نهادند و از این رو آنها به قزلباش مشهور شدند.^[206] عده‌ای از این قوم در حکومت‌های وقت برای اداره امور کشوری ماندند و برخی دیگر از قزلباشان را احمد شاه درانی در اواسط قرن هیجدهم میلادی از ایران به افغانستان منتقل نمود و از آنان در اردوی شاهی به کار گرفت.^[207] طبق یک گزارشگر انگلیسی به نام «چارلز میسن» که در دهه سوم قرن نوزدهم از افغانستان دیدار کرده و گزارشی از احوال سیاسی افغانستان نوشته، در مورد قزلباشان می‌نویسد:

تعدادی از ایرانیان در دوران مرگ نادر شاه به مشهد رسیده بودند که متعاقباً توسط احمد شاه درانی به افغانستان دعوت شدند. در این زمان، قوای بزرگی از ایرانی‌ها که جواهرت را از هند به ایران همراهی می‌نمودند و برای خدمت به دولت جدید افغانستان تشویق شدند و آنان هم ترک تابعیت داده، در افغانستان مسکن گزین شدند. در دوران احمد شاه و اخلافش، آنان بخش عمده غلام خانه یا عساکر دربار را تشکیل می‌دادند.^[208]

چارلز میسن درباره جمعیت و نفوذ سیاسی قزلباشان در آن زمان می‌نویسد:

«تعداد آنان بی نهایت زیاد شده، وضع زندگی شان بسیار خوب شده و با نفوذترین گروه را در شهر کابل، که نصف آن را در اختیار دارند تشکیل می‌دهند.»^[209] قزلباشان در ساختار حکومت‌های افغان، به ویژه در بخش‌های نظامی و دیوانی و... حضور داشتند، ولی هیچ گاه نتوانستند نقش فعالی را به نفع موقعیت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی شیعیان ایفا کنند. دلیل این امر آن بود که آنان در کشوری که قدرت بر اساس پشتوانه قومی به دست می‌آمد و حفظ می‌شد که آنان از پشتوانه قومی نیرومندی برخوردار نبودند. فلسفه حضور آنان در دستگاه حکومت‌ها نیز آن بود که در خدمت حکومت باشند؛ بدون این که آنان تهدید کنند. البته، آنان عامل انتقال قدرت از یک خانواده افغان (پشتون) به خانواده دیگر بودند و افغانها اغلب از قزلباشها استفاده ابزاری می‌کردند.^[210] با وجود این، قزلباشان در بسیاری از موارد نقش میانجی را میان افغانها و هزاره‌ها داشتند؛ زیرا آنان از لحاظ کارکرد با افغانها و از لحاظ مذهبی با هزاره‌ها ارتباط داشتند. یکی از مواردی که قزلباشان میان افغانها و هزاره‌ها پا در میانی کردند، میانجیگری میان دوست محمد خان، پادشاه کابل و میر یزدان بخش، میر بهسود بود. گرچه قزلباشان شیعی می‌خواستند از این راه به شیعیان خدمت کنند، ولی دوست محمد خان هدف شومی داشت و سرانجام به این هدف خویش رسید.^[211]

۲. مشارکت هزاره‌های شیعه در حکومت‌های افغانستان:

هزاره‌ها به رغم استقلال نسبی که داشتند، نتوانستند یک حکومت مقتدر در مرکز افغانستان تشکیل دهند، در حالی که آنان بسیاری از شرایط تشکیل یک حکومت مقتدر را داشتند. در یک منطقه مستقل و جدا از دیگر اقوام می‌زیستند و تقریباً همگی آنان شیعه اثناعشری و پیرو مذهبی واحد بودند؛ و نیز احساس قومی مشترک داشتند؛ و اقوام و حکومت‌های همسایه نیز فشار لازم را برای انسجام بیشتر آنان وارد می‌کردند. تاریخ سیاسی این مردم نشان می‌دهد که عوامل یاد شده هر چند برای تشکیل حکومت لازم بودند، ولی به هیچ وجه کافی نبوده‌اند.^[212] برخی عوامل از شکل‌گیری حکومت شیعیان مرکزی افغانستان جلوگیری می‌کرد که مهمترین آنها عبارتند از:

الف) حکومت‌های ملوک الطوائفی: این مردم از طوائف گوناگونی برخوردارند و هر یک یا چند طایفه را یک فرمانروایی محلی به نام «میر»، «ملک» و «سلطان» اداره می‌کرده است. بیشتر این ملوک الطوائف از قدرتهای به نسبت یکسانی برخوردار بودند و کمتر اتفاق می‌افتاد که یکی از آنها بتواند دیگری را شکست دهد؛ به ویژه این که هر یک بر طایفه‌ی که خود به آن منصوب بود، حکم می‌راند و ستمهای طایفه‌ی حکم می‌کرد که مردم به رغم ستم‌هایی که از سوی این فرمانروایان متحمل می‌شدند، در مقابل فرمانروایان طوائف دیگر از آنان دفاع و حمایت کنند. بنابراین، این گونه حکومتها از پشتیبانی شدید قومی برخوردار بودند، و در نتیجه، اتحاد آنان یا غلبه یکی از فرمانروایان محلی بر دیگران، ایشان را با دشواریهای بزرگی روبه‌رو می‌ساخت.^[213]

ب) بسته بودن روابط: شیعیان مرکزی افغانستان از نظر مذهبی، قومی و زبانی با جمعیت اطراف خود متفاوت بودند، در طول تاریخ ارتباط خود را با آنان به کمترین حد ممکن کاهش داده بودند. شکی نیست که روابط با دیگران و مشاهده حکومت‌های مقتدر از نزدیک و مشارکت در رده‌های بالایی این قدرتها، با وجود یک قدرت متمرکز سنتی در خود منطقه، عامل مهمی در ظهور حکومت‌های قدرتمند به شمار می‌آیند. شیعیان مرکزی از داشتن هر دو نوع تجربه یاد شده تا حد زیادی بی بهره بوده‌اند، هزاره‌ها از زمانهای خیلی دور، هیچ حکومت مقتدر را رهبری نکرده‌اند. از سوی دیگر، به دلایل گوناگونی که پیش از این به برخی از آنها اشاره شد، بریده از اقوام دیگر به طور مستقل زندگی سیاسی، فرهنگی و اقتصادی خود را اداره می‌کرده‌اند و شمار اندکی از آنان در حکومت‌های همسایه نفوذ و سیاست را تجربه کرده‌اند. تاریخ نشان می‌دهد که یکی از عوامل شکل‌گیری حکومت افغانها این بود که احمد شاه درانی که برای سپاه نادر شاه افشار خدمت می‌کرد، با شیوه حکومت و سیاست آشنا شد و حتی برای اداره امور کشوری و لشکری، شمار فراوانی از ایرانیان با تجربه کشوری داری را با خود به افغانستان آورد. این نیروها که هنوز جمعیت فراوانی دارند و قزلباش و بیات نامیده می‌شوند، تا قرن‌ها به حکومت‌های افغان در بخش‌های اداری و نظامی کمک و گاه آنان را اداره می‌کردند.^[214]

ج) سرکوب شدن به دست حکومت‌های همسایه: شیعه‌ها در مرکز افغانستان، به وسیله حکومت‌هایی که در شرق، غرب، شمال و جنوب احاطه شده بودند، و این حکومتها، همواره می‌کوشیدند تا حد ممکن، سلطه خود را بر این مناطق صعب العبور گسترش دهند. بخش‌هایی از مناطق هزاره نشین که در همسایگی این حکومت‌های قرار داشتند، همواره مجبور بودند با ایشان بیعت کرده، به آنان باج و مالیات بپردازند، حکمرانان همجوار شیعیان مرکزی، همیشه از شکل‌گیری یک حکومت در این منطقه هراس داشتند؛ چنان که عبدالرحمن خان، که خود یکی از قدرتمندترین حاکمان افغان به شمار می‌رود، اظهار می‌دارد: «این مردم قرنهای بسیاری اسباب وحشت حکمرانان افغانستان بوده‌اند.»^[215] به مطالعه بیشتر در قسمت آغازین گفتار پنجم مراجعه شود.

در پایان این بحث به طور اختصار به شیعه‌های که در حکومت مرکزی افغانستان تأثیر گذار بوده‌اند و برخی از آنها به مقامات حکومتی دست یافته‌اند، به دو دوره زمانی تقسیم می‌گردد:

الف) از آغاز قرن دهم تا پایان قرن سیزدهم هـ. ق.

در دوره‌های صفویه و نادرشاه افشار افراد و شخصیت‌هایی از قزلباشان و سایر طوایف شیعی در این دو سلسله شاهی سهم بودند. دوریش علی خان هزاره (۱۱۸۵-۱۱۶۰ هـ. ق) تا آخرین روزهای حیات احمدشاه درانی به حیث نایب السلطنه (بیگلر بیگی) - هرات اجرای وظیفه می‌نمود. [216] و عنایت خان دایکندی در عهد احمدشاه درانی حاکم دایکندی بود و سرانجام مخالف دولت درانی واقع گردید.

محمود خان هزاره (۱۲۰۴-۱۱۹۹ هـ. ق) بر اساس فرمان تیمورشاه درانی، به حیث نایب السلطنه (بیگلر بیگی) هرات به حکومت باخرز منصوب گردید. [217] فضیلت خان هزاره حاکم تنه خاتون در عهد تیمورشاه درانی بوده است. صافی سلطان جاغوری در زمان تیمورشاه درانی به فرمان او ریاست بخش‌هایی از جاغوری را بر عهده داشت. محمد شاه خان به مقام بیگلر بیگی هرات رسیده است.

ابراهیم خان هزاره در سال (۱۲۳۶ هـ. ق) از طرف حسن علی میرزا شجاع السلطنه والی خراسان به حکومت قلعه نو و باخرز سرافراز گردید و هم به نیابت سهرات خان حاکم تربت حیدریه درآمد. [218]

علی محمد خان هزاره پدر سردار شیر علی خان جاغوری در زمان شاه شجاع به رتبه سلطانی مردم چهاردسته رسید.

حسن خان هزاره در زمان شاه شجاع به رتبه خانی مردم چهاردسته جاغوری را به عهده داشت.

شیرعلی خان جاغوری در زمان امیر شیرعلی خان، لقب سرداری یافت و در سنگماشه قدرت قومی را در دست داشت و سپاه و توپخانه در اختیارش بود. او در سال ۱۲۹۱ هـ. ق. در گذشت و لقب سرداری او به صفدرعلی خان پسرش داده شد و پسر دیگرش احمدعلی خان به منصب کرنیلی رسید و برادرش بازعلی خان منصب جنرالی توپخانه جاغوری منصوب گردید. [219]

سرتیب یوسف رئیس هزاره‌های باخرز (۱۲۷۹ هـ. ق) بوده است. [220]

محمد خان نظام الدوله رئیس هزاره قلعه نو بوده است. او از طرفداران محمد ایوب در مقابل امیر عبدالرحمن بود و در سال ۱۲۹۸ در جنگ زخمی شد. [221]

ب) از آغاز قرن چهاردهم هـ. ق. تا خروج شوروی (۱۳۶۷ ش.)

محمدخان نظام الدوله رئیس هزاره‌های قلعه نو، در سال ۱۳۰۵ هـ. ق. مدتی نظربند بوده و مورد بخشش قرار گرفت و به دریافت شمشیر و کمربند طلا و خلعت موفق گشت و به حکومت لغمان مقرر گردید و سالانه شش هزار روپیه مقرر داشت. [222]

میر اکبر بیگ در سال ۱۳۰۸ هـ. ق. حکمران منطقه دایکندی بوده است. [223]

محمد نبی خان نبیره سردار بختیاری خان هزاره غزنین در سال ۱۳۰۸ هـ. ق. بجای عطاخان صاحب زاده به حکومت بهسود گماشته شد.

سید احمدشاه در سال ۱۳۰۸ هـ. ق. از سوی محمد نادر خان به رتبه نایب سالاری رسید.

محمد نبی خان مالستانی در سال ۱۳۰۹ هـ. ق. به حکومت مالستان منصوب گردید.

میر محمد حسین بیگ به حیث حکمران یا صاحب اختیار منطقه لعل در سال ۱۳۰۹ هـ. ق. گماشته شد.

سید محمد قاسم، حاکم سه پای شهرستان در سال ۱۳۱۰ وی از سادات سراب به حیث حاکم سه پای (شهرستان) مقرر گردید.

محمد جعفر خان مالستانی، حاکم اندراب در سال ۱۳۱۰ هـ. ق. بوده است و نیز در سال ۱۳۱۲ هـ. ق. مقرر گردید.

احمد علی فرزند کرنیل محمد الله خان قره‌باغی در دوران سلطنت محمد ظاهر خان مدتی حکمران لوگر بود. او ابتدا کنیل حکومت کوه‌دامن بود و در سال ۱۳۲۳ ش. به حکومت کلان لوگر منصوب گردید و در سال ۱۳۳۱ به حکومت کلان بلخ تبدیل شد.

میرعلی اصغر شعاع، در سال ۱۳۲۶ ش. کفالت مدیریت «دایرة المعارف آریانا» عهده‌دار گردید و در سال ۱۳۲۸ ش. از صدارت به سمت مدیریت «دایرة المعارف» برگزیده شد و در سال ۱۳۳۰ ش. به صفت مدیر «عمومی نشرات داخلی مطبوعات» تعیین گردید. و در سال ۱۳۳۱ ش وکیل اهالی شهر کابل در دوره هشتم شورای ملی شد و تا سال ۱۳۳۴ ش به این سمت بود. او نسبت به خدماتش از سوی صدارت، تقدیرنامه درجه دوم (۱۳۲۷ ش) به نسبت انجام کار او «دایرة المعارف آریانا» نشان درجه اول معارف (۱۳۳۱) و دوره وکالت در مجلس هشتم شورای ملی نشان عالی (۱۳۳۲ ش) دریافت کرد. [224]

عبدالصمد آصفی، تحصیل کرده در رشته «فوتو ژورنالیزم» بود، مدتی رئیس افغان فیلم بود.

عبدالله خان جاغوری در سال ۱۳۳۳ ش. به حیث رئیس تفتیش وزرات داخله مقرر گردید. او مدتی رئیس تنویرات (شرکت برق) نیز بوده است و بعدها از سال ۱۳۳۶ ش. و پس از آن عضو مجلس اعیان (سنا) سناتور شد. [225]

دکتر عبدالواحد سرابی در سال ۱۳۴۳ش. معاون علمی پوهنتون کابل بوده است و در سال ۱۳۴۶ش. به حیث «وزیر مشاور» در کابینه شامل گردید. در سال ۱۳۴۸ش. به حیث «وزیر پلان» (برنامه ریزی) در کابینه وارد شد و تا سال ۱۳۵۱-۱۳۵۰ نیز در این سمت بود.

دکتر یعقوب لعلی نیز در این سالها به حیث «وزیر فواید عامه» و پس از آن به عنوان «وزیر صنایع و معادن» در کابینه محمد ظاهر بود که به مجلس شورای ملی معرفی شد و رأی اعتماد گرفت. [226]

ابراهیم اوستا قبل از ۱۳۶۴ش. مدتی سمت ولایت بامیان را داشت. و پس از آن از سال ۱۳۶۴ش به بعد شیخ محمد عظیم احمدی به پیشنهاد شورای وزیران و منظوری جمهوری دموکراتیک افغانستان شیخ محمد عظیم احمدی به حیث والی بامیان مقرر گردید. [227]

سلطان علی کشتمند، در سال ۱۳۴۲ش. در کنگره اول، گنگره مؤسس حزب دموکراتیک خلق افغانستان شرکت نمود و به حیث عضو اصلی کمیته مرکزی حزب انتخاب شد. او در سال ۱۳۴۴ش در نخستین تظاهرات سیاسی آن دوران شرکت نمود و برای مدتی زندانی شد و در سال ۱۳۵۰ش به عضویت هیأت اجرائیه کمیته مرکزی درآمد و در سال ۱۳۵۶ش پس از تأمین وحدت حزب به عضویت بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب انتخاب گردید.

وی سالهای زیادی به طور حرفه‌ای برای ح. د. خ. ا. کار کرد و از تاریخ ۷ ثور ۱۳۵۷ش. برای مدت سه ماه به حیث وزیر پلان (برنامه ریزی) ایفای وظیفه نمود و سپس ۱۶ ماه دیگر دیگر در زندان به سر برد.

کشتمند در دولت، مقام معاونت شورای انقلابی و صدر اعظم را احراز کرد و در سال ۱۳۵۹ به حیث رئیس شورای وزیران و صدر اعظم تعیین شد که تا سال ۱۳۶۷ش. به این وظیفه مشغول بود.

وی در تاریخ ۱۶ ثور ۱۳۶۹ به حیث معاون اول رئیس جمهور تعیین گردید و به تاریخ ۲۳ ثور ۱۳۶۹ش. شورای ملی جمهوری افغانستان به وی رأی اعتماد داد. او علاوه بر سیاست، در زمینه‌های فرهنگی مقالات و تراجم آثار بسیاری دارد، بویژه در رابطه با مسائل اقتصادی یکی از صاحب‌نظران این امر است. [228] سلطانعلی کشتمند در طی دو نوبت به صدارت رسید، یک دوره در زمان حکومت ببرک کارمل و دیگر در دوره نجیب الله بوده است.

در طی دو لویه جرگه که در سالهای ۱۳۰۳ش. و ۱۳۵۵ش. برگزار گردید، از مناطق شیعه نمایندگان شیعه حضور داشتند. نمایندگان شیعه هزاره‌جات در دوره اول شورای ملی (۱۳۰۷ش) فقط هفت نفر بودند و در دوره دوم شورای ملی (۱۳۱۲ش). نیز هفت نفر بودند و در دوره سوم آن (۱۳۱۶ش). به هفت نفر منتهی می‌شد و در دوره چهارم شورای ملی شش نفر از افراد شیعه به عنوان نماینده در شورای ملی حضور داشتند. در دوره پنجم شورای ملی نه نفر بودند. و در دوره ششم شورای ملی، تعداد نمایندگان شیعه از مناطق شیعه هزاره‌جات به شش نفر رسیدند. تعداد وکیلان مردم شیعه در دوره هفتم شورای ملی، به دوازده نفر رسیدند. و کلاهی دوره هشتم هزاره‌جات در شورای ملی، نیز دوازده نفر بودند. نمایندگان مناطق شیعه نشین در دوره نهم شورای ملی به چهارده نفر رسیدند. نمایندگان دوره دهم شورای ملی، نیز چهارده نفر بودند.

نمایندگان مناطق هزاره نشین در دوره یازدهم شورای ملی، چهارده نفر را تشکیل می‌دادند. وکیلان و سناتوران هزاره‌جات در دوره دوازدهم شورای ملی، هیچ‌ده نفر انتخاب شدند.

نمایندگان مردم شیعه، در دوره سیزدهم شورای ملی، بیست نفر بودند. سناتوران مناطق شیعه در شورای ملی، طی سالهای (۱۳۷۰-۱۳۶۷ش). شانزده نفر بودند. [229] شیعه‌ها در همه حکومت‌های مرکزی افغانستان تأثیراتی داشتند، از صدارت و معاون رئیس جمهور گرفته تا وزارت و وکالت و نیز در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی نقش ایفا نمودند، گرچه در دوره برخی حکومت‌ها یا اصلاً به شیعیان نقش ندادند و چنانچه از نیروهای شیعی استفاده شده باشد، به صورت بسیار کم‌رنگ بوده است ولی پس از حکومت امان الله خان که دست به اصلاحات اداری و سیاسی کشور زد، وضعیت حضور شیعیان در برخی مناصب بهتر شد و پس از امان الله خان و دیگران در دوره محمد ظاهر شاه و حکومت‌های بعد از او، از مشارکت شیعیان در حکومت‌ها استقبال نمودند.

ج. مشارکت تشیع در نهضت‌های آزادی‌بخش

شیعه‌های افغانستان در هر برهه‌ای از تاریخ کشور، برای صیانت و حراست این سرزمین دوش به دوش دیگر هموطنان خویش رزمیده‌اند و قربانی داده‌اند و در برابر بیگانگان به دفاع برخاسته‌اند. شیعیان در چندین مرحله، خواه به صورت دسته جمعی و خواه به طور فردی، در هر یک از حوادث به میان آمده روزگار، در رابطه به جنبش‌های آزادی طلبانه مردم سهمی داشتند و در جهت بوجود آوردن یک فرایند (حکومت) مطمئن و سالم برای کشور، جانبازان و مجاهدانه تلاش نمودند و از آن میان سهم‌گیری و شرکت این مردم در این رویدادها برجسته و چشمگیر می‌باشد. مشارکت شیعیان در جنبش‌های ضد استعماری بر سه محور قابل بحث است:

۱. سهم شیعیان علیه استعمار (خارجی و داخلی):

شیعیان افغانستان برای حراست از کشور در زمان تصرف قندهار توسط نیروهای صفوی، و با هموطنان خویش برای اخراج نیروهای صفوی تلاش می‌کردند. حتی در زمان شیپانی که با سپاهی صفوی درگیر شدند و نزدیک سه هزار سرباز هزاره شیعه تحت امر فرمانروایی ازبک در مقابل لشکریان صفوی به مبارزه برخاستند. در

دوره‌ای که محمد هوتکی برای فتح پایتخت صفویان راهی اصفهان شد، از مردم هزاره شیعه افغانستان درخواست کمک کرد. از این گونه روابط و همکاری‌های متقابل، موارد فراوان دارد که نقطه برجسته آن فتح اصفهان است. محمد هوتکی در سال ۱۱۳۵ ه. ق. عزم اصفهان را جزم کرد، از عشایر مختلف کشور خواستار همکاری گردید و مردم هزاره (شیعه) به این درخواست، تجهیز و بسیج چهار هزار جوان پیکارجو برای همراهی او آماده شدند، که این همکاری در جهت به تحقق رساندن فتح اصفهان نهایت مؤثر و پر اهمیت بوده است. [230]

در سال ۱۱۷۷ ه. ق. عنایت الله خان، حاکم دایکندی، قیام خویش را علیه حاکم درانی آغاز کرد و بسیاری از مردم شیعه او را همراهی کردند و سرانجام تلفات بسیار سنگینی را متحمل شدند و عنایت الله خان مفقود الاثر و سپاهیان شگست خوردند. پس از سپری شدن این دوره افرادی چون درویش علی خان هزاره به عنوان والی هرات از طرف احمدشاه درانی منصوب شده بود، پس از این که پایه‌های حکومتش را استوار دید، درویش علی خان را از سمتش کنار زد، درویش علی خان قیام اصلاح‌گرا نه خویش را جهت برچیده شدن بساط تبعیض به راه انداخت و در این جنبش توده‌های ستمکش افغانستان همراه وی شدند. تیمورشاه، در آغاز از راه مدارا با درویش خان وارد شد و سپس هنگامی که شرایط را مناسب دید او را به زندان انداخت و سرانجام در سال ۱۱۸۵ ه. ق. اعدام نمود. [231]

مقاومت شیعه در برابر دستگاه تبعیض و ستم هر چند به صورت سراسری و فراگیر بروز نکرد؛ اما با قتل درویش علی خان و شکست عنایت الله، هزاره هرگز خاموش نشد، ولی به صورت نارضایتی عمومی در دل‌های مردم شیعه باقی ماند. بعد از تیمورشاه و آغاز کشمکشهایی میان شاهزادگان برای تصاحب قدرت بود، در این روزگار برخی از امرای شیعه (هزاره) تا شاهزاده محمود (۱۲۱۷ ه. ق) که کمتر از دیگران گرفتار تعصبات مذهبی و قومی بود، پشتیبانی نمودند. [232]

شیعیان افغانستان با به قدرت رسیدن امیر دوست محمد خان، نقش بارزی داشت که امیر دوست محمد خان که از پدر درانی و سنی مذهب و مادر قزلباش و شیعه مذهب متولد گشت. که با همکاری شیعیان توانست به اریکه قدرت تکیه بزند، چنان که شیعیان در شکست تاریخی انگلیس و آزادی سرزمین افغانستان نقش مهمی داشتند و نیز برخی از شیعیان قزلباش به قدرت رساندن امیر دوست محمد خان، نقش مهمی را ایفا کردند. ولی دوست محمد خان با این همه فداکاری و شایستگی که شیعیان در عرصه‌های گوناگون از خود نشان داده بودند، نسبت به آنان بدگمان بود و «می‌دانست که شیعیان کابل که وسیله به قدرت رسیدنش را فراهم کرده بودند، می‌توانستند وسیله تنزلش نیز گردانند». [233] از این رو، مقابله و از میان برداشتن سران روحانی و ملی شیعه را بیش از دیگران در سر داشت. میریزدان بخش بهسودی (۱۲۴۸-۱۲۰۰ ه. ق) که از سران ملی بود که به تدریج در محدوده بهسود و دایزنگی به شهرت رسید. بدین لحاظ: «دوست محمد خان ناراحت بود که او در کوهستانات سرد و سرکش هزاره‌جات رهبری می‌دید که در شورا توانا، در میدان جنگ دلاور بود و قدرتش در هر جهت و در حال گسترش بود، قدرتی که بی‌دوام نبوده و پایدار می‌نمود... دوست محمد خان سلامتی و ایمنی خود را در نابودی میر بهسود می‌دید که متعاقباً طرح ریزی کرد. از مودتی که بین او و شیعیان (قزلباش) موجود بود استفاده نمود...». [234]

امیر دوست محمد خان به وسیله قزلباشهای شیعه «یک جلد قرآن کریم را مهر نموده به حیث وثیقه مهم و سنگینی برای سلامتی میر فرستاد...» که در اولین فرصت، میریزدان بخش و خانمش توقیف گردیده و زندانی شدند. [235] و به این شیوه دوست محمد خان به آروزی دیرینه‌اش رسید و با عهدشکنی، میر یزدان بخش را اعدام نمود. [236]

این امیر، زیربار استعمار انگلیس قرار گرفته بود، استعماری که در پس پرده نهان شده بود. مورخان، جنگ میان مردم افغانستان علیه استعمار انگلیس پیامدهای منفی تلقی نمودند، زیرا «در جریان آن، یک عده از جوانانی که نیروی تولیدکننده جامعه را تشکیل می‌دادند به تعدادی که معلوم نشده و هرگز معلوم نخواهد شد، از بین رفتند. شهرها و قصبات از جمله یک قسمت از آثار دارای ارزش تاریخی و هنری منهدم گردید...». [237] پس از شکست استعمار به واسطه مردم افغانستان انگلیس نیروی دیگری را بکار گرفت، امیر دوست محمد خان را تحت عنوان رهبر ملی که نتایج از خود گذشتگی اقوام گوناگون کشور، بسی زیان بارتر بوده است. «امیر دوست محمد خان که هیچ وقت به قوت ملت خود تکیه نکرده بود... از دولت انگلیس مرعوب شده زیر بار خواهش‌های کمرشکن، کمر خم کرد». [238]

استعمار این بار، با سرسپردگی امیر دوست محمد خان آغاز شد. و حرکت و جنبش آزادی خواهی را هم از جنبه عدالت خواهی و ساماندهی در امور حکومتی و هم از جهت پیشرفت و توسعه علوم و تکنولوژی با آسیب جدی مواجه نمود.

در سال ۱۲۵۵ ه. ق. استبداد خارجی سر از آستین شاه شجاع بیرون آورد و با ورود بیش از شانزده هزار نظامی انگلیسی به قندهار، شهر به دست بیگانگان قرار گرفت. انگلیسی‌های با اشغال خود، در صدد توطئه برآمدند که با سران شیعه تماس برقرار کنند و دست به تطمیع آنها بزنند، چنانچه «لیوتنانت جان» انگلیسی به یک از سران نظامی انگلیسی در جنگ افغانستان به نام «موهون لال» نوشت: «شما می‌توانید یک لک [صد هزار] رویه به شیرین خان وعده بدهید که تمام شیعه را علیه شورشیان مسلح کرده و اکنون بهترین موقعی است که می‌توان از شیعه‌ها استفاده کرد، به آنها خاطر نشان کند که هرگاه در این موقع سنی‌ها غلبه کنند، محله شیعیان را غارت خواهند کرد. هر قدر ممکن است به آنها وعده کن و به من اطلاع بده...». [239]

یکی از علمای شیعه به نام «فاضل قندهاری» (۱۳۱۲-۱۲۲۷ ه. ق) متوجه دسیسه استعمار شد و با نفوذ اجتماعی و مردمی که داشت، اقشار و فرقه گوناگون ملت را به وحدت داخلی و مبارزه با استعمار فراخواند. فاضل قندهاری حرکت ضد استعماری خویش را بر مبنای وحدت اسلامی گسترش بخشید. در این مورد آمده است: «برای متحد کردن فرقه شیعه و سنی ساکنین کابل در قیام آنان بر ضد انگلیسی‌های اشغالگر به کابل رفت».^[240] و قیام سراسری را بر ضد استعمار انگلیس آغاز کردند و چنان بر سپاه انگلیسی تاختند که نزدیک به شانزده هزار سرباز استعمار قلع و قمع شدند.^[241] و مورخان انگلیسی را به اعتراف وادار نمودند که: «اشغال نظامی افغانستان خطای بزرگی بود که به گردن سیاستمداران آن روز وارد است و مدتها حکومت هندوستان زیر بار مخارج گزاف این قشون کشتی گرفتار بود... بعد از ضایعات زیاد و تلفات مالی و جانی مجبور شدیم از تمام افغانستان چشم‌پوشیم و خارج شویم. قبل از رفتن ما، نام دولت انگلیس یک ابهت و احترامی داشت... خطاها و اشتباهات ما در افغانستان منجر به اضمحلال قشون ما شد...».^[242]

تأثیر رهبران شیعی و مردم شیعه در کنار برداران سنی، پیدا و روشن است که در این جنبش آزادی‌خواهانه مردم افغانستان و شکست سپاه انگلیس، شیعیان وعده‌های انگلیسی‌ها را به مسخره گرفتند و کمترین تردیدی را در همدستی با اهل سنت در جهاد علیه استعمار انگلیس روا نداشتند.

در جنگ دوم افغانستان و انگلیس، در حماسه بزرگ «میوند» و «قندهار» نام یکی از سرداران رشید شیعه به نام «کرنیل شیر محمدخان هزاره» می‌درخشد، هنگامی که سردار «ایوب خان» سپاه انگلیس را در داخل شهر قندهار محصور کرده بود، به مدت چهل روز مهلت داد، در این مدت آماده جنگ شود. مدتی از این واقعه گذشته بود که هشت هزار سپاه انگلیس از کابل به مساعدت محصور شدگان شتافتند. بسیاری از سپاهیان افغانستان را به شهادت رساندند و در نتیجه این جنگ به نفع انگلیسی‌ها تغییر یافت و بسیاری از سپاهیان مسلمان به فرماندهی ایوب خان فرار کردند. در این لحظات دشوار تنها «کرنیل شیر محمد خان هزاره» همراه صد تن از نیروهایش مردانه مقاومت کردند، سپاه انگلیس را با مقاومت از تعقیب مسلمانان باز داشت و این شکست بوجود آمده را با تار خون‌شان جبران نمودند و در اخیر همگی به درجه شهادت نائل آمدند.^[243]

در جنگ مردم افغانستان بر ضد انگلیس، یکی از علمای تشیع هرات به نام «ملا محمد علی آخوند زاده» در هرات عزم جهاد با انگلیس نموده بود و جمعی از مردم را به امداد سپاه اسلام همراه خود نموده بود و به اردوی مجاهدین پیوست.^[244] از جمله افرادی که با این عالم همراه گشته بودند، می‌توان به فتح الله خان فیروزکوهی، محمد خان هزاره و شیر محمد خان هزاره اشاره نمود که با تعدادی از جنگجویان تحت امرشان از مردان هزاره و فیروزکوهی بودند به مقصد جهاد در مقابل سپاه استعمارگر انگلیس فرار گرفتند «از راه فراه و گرشک به استقامت قندهار به حرکت افتاد و در طول راه از طرف مردم با سواره و پیاده داوطلب و آذوقه کمک شد. این سپاه ۲۰ جولای [دهم شعبان] نزدیک میوند رسید».^[245]

یکی از نویسندگان کشور درباره ارتباط شیر محمد خان با جنگ میوند، می‌نویسد: «شیر محمد خان هزاره کسی بود که در نبرد میوند همچون کوه پایداری کرد، دشمن و تجهیزات ممتازش نتوانست سد و سنگر او را بشکند. او فداکاری‌ها نمود تا همزمان میوند را در محاصره نگذاشته باشد».^[246]

دیگر از رشادت‌هایی که شیعیان در آن نقش داشتند، جنگ استقلال ۱۹۱۹ م. می‌باشد. از سرداران چون: محمد الله خان هزاره، عباس خان هزاره، شیر احمد خان نوری، عبدالله خان قیاق و ابوالقاسم رساله دار با افراد تحت فرماندهی خویش، داوطلبانه به اردوی اعتماد الدوله پیوستند و به میدان جهاد علیه انگلیس شتافتند. مجاهدین شیعه در جبهه قندهار به فرماندهی «سید نور محمدشاه» که از شیعیان قندهار بود، انجام وظیفه می‌نمود.^[247]

نام بسیاری از مجاهدین شیعه (هزاره) که در جنگ استقلال فداکاری نمودند، در سنگ نوشته‌ی به فرمان امان الله خان حکم شده است، بدین شرح می‌باشد:

۱- خانعلی کندک مشرملکی؛

۲- عبدالواحد، تولی، صنف ملازمت کندک انشانات قندهاری؛

۳- شاه‌پسنده خان، رتبه: س. ک. انشانات دار الامان؛

۴- رجب علی خان، //: س. ک. ۷. ف. ا.؛

۵- عبدالطاهر، //: ملکی سرباز قومی؛

۶- غلام شاه، //: //: //

۷- وزا احمد، //: //: //

۸- محمود خان، //: //: //

۹- ظفر خان، //: //: //

۱۰- علی احمد، //: //: //

۱۱- داراب؛

۱۲- قربانعلی،

// س. ک. انشائات دار الامان. [248]

شیعیان در نبردهای میان افغانستان و انگلیس و حماسه‌های بزرگ ملی افغانستان، نیز مثل سایر هموطنان خویش در تمام آن حماسه‌ها شرکت فعال داشتند. [249]

قیام سراسری شیعیان در دوره عبدالرحمن خان: مردم هزاره شیعه به جهت مذهب، تا دوره عبدالرحمن خان در انزوا و از سایر مردم افغانستان به طور نیمه مستقل زندگی می‌کردند. «هزاره‌ها که قبلاً به حکومتها) مالیه نداده بودند از تقاضای مالیه زمین و سایر عوارض شاکی شدند، اما مهمتر از آن موضوع قضا بود که توسط قضاوت دولتی بر اساس فقه حنفی اجرا می‌شد، در حالی که هزاره‌ها چنانچه دیدیم شیعه مذهب و تابع فقه جعفری بودند و تطبیق فقه حنفی را تعرض بر مذهب و اعتقاد خود می‌شمردند- و عالمان دینی شیعه... به تبلیغات علیه آن آغاز کردند...» [250]

مردم شیعه در آغاز، مخالفت خویش را با سیاست‌های عبدالرحمن به ویژه در حیطة مذهب، با ارسال مراسلات و طرح شکایات و اعزام نمایندگان ابراز داشتند و رفتار مأموران او را مورد انتقاد قرار دادند. اما عبدالرحمن به جای رسیدگی به شکایات مردم «سردار عبدالقدوس خان را مأمور نمود که به عناد و خصومت او نسبت به جماعت شیعه مذهب اطمینان کامل داشت». [251] سردار مزبور پس از ورود به مناطق شیعه نشین، سیاست انگلیس را برای درهم کوبیدن شیعیان «اقداماتی نمود تا آنها را به قیام وادار نمود» [252] که مهمتر از همه، غارت وحشیانه، تجاوز و ستم‌های سخت و متعصبانه و بی‌اندازه آنان بود که تحت عناوین جمع‌آوری چند برابر مالیات، کشف سلاح و مهمات، تفتیش عقاید، جستجوی مخالفان و... صورت می‌گرفت. [253]

شیعیان هزاره برای دفاع از جان و ناموس و نیز برای رفع ستم و استعمار جنبش آزادی‌بخش را به راه انداخت که: «در مدت بسیار کوتاه افواج مسلح افغان که در هزاره‌جات استقرار یافته بودند، یکی بعد از دیگری نابود شدند و تنها فوج محمد الله خان بعد از شکست در جنگ هزاره‌های فولادی، به طرف اجرستان گریخت و از داخل قلعه به دفاع پرداخت». [254] حتی رؤسای شیعه که با دولت همکاری داشتند، هر کدام به محل خویش شتافتند و ضد امارت افغانستان و در صف دیگر برداران خویش پیوستند. [255] «وحشت در میان سپاه چنانچه مستولی شده بود که دسته‌هایی از آنان قبل از آن که با جنگجویان هزاره روبرو شوند فرار می‌کردند...» [256]

گزارش‌های این شکست تاریخی به کابل رسید و در آنجا نیز وضعیت بهتری نبود: «خوف عظیم بر ارکان دولت مستولی شد و حتی پایتخت به وحشت افتاد. عبدالرحمن جایگاه خود را از کابل به پغمان منتقل کرد و سواران نظامی قتل‌گن را که بنا بود برای سرکوبی مردم هزاره به یاری عبدالقدوس خان بروند، دستور داد که از رفتن به هزاره‌جات منصرف شده و در منطقه ارغنده که در سر راه تهاجم هزاره‌ها در غرب کابل واقع شده است مستقر شوند تا اشرار هزاره از راه جسارت و شیخون به سوی پغمان که بیلاقی گاه امیر بود، رو نهند، اینان سد راه باشند و نگذارند چشم زخمی به امیر وارد گردد». [257]

از پیشگامان این نهضت می‌توان به قاضی عسکر اشاره کرد. این روحانی شجاع پس از سه سال رهبری و مقاومت، دستگیر شد و به شهادت نائل گشت. [258] دیگر از این رهبان می‌توان شهید مولی محمد علی قندهاری را نام برد. وی «از علمای شهر قرن سیزدهم است... به دستور امیر عبدالرحمن دستگیر و به کابل برده شد و در حالی که بیش از شصت سال داشت، اعدام شد». [259]

سیاه‌ترین روزگار را شیعیان افغانستان در دوره عبدالرحمن خان سپری نمودند، گرچه پس از وی امیر حبیب الله خان که روی کار آمد، وضعیت برای شیعیان نسبتاً بهتر شد. حبیب الله خان برای تکیه‌خانه‌های شیعیان در کابل محراب ساخت و آنها را به مسجد تبدیل کرد. وی برای این مساجد مؤذن و امام جماعت سنی تعیین کرد. گرچه با روی کار آمدن حبیب الله خان وضع شیعیان کمی بهتر شد، ولی مهاجرت آنها ادامه داشت و این امیر برای مهاجران عفو عمومی اعلام کرد و با پخش اعلامیه‌ی وعده داد که زمین‌های غصب شده مردم را نیز به آنان باز می‌گرداند، یا به جای زمین‌های غصب شده آنان زمین دیگری واگذار می‌کند، ولی در عصر حبیب الله خان نیز شیعیان در قدرت مشارکت نداشتند و همچنان در انزوای سیاسی بودند. [260]

با روی کار آمدن امان الله خان، تعصبات به طوری عمومی در کشور کاهش یافت؛ زیرا او برنامه‌های مترقیانه‌تری را طراحی و اجرا کرد که با تعصبات قومی و مذهبی سازگار نبود. شیعیان در این دوره آزادی‌های مذهبی بیشتری به دست آوردند و مراسم مذهبی و تکیه‌خانه‌های پیروان مذهب امامیه عملاً آزاد شد. [261]

شیعیان رابطه مناسبی با حبیب الله خان کلکانی (بچه سقاو) نداشتند؛ اما با محمد نادرخان، در آغاز رابطه مناسبی با شیعه‌ها داشت و شیعیان از وی در مقابل مخالفانش حمایت می‌کردند، و پس از آن که نادرخان احساس قدرت و توانمندی کرد، رفتار نامناسبی را با شیعیان در پیش گرفت و آنان را نسبت به خودش بدبین کرد و سرانجام در تاریخ ۱۳۱۲/۸/۱۶ ش. در حالی که از صف شاگردان یک مدرسه بازدید می‌کرد، با شلیک گلوله عبدالخالق هزاره کشته شد. [262]

شیعیان در دوره چهل ساله محمد ظاهر، نیز بیشتر رعیت شناخته می‌شدند، تا شهروند. به عبارت دیگر: آنان از کمترین حقوق شهروندی برخوردار بودند، در حالی که بیشترین تکلیف را بر دوش می‌کشیدند. شیعیان مالیات می‌پرداختند و به خدمت سربازی می‌رفتند و از همه قوانین کشور پیروی می‌کردند، ولی از حقوق و مزایای شهروندی به طور رسمی و غیر رسمی محروم بودند. [263]

رهبران مذهبی شیعیان برای مبارزه با نظام شاهنشاهی محمد ظاهر، دو روش را در پیش گرفتند، که هر دوی آنها هدف یکسانی را تعقیب می‌کردند: بهبود و ارتقای وضعیت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی شیعیان. دسته‌ای رویکردی محافظه کارانه و دسته‌دیگر، رویکردی انقلابی و اعتراض‌آمیز را در پیش گرفته بودند. دسته نخست اغلب از سوی علمای بزرگ دینی رهبری می‌شد که در رأس آنان می‌توان از مرحوم سید علی احمد حجت نام برد. آقای حجت توانست با استفاده از شیوه‌های مسالمت‌آمیز، تکیه‌خانه‌ای در چنداول، بسازد و مراسم مذهبی شیعیان را بدون تقیه در آنجا برگزار کند. وی با روش ملایم توانست مراسم مذهبی شیعه را مانند اذان و نماز و سایر مراسم را از حالت تقیه بیرون آورده، آزادانه برگزار کند.^[264]

دسته دوم را شمار اندکی از علماء و دانشجویان تشکیل می‌دادند. از برجسته‌ترین علمای این دسته و در واقع رهبر این خیزش می‌توان به سید محمد اسماعیل بلخی و نیز به شیخ محمد اسماعیل مبلغ اشاره کرد. بلخی که در مشهد مقدس درس خوانده بود و به افغانستان بازگشته بود، سخنور توانا و شاعر سیاسی زبردستی بود. او در سخنرانی‌ها و اشعار خویش مردم را بیدار و دستگاه حاکم را رسوا می‌کرد. علامه بلخی چهارده سال (۱۳۴۳-۱۳۲۹ ش.) در زندان ظاهرشاه محبوس بود. پس از مبارزه‌های شهید بلخی، طلاب و دانشجویان تشکیلات و دسته‌های منظم سیاسی تشکیل دادند.^[265]

در دوره پنج ساله حکومت به اصطلاح جمهوری محمد داود خان (۱۳۵۷-۱۳۵۲ ش.) فشارهای سیاسی علیه مخالفان به طور عمومی تشدید شد. از این رو، گروه‌ها و تشکیلات سیاسی که در دوره محمد ظاهر شاه شکل گرفته بودند، پنهانی تر ولی سازمان یافته‌تر شدند. گرفتاری و کشتار سران شناخته شده سازمانهای اسلامی افزایش یافت و شماری از فعالان سیاسی مخالف به پاکستان و ایران فرار کردند. این دوره در واقع مقدمه‌ی برای انقلاب اسلامی افغانستان شد.

۲. سهم شیعیان در انقلاب اسلامی:

هفت ثور (اردیبهشت) سال ۱۳۵۷ ش. کودتایی از سوی ائتلافی از دو جریان کمونیستی (خلق و پرچم) صورت گرفت که به سلسله پادشاهی در افغانستان پایان بخشید. در آغاز شعارها و تبلیغات کودتاجیان برای مردم این کشور که از ستم‌های حاکمان گذشته به تنگ آمده بود، بسیار امیدوار کننده بود. در بخشی از اعلامیه کودتاجیان آمد بود: «... حاکمیت ملی بعد از این به شما خلق نجیب افغانستان تعلق دارد».^[266] آنها شعار می‌دادند که برای مردم خانه، لباس و نان تهیه خواهند کرد، ولی این تصور مثبت چندان دوام نیاورد و به زودی مردم ماهیت مارکسیستی آنها را تشخیص داده بودند، بدبینی عمیقی از آنان بوجود آمد. دولت کمونیستی هشت فرمان را یکی پس از دیگری صادر کرد که سه فرمان آن از لحاظ نظری و از نظر نحوه اجرا، واکنش‌های منفی شدیدی را در پی داشت. فرمان شماره شش شورای انقلابی دولت مارکسیستی، طلب‌های ملاکان را به دهقانان تخفیف داده، یا ملغی می‌ساخت؛ فرمان شماره هفت حقوق زن و مرد را مساوی اعلام می‌کرد و اخذ پرداخت شیربها را ممنوع می‌ساخت؛ و فرمان شماره هشت به اصلاحات ارضی و توزیع زمین‌های ملاکان میان دهقانان کم زمین و بی‌زمین، مربوط می‌شد. هرچند در زمینه اصلاحات جدی نیاز بود، ولی چگونگی برخورد دولت مارکسیستی با این قضایا به گونه‌ای بود که نه به شرع توجه داشت و نه عرف جامعه را رعایت می‌کرد. به همین دلیل بیشتر مردم پس از اعلان این فرامین، به غیر دینی بودن آنها پی بردند و با آنها مخالفت ورزیدند، اما مخالفت جدی مردم زمانی آغاز شد که عمال دولت مارکسیستی با فشار شدید به اجرای این فرامین پرداختند.^[267]

انگیزه اصلی مردم برای مخالفت و قیام علیه دولت مارکسیستی، دینی بود. مردم این دولت را ضد دین و نامشروع می‌دانستند. به رغم اعمال ستم و فشار به همه مردم افغانستان، در سال‌های نخست، به شیعیان فشار بیشتری وارد شد. آقای فرهنگ می‌نویسد:

«...[این] فجایع به یک یا چند شخص و یک یا چند شهر و محل محدود نبود، بلکه در تمام نقاط شهرها و ولایات کشور که پای سازمان و سازمانیان، حاکم، ولسوال و صاحب منصبان دولت به آن می‌رسید، شب و روز به صورت لاینقطع دوام داشت، اما شدت رفتار بیشتر بالای ملایان، روحانیون، تحصیل کردگان غیر سازمانی و اقلیت‌های هزاره و قزلباش [که شیعه بودند] متمرکز بود».^[268]

ایشان در جای دیگر به نقل از خاطرات یک زندانی می‌پردازد:

«فهرست محبوسینی که نویسنده خاطرات با ایشان زندانی بود، نشان می‌دهد که زندانیان از اقوام و اقشار مختلف جامعه و باشندگان مناطق گوناگون بودند. یگانه مردمی که اسامی‌شان در این فهرست و در فهرست عمومی زندانیان به نظر نمی‌خورد، مردم هزاره و قزلباش‌اند، که در اکثر احوال به دستور تره‌کی پس از گرفتاری سر راست به کشتارگاه فرستاده می‌شدند».^[269]

مردم مسلمان افغانستان در مقابل این وضعیت به سرعت واکنش نشان دادند و به زودی حرکت‌های مردمی در نقاط گوناگون کشور به طور مستقل و بدون هیچ گونه سازماندهی آغاز شد و در زمانی کوتاهی تقریباً در سراسر کشور گسترش یافت. پس از چند ماه از کودتا مارکسیست‌ها، نخستین قیام‌های مردمی از مناطق شیعه نشین آغاز گشت، اولین برخورد مسلحانه علیه دولت تره‌کی هرچند از نورستان شروع شد، اما قیام خونین مردم «دره صوف» که در تاریخ ۱۲ / ۱۱ / ۱۳۵۷ ش. آغاز شد، این قیام را می‌توان سرآغاز قیام‌های مردم و ملت افغانستان به حساب آورد.

شیعیان افغانستان در راه اندازی قیام مسلحانه علیه حکومت مارکسیستی پیشگام بودند و در آغاز با سلاح‌های سرد و تفنگ‌های بسیار قدیمی (شکاری) در برابر نیروهای مسلح دولتی قیام کردند، ولی به زودی به انبارهای سلاح دولت دست یافتند. قیام‌های مردم اغلب در مناطق کوهستانی هزاره‌جات آغاز شد و تداوم یافت؛ زیرا دولت کمونیستی به شدت با مخالفان برخورد می‌کرد و تظاهرات و تجمعات مخالفت‌آمیز در شهرها می‌توانست بسیار خطرناک باشد. با وجود این، در شهرها نیز چندین تظاهرات مردمی بر پا شد که همانگونه که انتظار می‌رفت، همگی به خونریزی کشیده شدند. شیعیان در چند تظاهرات و قیام خونین نیز سهم بسیار فعالی داشتند. [270]

دو قیام شهری مهم در طول سالهای جهاد اتفاق افتاد:

الف) قیام ۲۴ حوت (اسفند) ۱۳۵۷ ش. در هرات

قیام هرات که در ۲۴ حوت ۱۳۴۵۷ ش. آغاز شد و تا ۲۹ حوت ادامه یافت و مردم به کمک نیروهای ارتشی که به آنان پیوسته بودند، توانستند بسیاری از مراکز و اداره‌جات دولتی را از تصرف دولت خارج ساخته و در کنترل خود درآورند. در اطراف هرات نیز مردم به مراکز اداری حمله کرده، مسئولان دولتی را کشتند یا متواری ساختند. نیروهای زمینی و هوایی دولت به کمک نیروهای شوروی توانستند در روز بیست و نهم حوت بر اوضاع مسلط شده، کنترل شهر و مراکز دولتی را بار دیگر در دست گیرند.

در این قیام که شمار شهدای آن از پنج هزار تا چهل و پنج هزار نفر تخمین زده شده، همه مردم دیندار هرات، اعم از شیعه و سنی، مشارکت داشتند، [271] ولی نقش شیعیان در این نهضت به حدی بود که دولت مارکسیستی کابل آن را نتیجه دخالت برخی از رهبران دینی ایران (آیت الله شریعتمداری) اعلام کردند. پس از آن که مرحوم شریعتمداری کشتار مردم هرات را به دست دولت مارکسیستی محکوم نمود، شمار فراوانی از روشنفکران شیعه از جمله انجنیر محمد اکرم پروتا (وزیر سابق فواید عامه) و انجنیر محمد شریف پروتا، دستگیر و کشته شدند. [272]

ب) قیام دوم سرطان (تیر) ۱۳۵۸ ش. در چنداول کابل:

در قیام چنداول، شیعه و سنی شرکت داشتند، ولی در این قیام نقش اصلی را شیعیان ایفا نمودند. آقای فرهنگ در باره راه اندازی این حرکت سرنوشت ساز در پایتخت دولت مارکسیستی، توسط شیعیان این طور می‌نویسد:

« در بین مردم پایتخت عنصر شیعه که از دو گروه قزلباش و هزاره مرکب بود نسبت به سایر مردم برای آغاز مبارزه آمادگی ذهنی بیشتر داشت. از سوی اینان به حیث اقلیت- و آنگاه اقلیت تحت فشار دولت- از همبستگی بیشتر برخوردار بودند و از دیگر سو، یک تعداد از مراکز اجتماعی به شکل تکیه‌خانه و مدرسه دینی در اختیار داشتند که مجال مذاکره و مباحثه را در مسایل اجتماعی و سیاسی برای ایشان میسر می‌ساخت.» [273]

دانشمندان شیعی، به ماهیت رژیم مارکسیست پی برده بودند و در مجالس خصوصی و عمومی اذهان جامعه را برای جنبش همگانی آماده می‌کردند. آنتونی هیمن، خبرنگار انگلیسی و کارشناس امور افغانستان در گزارشی از قیام چنداول چنین آورده است:

اولین قیامی که به وسیله مردم کابل برپا شد، در شهر کهنه کابل در محله جاده میوند (چنداول محله شیعه نشین) و در روز شنبه ۲ / ۴ / ۱۳۵۸ ش. بود که این تظاهرات به خوبی سازمان داده شده بود و هدف از برپا کردن آن، تحریک همه مردم از سنی و شیعه هزاره بود. در حدود صد هزار نفر که بیشترشان هزاره بودند، در جاده میوند با پرچم‌های سبز راه افتادند، چندین هزار نفر از مردم به تظاهر کنندگان پیوستند، اما این افراد فقط مسلح به کارت و چماق بودند. در مقابل سربازانی که تا بن دندان مسلح بودند، به تظاهر کنندگان و عابری تیر شلیک می‌کردند و عده زیادی را به شهادت رساندند و نزدیک به چهار ساعت بین سربازان و مردم برخورد صورت گرفتند و پس از آن افرادی که زنده مانده بودند به کوچه‌های تنگ جاده میوند پناه بردند. بیمارستان‌های کابل به رغم همدردی پزشکان، حاضر به پذیرش مجروحین برای امر تداوی نبودند، زیرا می‌ترسیدند که از سوی حکومت تنبیه شوند. [274]

قیام دیگری در روز یکشنبه ۳ / ۴ / ۱۳۵۸ ش. مردم هزاره اقدام به تظاهرات مجدد کردند. تمام مدت ماه بعد بازداشت‌های دسته جمعی از مخالفان تیره کی به عمل آمد. در جاده میوند سربازان صفوف کامیون‌های باری را که در خیابان متوقف بودند، دست کم سه هزار نفر از مردم هزاره را بدون هیچ گونه تحقیق از خیابانها جمع کردند و همان روز همه آنها را در گورهای دسته‌جمعی حکومت فرو بردند. چون بیشتر تظاهر کنندگان شیعه بودند، دولت نسبت به تمام شیعیان کابل سوء ظن پیدا کرد، مخصوصاً به طبقه روشنفکر. جامعه قزلباش از برجستگان شیعه بودند. این جامعه نیز همانند شیعیان هزاره، بیشترشان مردم تحصیلکرده، دکتر، مهندس و از کارمندان برجسته دولتی بودند. [275]

ج) قیام‌های آزادی بخش در هزاره‌جات:

بسیاری از مناطق شیعه نشین هزاره‌جات در همان سال اول انقلاب (۱۳۵۸ ش.) از دست رژیم خودکامه کمونیستی آزاد شد. علاوه بر آزاد سازی این مناطق بسیاری از استان‌های همجوار که در مناطق برادران اهل سنت قرار داشتند، شیعیان در آزادسازی آن مناطق نیز سهم فعال داشته‌اند. از جمله می‌توان نام برد که مردم بهسود و دایمیرداد در آزاد نمودن «نرخ میدان» و بندخواجه محمد میدان» نقش اصلی را داشتند. و نیز مردم «دره ترکمن» در آزادی ولسوالی «سیاه‌گرد» و همین طور مردم دایکندی در فتح ولسوالی «پسابند غور» و نیز در آزادسازی چندین ولسوالی در ولایت غور سهم بودند.^[276]

آقای یزدانی مورخ معاصر در باره تعدد خیزش‌ها در هزاره‌جات به تفصیل نوشته است و هر کدام این قیام‌ها و مناطق آن را نام برده است. نگارنده به جهت رعایت اختصار در این نوشتار به آمار آن بسنده خواهد کرد. بیش از ۳۰ قیام را مردم هزاره‌جات در مناطق گوناگون به راه انداختند و به پیروزی هم رسیدند.^[277]

در پایان این گفتار به طور کوتاه درباره تجاوز ارتش سرخ اشاره خواهد شد. ارتش شوروی در ششم جدی سال ۱۳۵۸ ش. وارد خاک افغانستان شد و با از میان برداشتن حفیظ الله امین، ببرک کارمل را به جایش به اریکه قدرت رسانید و سرانجام ارتش شوروی در ۲۵ دلو در سال ۱۳۶۷ ش. خاک افغانستان را ترک نمود.^[278]

د) سازمان‌های سیاسی شیعیان:

تاریخچهٔ جریان‌های سیاسی و گرایش‌های فکری شیعه‌ها را از اوایل قرن بیستم یعنی؛ پس از دوره امیر عبدالرحمن خان بازگشت می‌کند، از «جنبش مشروطه اول» و «جنبش مشروطه دوم» با آزادی نسبی در این کشور، فعالیت‌های سیاسی به شکل خزنه در افغانستان شروع به فعالیت نمود. [279] جامعه تشیع افغانستان دارای نهادهای سیاسی زیادی بوده‌اند، که برخی از این سازمانها و تشکیلات در راستای مبارزه با حکومت‌های ستمگر بوجود آمده است که این جریان‌ها به سه دسته قابل تقسیم است:

۱. سازمانهای قبل از کودتای ۱۳۵۷ ش:

۱. **حزب ارشاد:** این جریان در سالهای ۱۳۲۵-۱۳۲۴ ش. توسط شهید علامه بلخی، در شهر کابل پایه گذاری گردید، این حزب چهارده نفر به عنوان اعضای مرکزی داشت، از ویژگی‌های این ارگان می‌توان گفت که ایجاد همبستگی بین اقوام و قشرهای مختلف جامعه بوده است، به ویژه در میان آگاهان جامعه آن روز- شیعه و سنی- بود. به همین دلیل موجبات خشم حاکمان وقت را فراهم کرد. [280] از افراد این حزب فقط هفت نفر از آنها توانستند، با توجه به این در حکومت نفوذ داشتند. از نظرها پنهان ماندند و دو نفر از آنها (رجبعلی خان چنداولی و دکتر اسدالله رثوفی) مفقود الاثر شدند و بقیه اعضای این حزب به مدت ۱۴ سال و ۶ ماه و ۲۳ روز در زندانهای مخوف حاکمان افغانستان به سر بردند. [281]

۲. **حزب وطن:** آغاز این جریان همزمان با صدارت شاه محمودخان است، که پس از تصویب قانون مطبوعات در سال ۱۹۵۰ م. می‌باشد که رهبر این نهاد بر عهده محمد سرور جويا فرزند منشی غلام حسین ملقب به اعتماد الدوله، از جوانان انقلابی، روشنفکر، نویسنده‌ی توانا و شاعر بلند پایه بود. این دانشمند آزادیخواه، به مدت ۱۶ سال از بهترین ایام عمرش را در سیاه‌چال‌های حاکمان وقت سپری نمود. نامبرده مدیر روزنامه «اتفاق افغان» بود، که در شهر هرات منتشر می‌گردید و در دوره صدارت محمد هاشم به فرمان وی عبدالرحیم نایب الحکومه (استاندار) هرات شد. آقای جويا و دکتر سید یحیی مورد سوء قصد قرار گرفتند، که دکتر سید یحیی شهید شد و جويا از ناحیه‌ی سینه و ران مجروح شد. از امتیازات این جریان می‌توان این را ذکر نمود که اعضای این نهاد فقط از افرادی برجسته شیعی تشکیل نشده بودند، بلکه شخصیت‌های برجسته از برادران اهل سنت در این سازمان بودند، از جمله غبار و فرهنگ که این دو فعالیت‌های چشم‌گیری در این حزب داشتند. [282]

۳. **نهضت پاسداران انقلاب اسلامی:** پایه‌گذاری این جریان در سال ۱۳۴۸ ش. می‌باشد، هدف این نهاد روشن سازی اذهان جوانان شیعی در راه مبارز با استکبار بوده است. [283]

۴. **حزب توحید (رسالت):** پس از قیام آزادی خواهانه مردم شیعه چنداول و گرفتاری علمای شیعه، به دست حاکمان مستبد آن روز این جریان به انتقاد از حکومت آن روز تشکیل شد. هسته مرکزی آن را بیشتر علما و اندیشمندان شیعه شکل می‌دادند. بسیاری از اعضای این جریان به دست حکومت گرفتار شدند و برخی مفقود الاثر گشتند. از اهداف این حزب این بود که جامعه شیعی را آگاه سازند و حرکت نظام‌مندی را علیه رژیم خودکامه وقت تدارک کنند و در جهت هماهنگ سازی با دیگر سازمانهای همفکر در پاکستان و ایران تلاش نمودند. [284]

۵. **اسلام مکتب توحید (امت):** به ادعای آقای دولت آبادی، تشکیل این جریان را در سال ۱۳۴۸ ش. دانسته است ولی بنابر منابع و شواهد موجود، این تشکل در سال ۱۳۵۸ ش. در ایران تأسیس شده است.

اسلام مکتب توحید به انشعاب و فروپاشی دچار شد و اعضای آن به گروه‌ها و تشکیلات دیگر پیوستند، اما برخی از شاخه‌های آن تا سال ۱۳۶۸ ش. به صورت ضعیف به حیات ادامه داد. [285]

۶. **سازمان نصر افغانستان:** جرقه‌ای این سازمان در سال ۱۳۵۱ ش. در داخل افغانستان و آغاز مبارزات حق طلبانه خود را در سال ۱۳۵۲ ش. به عنوان «گروه مستضعفین» آغاز نمود و «روحانیت نوین» که بیشتر از دانش‌آموختگان مراکز علمی چون نجف، قم و مشهد بودند که با ادغام این جریانها با همدیگر تشکیلات گسترده‌تری را تحت عنوان «سازمان نصر افغانستان» به وجود آورد، که اعلام موجودیت این نهاد را در فروردین ماه سال ۱۳۵۸ ش. [286] سازمان نصر، به عنوان یک جریان نظامی و فرهنگی در میان دیگر نهادهای شیعی مطرح است. رهبران این سازمان در تشکیل حزب وحدت و اداره آن سهم به سزایی داشتند. این جریان شیعی در بیشتر مناطق هزاره‌جات و شمال کشور پایگاه‌های نظامی فعال داشت. [287]

۲. سازمانها و جریانات پس از کودتای (۱۳۵۷ش):

۱. **شورای اتفاق:** این حزب در طی صدور قطعنامه در مورخ ۱۳۵۸/۶/۱۵ش. در ولسوالی ورس هزاره‌جات اعلام موجودیت نمود. ریاست این شورا به عهده آیت الله سید علی بهشتی و معاون آن محمد حکیم صمدی، مشاور عمومی آن محمد حسین ناصری، نماینده خارجه آن عبدالصمد اکبری در پاکستان، نماینده دوم آقای نادرعلی مهدوی در ایران، مسئول عمومی نظامی آن سید حسن جگرن، مسئول مالی، کربلایی عبدالعلی جاغوری، آقای فیاض والی، آقای صادقی نیلی (عضو برجسته کادر مرکزی پاسداران جهاد اسلامی) معاون دوم شورا، سید احمد احسانی مسئول فرهنگی و سید جواد عارفی رئیس کمیسیون قضا بودند. شورای انقلابی اتفاق اسلامی افغانستان در مرحله اول خوب درخشید و کم‌کم دچار مشکلات و اختلافات داخلی شد. [288]

۲. **حرکت اسلامی افغانستان:** این نهاد در سال ۱۳۵۸ش. تأسیس و اعلام موجودیت نمود و با رهبری آیت الله محسنی و با ادغام جریانات کوچکتر مانند «روحانیت مبارز»، «سازمان آزادی» و «گروه قرآن و عترت». این حزب با قیام مسلحانه اظهار وجود نمود و مبارزاتی مسلحانه خویش در داخل کشور توسعه داد. [289] مرکز حرکت اسلامی در ایران بود، اما نمایندگان سیاسی آن در برخی از کشورهای دیگر، به ویژه پاکستان فعال بودند. بخش‌های نظامی حرکت اسلامی در مناطق مختلف افغانستان حضور داشتند، چریک‌های شهری این حزب در شهر کابل، فعالیت بسیار خوبی داشتند و آنان مراکز و اشخاص دولتی را هدف قرار می‌دادند در دوره جهاد نقش تعیین کننده داشتند. [290]

۳. **پاسداران جهاد اسلامی افغانستان:** سازمانی به نام «پاسداران جهاد اسلامی افغانستان» در سال ۱۳۵۹ش. پایه‌گذاری شده است. در میان این گروه دو چهره بسیار برجسته بودند:

الف) علما و روحانیون؛ که در ولایات یا فرمانداری‌ها محور انقلاب بودند و جذب گروه‌های اسلامی نشده بودند؛

ب) جوانان؛ که از شهرهای کشور و خارج از کشور به سوی سنگرهای جهاد می‌شتافتند و جذب هیچ تشکیلات دیگری نشده بودند و با از عملکرد سازمانهای موجود ناراضی بودند.

افراد فوق بدون ساز و کرنا، بار عمده‌ی جهاد را با جوش و خروش بر دوش می‌کشیدند و در سال ۱۳۶۱ش. اولین گردهمایی شخصیت‌های سرشناس جهادی چون شیخ محمد اکبری، ضامن علی محقق، نور احمد تقدسی، علی جان زاهدی، نماینده‌ی از طرف شیخ محمد حسین صادقی نیلی شرکت داشتند. رهبری پاسداران، به صورت شورایی بود، مرکز آن داخل افغانستان در خارج از کشور شورای متشکل از چند نفر به عنوان شورای نمایندگی عهده‌دار کارهای مربوط به خارج از کشور بود. پاسداران جهاد اسلامی افغانستان، دارای چهار پایگاه اصلی به نام‌های «عدالت»، «رسالت»، «خاتم الانبیا» و «علی بن ابی طالب» و تعدادی پایگاه فرعی نظامی بود. پاسداران جهاد اسلامی با بیش از ۱۱۴ پایگاه نظامی در بیش از سیزده ولایت از بیست و هشت ولایت کشور حضور فعال نظامی داشت. [291]

۴. **حزب الله افغانستان:** این جریان که بیشتر به حزب الله هرات و گاه حزب الله قاری شهرت یافته است، در سال ۱۳۵۹ش. قاری احمد غور دروازی به وجود آورد. حزب الله برای مدت‌های طولانی فعال‌ترین سازمان شیعی در هرات بود. هرچند حزب الله نیز در طول عمر خود دچار انشعابات شد، ولی قاری احمد که شخصیت نخست آن بود، توانست تا سال ۱۳۷۱ش. به کار خود ادامه دهد. در این سال بود که حزب الله به حزب وحدت اسلامی پیوست. [292]

۵. **سازمان فلاح اسلامی افغانستان:** این سازمان در سال ۱۳۵۹ش. از شورای اتفاق شد و با دفتر جداگانه و مستقل و اساسنامه و مرامنامه و جزوات، بنا به مناسبتها فعالیت خود را آغاز کرد. این سازمان در عرصه‌ی نظامی نتوانست حضور خود را تثبیت کند و تداوم بخشید. همانگونه که پیش از این اشاره شد، سازمان فلاح بعدها به حزب دعوت اتحاد اسلامی پیوست و یکی از اعضای تشکیل دهنده آن شد. [293]

۶. **حزب وحدت اسلامی افغانستان:** این سازمان سیاسی شیعی، متشکل از چندین حزب و سازمان کوچکتر بود که در تاریخ ۱۳۶۷/۴/۲۴ش. کنگره سراسری مجاهدین مناطق مرکزی با شرکت مسئولین و سران احزاب از کلیه مناطق، دایر گردید. این کنگره به مدت چهار روز به طول انجامید و همزمان با بیستمین سالگرد شهادت علامه بلخی در مرکز فرمانداری پنجاب با ایراد بیست و چهار سخنرانی مسوسط پیرامون محورهای مشخص شده‌ی که مسایل اساسی انقلاب و جامعه شیعه گرفتار آن بود، هشت مقاله‌ی تحلیلی و اجرای هفت سرود انقلابی و صدور قطعنامه‌ی ۱۶ ماده‌ی، در میان شور و هیجان جمعیت حاضر شرکت کننده در کنگره که اکثراً شخصیت‌ها و رجال سیاسی، فرهنگی و نظامی بیشتر از ده استان (ولایت) و بیست فرمانداری (ولسوالی) مناطق مرکزی و صفحات شمال کشور حضور داشتند، این اتفاق مهم را در تاریخ تشیع از نزدیک به نظاره نشستند. شخصیت‌ها و رجال برجسته‌ی که میثاق وحدت را امضاء نمودند، بدین قرار است:

۱- سازمان نصر: صادقی (پروانی)، مزاری، حکیمی، نوید، سجادی، هادی و واحدی؛

۲- پاسداران جهاد اسلامی: استاد صادقی نیلی، اکبری، رضوانی، فکرت، غفوری و واعظی؛

۳- حرکت اسلامی: هادی، فیاض، انوری، عصمت‌اللهی، رضوانی و مدرسی؛

۴- جبهه متحد انقلاب اسلامی: رضایی و واحدی؛

۵- سازمان نهضت اسلامی: سعیدی، باقری، افضل و جعفری؛

۶- سازمان نیروی اسلامی: قائمی، حسینی و جوادی؛

۷- حزب الله: نماینده وجود نداشت.

۸- دعوت اسلامی: از طرف این جریان آقای سعیدی نهضت و کالت داشت و این پیمان وحدت را امضاء نمود.^[294]

در مراسم با شکوهی، همگان آن را امضاء کردند. اعضا با دست گذاشتن روی قرآن به نام خداوند سوگند یاد کردند که گروه‌های پیشین را منحل کنند و در راه تشکیلات جدید یعنی «حزب وحدت اسلامی افغانستان بکشند»^[295] حزب وحدت اسلامی افغانستان، در دوره جهاد، یکی از احزاب مهمی جهادی بود و پس از دوران پیروزی بر ارتش کمونیستی در سال ۱۳۷۰ ش. کنگره دیگری تشکیل شد، سرانجام آقای «شهید عبدالعلی مزاری» را به عنوان دبیر کل این حزب برگزید، در این مرحله این جریان سیاسی شیعی به عنوان یک حزب قدرتمند وارد صحنه سیاسی گردید، در دوره اول حکومت مجاهدین شرکت جست.^[296] و اکنون نیز به عنوان عمده ترین حزب سیاسی شیعه از مردم شیعه در عرصه سیاسی نمایندگی می‌کند.

۳. ائتلاف سازمانها و جریانات شیعی:

اولین تلاش وحدت طلبانه در دی ماه سال ۱۳۵۸ با اتحاد شش حزب شیعی صورت گرفت. احزاب تشکیل دهنده این اتحاد عبارتند بودند از: شورای انقلابی اتفاق اسلامی افغانستان؛ نهضت اسلامی افغانستان؛ حرکت اسلامی افغانستان؛ سازمان نصر افغانستان؛ نهضت روحانیت و جوان اسلامی؛ اتحادیه علمای.^[297] پس از ناکامی این جریان، تلاش دیگری صورت گرفت تا نیروهای شیعی را برای مبارزه علیه دولت مارکسیستی و پیشبرد اهداف انقلاب اسلامی متحد سازد، این بار ده حزب در تشکیلی به نام «جبهه آزادی بخش انقلاب اسلامی افغانستان» متحد شدند: شورای انقلابی اتفاق اسلامی افغانستان؛ سازمان نصر افغانستان؛ حرکت اسلامی افغانستان؛ حزب اسلامی رعد افغانستان؛ نهضت اسلامی افغانستان؛ مجاهدین خلق افغانستان؛ نیروی اسلامی افغانستان؛ جنبش اسلامی افغانستان؛ نهضت روحانیت و جوان افغانستان؛ اتحاد علمای افغانستان.^[298] این تشکیل نیز بدون آن که کار مهمی انجام دهد، به دلیل ناسازگاری رهبران احزاب تشکیل دهنده آن، پس از عمر کوتاهی از هم فرو پاشید.

ائتلاف دیگری که در راستای متحد ساختن نیروهای جهادی شیعه صورت گرفت، به تشکیل ائتلافی به نام «جبهه متحد انقلاب اسلامی افغانستان» انجامید. در تاریخ ۱۳۶۱/۸/۱۰ نشست‌های برای اتحاد میان این نهادها صورت گرفت: سازمان نصر؛ نهضت اسلامی؛ اسلام مکتب توحید؛ سازمان فدائیان اسلام؛ فدائیان امت مسلمان افغانستان (فاما)؛ روحانیت و جوان افغانستان (رجا)؛ جنبش اسلامی مستضعفین افغانستان.

در تاریخ ۱۳۶۱/۱۱/۶. اعلامیه‌ی از سوی چهار حزب اسلام مکتب توحید، سازمان روحانیت و جوان، سازمان فدائیان اسلام و فدائیان امت مسلمان افغانستان به نام جبهه متحد انقلاب اسلامی افغانستان منتشر گشت.

در اسفند ماه سال ۱۳۶۳ ش. ائتلافی بین چهار حزب شیعی به وجود آمد که به نام «ائتلاف چهارگانه» مشهور شد. این چهار حزب عبارتند از: سازمان نصر؛ پاسداران جهاد اسلامی؛ جبهه متحد انقلاب اسلامی؛ نهضت اسلامی. این اتحادها حدود یک سال ادامه یافت، ولی هیچ گونه نتیجه‌ی عملی در پی نداشت و سرانجام به فراموشی سپرده شد.^[299]

ائتلاف جدی‌تر در سال ۱۳۶۵ ش. آغاز شد و در بهار سال ۱۳۶۶ ش. به بار نشست هشت حزب جهادی، ائتلافی را به نام «شورای ائتلاف اسلامی افغانستان» تشکیل دادند. احزاب و گروه‌های عضو شورای ائتلاف عبارت بودند از: جبهه متحد انقلاب اسلامی؛ دعوت اسلامی؛ حزب الله افغانستان؛ حرکت اسلامی؛ سازمان نصر افغانستان؛ پاسداران جهاد اسلامی؛ سازمان نیروی اسلامی؛ نهضت اسلامی؛ شورای انقلابی اتفاق اسلامی.

یکی از اهداف اصلی شورای ائتلاف، قطع منازعات داخلی بود و اعضای آن اعلام نمودند که هیچ یک از اعضای ائتلاف هشت گانه حق تعرض، علیه یکدیگر را ندارند. و همه اعضای این ائتلاف آزادند که در همه مناطق، فعالیت‌های تبلیغاتی و جهادی و دفاتر فرهنگی و در صورت نیاز پایگاه نظامی داشته باشند.^[300] همان طوری که گفته شد، این ائتلاف در قطع نزاعهای داخلی نا موفق بود، ولی در عرصه‌های دیگر دستاوردهای داشت از جمله در عرصه مذاکرات با احزاب سیاسی، شوروی سابق تا حد زیادی موفق بود. شورای ائتلاف از سویی با اتحاد هفت گانه احزاب سنی پیشاور درباره دولت موقت و نحوه و میزان سهم شیعیان در این دولت به بحث نشست، از سوی دیگر در مقام نماینده شیعیان افغانستان با اتحاد جماهیر شوروی مذاکراه کرد. شکل گیری ائتلاف در این مرحله تاریخی بسیار ضروری و حیاتی بود و این شورا به رغم کم و کاستی‌های که داشت، نقش فعال و مثبتی در صحنه سیاسی کشور به نفع شیعیان ایفا کرد.

نخستین حرکت جدی برای وحدت احزاب و گروه‌های جهادی شیعی در ماه سرطان (مرداد ماه) ۱۳۶۷ به صورت یک کنگره بزرگ متشکل از فرماندهان جهادی آغاز شد. پس از نشست‌های پیاپی در مناطق برگزار نمودند و در تاریخ ۱۳۶۸/۴/۲۵ به مدت نه روز این نشست‌ها ادامه یافت و تصمیم نهایی را مبنی بر اتحاد کامل گروه‌ها اتخاذ کرده، کمیسیونی را مأمور ساختند که قطعنامه‌ی را با عنوان «میثاق وحدت» آماده کند. این میثاق، در بیست ماده آماده شد و در مراسم با شکوهی،

همگان آن را امضا کردند. اعضا با دست گذاشتن روی قرآن، به نام خداوند سوگند یاد کردند که گروه‌های پیشین را منحل کنند و در راه تشکیلات جدید یعنی «حزب وحدت اسلامی افغانستان» بکوشند.^[301]

دستاوردهای حزب وحدت اسلامی افغانستان بدین گونه بود:

- ۱- قطع منازعات و جنگهای داخلی که حزب وحدت با فرستادن هیأت به مناطق مختلف آتش جنگ را خاموش نمود.
- ۲- نیروهای پراکنده‌ی نظامی در قالب حزب وحدت اسلامی متمرکز یافتند و تبدیل به قدرت نظامی شیعی شده‌اند.
- ۳- در مذاکرات با احزاب سنی مستقر در پاکستان موضع قوی تری قرار داشت.
- ۴- شیعیان برای نخستین بار، از انزوای سیاسی بیرون آمده، به اجلاس‌های منطقه‌ی و بین‌المللی راه یافتند.^[302] به عنوان یک جریان مقتدر شیعی در صحنه‌های سیاسی حضور پیدا کردند.

جدول سازمان‌های سیاسی شیعیان

نام نهاد	سیستم رهبری	نام رهبر و اعضای نهاد	تحصیلات
۱	فردی	علامه شهید سید اسماعیل بلخی (رهبر) سید علی گوهر غوربندی، سید سرور لولنجی، خواجه محمد نعیم، محم اسلم غزنوی، عبداللطیف سرباز چنداولی، سید سکندر مظفری (چنداولی)، دکتر اسدالله رئوفی، محم ابراهیم گاوسوار (شهرستانی)، عبدالغیاث کندک مشر، خدای نظر مزاری، محمد حیدر کندک مشر، محمد حسن لوامشر.	حوزوی و غیر حوزوی
۲	فردی	سرور جويا (رهبر) میر غلام محمد غبار، براتعلی تاج، عبدالحی عزیز، دکتر محمد ابوبکر، دکتر عبدالقیوم رسول، فتح محمد خان، علی احمد نعیمی، علی محمد خروش، عبدالحکیم عاطفی، سلطان احمد لوی ناب، دکتر محمد فاروق اعتمادی و میر محمد صدیق فرهنگ.	دانشگاهی
۳			
۴			
۳	نهضت پاسداران انقلاب اسلامی ۱۳۴۸ ش.		
۴	حزب توحید و حزب رسالت	سرور واعظ، شیخ محمد امین افشار، شیخ محمد علی، سید علی احمد عالم، سید عبدالمجید ناصر، مصباح سنگلاخ، سید میر حسین رضوانی، شیخ سلطان، شیخ زین العابدین، محمد اسماعیل مبلغ، سید ابراهیم عالمشاهی، محمد یوسف بینش، محمد حسین نهضت، سید میرزاشاه فضیلت، علی آقا (پسر بلخی).	حوزوی و دانشگاهی

			اسلام مکتب توحید (امت) ۱۳۵۸ ش.	۵
حوزوی	عبدالعلی مزاری، کریم خلیلی، قربانعلی عرفانی، میر حسین صادقی، عزیزالله شفق، سید عباس حکیمی، سید حسین حسینی، خادم حسین ناطق، یوسف واعظی و محمد ناطقی	شورایی	سازمان نصر افغانستان ۱۳۵۸ ش.	۶
حوزوی	محمد حسین صادقی نیلی، محمد اکبری، ضامن علی محقق، علیجان زاهدی، قربانعلی محقق، محمد علی فصیحی، محمد حسین امینی، نور احمد تقدسی	فردی	پاسداران جهاد اسلامی ۱۳۵۸ ش	۷
حوزوی	سید علی بهشتی (رهبر)، محمد حکیم صمدی، محمد حسین ناصری، عبدالصمد اکبری، سید حسن جگرن، صادقی نیلی، سید احمد احسانی، سید جواد عارفی	فردی	شورای انقلاب اتفاق اسلامی افغانستان ۱۳۵۸ ش.	۸
حوزوی	محمد آصف محسنی قندهاری (رهبر)	فردی	حرکت سلامی افغانستان ۱۳۵۸ ش.	۹
حوزوی	سید مصباح، شیخ باقر سلطانی، سید حسین عالمی بلخی، محمدی و...	شورایی	جبهه متحد	۱۰
حوزوی	علی افتخاری، یوسف زکی، سید صفدر احسانی، محمد اسحاق اخلاقی، اخلاقی دامرده، علی رحیمی، عبدالله فخر	شورایی	نهضت اسلامی افغانستان	۱۱
	سید ظاهر محقق، سید میر حسین فصیحی، سید		سازمان نیروی	

۱۲	اسلامی	شورایی	محمد سنگچار کی، شیخ عوضعلی نبی زاده	حوزوی
۱۳	سازمان نیروی انقلاب اسلامی	شورایی	کریمی و...	حوزوی
۱۴	جنبش اسلامی مستضعفین	فردی	عبدالحسین اخلاقی	حوزوی
۱۵	جنبش اسلامی افغانستان	فردی	عاقلی	حوزوی
۱۶	روحانیت جوانان (رجا)	فردی	شیخ زاده خزاعی	حوزوی
۱۷	کانون مهاجر	شورایی	سید عسکر موسوی، قاسم علی رحمانی، سید حمدالله جعفری، سید حسین موحد بلخی و رنجبر	غیر حوزوی
۱۸	حزب دعوت	شورایی	شیخ حسین (شیخ زاده)، رمضان علی محقق افشار و نور احمد تقدسی	حوزوی
۱۹	حزب رعد	شورایی	سید روح الله بلخابی، سید حجت فاضلی، محقق سربلی، سید جعفر فاضلی، غلام سخی مصباح، براتعلی جبرئیلی، وثوق شیخ زاده غزنوی، سعادتملوک تابش، و عبدالحق شفق	غیر حوزوی
۲۰	دعوت اتحاد اسلامی ۱۳۶۵	شورایی	امین وحیدی، شیخ زاده، رمضانعلی محقق افشار و عبدالله جعفری	حوزوی

۲۱	فلاح اسلامی	شورایی	صمدی، محمد ابراهیم بابه، محمد حسین ستیز و سکندر قیام	حوزوی غیر حوزوی
۲۲	طلوع حق	شورایی	شیخ زاده، رمضانعلی محقق افشار، امین وحیدی	حوزوی
۲۳	حزب اسلامی رعد	فردی	شیخ زاده خزاعی	حوزوی
۲۴	فاما	شورایی	رضایی سربلی و زکی	حوزوی
۲۵	حزب وحدت اسلامی افغانستان	فردی	عبدالعلی مزاری، محمد کریم خلیلی، صادقی نیلی و عرفانی	حوزوی
۲۶	شورای فرهنگی اسلامی افغانستان	شورایی	فضیحی بهسودی، محسنی بهسودی، عیسی غرجستانی، مدیر رستم علی	حوزوی غیر حوزوی
۲۷	شورای ائتلاف اسلامی افغانستان	شورایی	کریم خلیلی، افتخاری، علیجان زاهدی، محقق زاده، قاری احمد، جاوید و رمضانعلی محقق افشار	حوزوی

منبع: بصیر احمد دولت آبادی، شناسنامه احزاب و جریانات سیاسی افغانستان

منابع فصل دوم

- [1]- ابوالقاسم گرچی، دانشنامه ایران و اسلام، زیر نظر احسان یار شاطر، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰، ج ۹، ص ۱۲۰۸؛ حسن انوشه، دانشنامه ادب فارسی در افغانستان، تهران: سازمان چاپ و انتشارات، چاپ اول، ۱۳۷۸، ج ۳، ص ۴۴.
- [2]- سعید نفسی، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تا پایان قرن دهم هجری، تهران: فروغی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۳۱۷.
- [3]- دایره المعارف تشیع، زیر نظر: جمعی از نویسندگان، تهران؛ نشر شهید سعید محبی (۱۳۷۵-۱۳۷۲)، ج ۲، ص ۲۸.
- [4]- ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، تهران: فردوس، ۱۳۷۱، ج ۴، ص ۵۲۵.
- [5]- سعید نفسی، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تا پایان قرن دهم هجری، ج ۱، ص ۶۶۶؛ حسن انوشه، دانشنامه ادب فارسی در افغانستان، ج ۳، ص ۱۲۶.
- [6]- همان، ص ۷۳.
- [7]- همان، ص ۱۲.
- [8]- همان، ص ۱۰۷۸.
- [9]- همان، ص ۲۶۰.
- [10]- همان، ص ۴۷۲.
- [11]- دایره المعارف آریانا، ج ۳، ص ۱۷۴.
- [12]- آقا بزرگ تهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، بی تا، ج ۹، ص ۱۰۷.
- [13]- دایره المعارف آریانا، ج ۳، ص ۵۴۸.
- [14]- حسن انوشه، دانشنامه ادب فارسی در افغانستان، ج ۳، ص ۱۵۶.
- [15]- ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، ص ۱۸۲.
- [16]- حسن انوشه، دانشنامه ادب فارسی در افغانستان، ج ۳، ص ۳۳۳.
- [17]- احمد منزوی، فهرست کتب خطی کتابخانه گنج بخش تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۱۶۶-۱۶۵؛ حسین علی یزدانی، (حاج کاظم) تاریخ تشیع افغانستان، ص ۸۹-۸۸.
- [18]- آقا بزرگ تهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۱۸، ص ۲۰؛ ذیل کلمه کشف الآیات.
- [19]- حسین علی یزدانی (حاج کاظم) تاریخ تشیع در افغانستان، ص ۹۱.
- [20]- آقا بزرگ تهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۱۷، ص ۱۸۹.
- [21]- حسن انوشه، دانشنامه ادب فارسی در افغانستان، ج ۳، ص ۲۶۱.
- [22]- همان، ص ۸۵.
- [23]- همان، ص ۱۸۷.
- [24]- مجله آریانا، سال ۲۷، ش ۶، ص ۹۹؛ سامیه عبادی روشنگر، «میرزایان برنا باد»، خراسان، سال دوم، ش دوم، حمل جوزای ۱۳۶۱ش، ص ۱۶۶-۱۵۰.
- [25]- میرزا عبدالرحمن مدرس، تاریخ علمای خراسان، مقدمه، تحشیه و تصحیح: محمد باقر ساعدی خراسانی، مشهد: کتابفروشی دیانت، ۱۳۴۱، ص ۷۳-۷۲.
- [26]- حسین علی یزدانی (حاج کاظم)، تاریخ تشیع در افغانستان، ص ۱۰۸-۱۰۷.
- [27]- حسین نایل، سیری در ادبیات سده سیزدهم، ص ۳۲۳.
- [28]- دایره المعارف آریانا، ج ۶، ص ۱۲۵.
- [29]- آقا بزرگ تهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۱۹، ص ۳۶۲-۳۶۱.
- [30]- آقا بزرگ تهرانی، نقباء البشر فی القرن الرابع عشر، مشهد: دار المرتضی للنشر، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۲۱۵-۲۱۲.
- [31]- سید احمد دیوان بیگی شیرازی، حدیقه الشعراء، تحقیق: عبدالحسین نوایی، تهران: زرین، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۸۳۳-۸۳۲.
- [32]- حسن انوشه، دانشنامه ادب فارسی در افغانستان، ج ۳، ص ۸۴۳.
- [33]- جمعی از نویسندگان، نجف کانون تشیع، مشهد: مؤسسه چاپ آستان قدس رضوی، ۱۳۸۳، ص ۱۶۴-۱۶۳.

- [34]- همان.
- [35]- محمد آقا نجفی قوچانی، برگی از تاریخ معاصر، حیات الاسلام فی احوال آیه الملک العلام، تصحیح: رمضان علی شاکری، تهران: انتشارات هفت، ۱۳۷۸، ص ۱۱.
- [36]- میرزا محمد علی، مدرس تبریزی ریحانه الادب، تهران: کتابفروشی خیام، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۴.
- [37]- پوهاند عبدالحی حبیبی، تاریخ نویسی در افغانستان، مجله سراج، سال دوم، ش ۵، ۱۳۷۴، ص ۲۳۹؛ حسین علی یزدانی (حاج کاظم)، مقدمه سراج التواریخ، ج ۱، ص ۱۰.
- [38]- کیوان سمیعی، زندگانی سردار کابلی، تهران: کتابفروشی زوار، ۱۳۶۹، ص ۶-۵.
- [39]- حسین نایل، سرزمین و رجال هزاره جات، ص ۲۳۱.
- [40]- حسین نایل، سرزمین و رجال هزاره جات ص ۲۳۰.
- [41]- حسین علی یزدانی (حاج کاظم)، زندگینامه مبلغ، هفته نامه وحدت، ش ۱۳۲، پنجشنبه ۱۸، ۱۳۷۳، ص ۱۳.
- [42]- سید سرور واعظ بهسودی، مصباح الاحکام، نجف: مطبعه نعمان، چاپ اول، ص ۱۳۸۹.
- [43]- حسین نایل، سرزمین و رجال هزاره جات، ص ۲۳۲-۲۳۰.
- [44]- همان، ص ۳۳۹.
- [45]- عبدالمجید ناصری داوودی، مشاهیر تشیع در افغانستان، ج ۱، ص ۱۷۸.
- [46]- سید محمد کاظم بلبل، مرثیه سرایان افغانستان، به کوشش: ع، عرفانی، تهران: موسسه تحقیقاتی، انتشاراتی و آموزش انقلاب اسلامی افغانستان، ۱۳۷۵، ص ۱۰۹.
- [47]- حسین نائل، سرزمین و رجال هزاره جات، ص ۳۴۰.
- [48]- محمد نبی و اصل، مرثیه سرایان افغانستان، به کوشش: ع، عرفانی، تهران: انتشارات موسسه تحقیقاتی، انتشاراتی و آموزشی فرهنگ انقلاب اسلامی افغانستان، ۱۳۷۵، ص ۱۱۱.
- [49]- همان، ص ۳۶.
- [50]- همان، ۶۹؛ عبدالمجید ناصری داوودی، مشاهیر تشیع در افغانستان، ج ۲، ص ۱۲۰.
- [51]- سید اسماعیل بلخی، دیوان بلخی، ج ۱، تهران انتشارات سید جمال الدین حسینی، ۱۳۶۸، ص ۱۷۹.
- [52]- همان، ص ۱۸۲.
- [53]- همان، ص ۲۲۷.
- [54]- حسن انوشه و حفیظ الله شریعتی «سحر» افغانستان در غربت، تهران: انتشارات نسیم بخارا، چاپ اول، ۱۳۸۲، ص ۲۸۷.
- [55]- همان، ص ۲۸۸؛ فضل الله قدوسی، مشرق گل‌های فروزان، به کوشش: قنبر علی تابش، کتابخانه تخصصی ادبیات وابسته، دفتر آیت الله سیستانی، چاپ اول، تابستان ۱۳۷۸، ص ۱۱۰.
- [56]- همان، ص ۳۱۵؛ سید ابوطالب مظفری، مجله شعر، تهران، سال دوم، ش ۱۳، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، مهر ۱۳۷۳، ص ۷۲.
- [57]- همان، ص ۳۱۶.
- [58]- حسن انوشه و حفیظ الله شریعتی «سحر» افغانستان در غربت، ۱۳۸۲، ص ۳۵۱.
- [59]- همان، ص ۳۶؛ محمد کاظم کاظمی، نگاهی به شعر هجرت در ایران اسلامی، فصلنامه شعر، سال دوم، ش ۱۴، ویژه شعر افغانستان حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی تهران، آبان ۱۳۷۳، ص ۲۶.
- [60]- حسن انوشه حفیظ الله شریعتی «سحر» افغانستان در غربت، ص ۳۹۱.
- [61]- لورل کورنا، افغانستان، ترجمه: فاطمه شاداب، تهران، ققنوس، ۱۳۸۳، ص ۸۳.
- [62]- علیداد، لعلی، سیری در هزاره جات، ص ۲۹۸.
- [63]- نصر الله سلجوقی، موسیقی و تئاتر در هرات، تهران: توس، مرکز بین المللی گفتگوی تمدنها، ۱۳۸۲، ص ۴۸.
- [64]- همان، ص ۱۵۴.

- [65]- علیداد لعلی، سیری در هزاره جات، ص ۲۸۹.
- [66]- لورل کورنا، افغانستان، ص ۸۵.
- [67]- راجر سیوری، ایران عصر صفوی، ترجمه: کامبیز عزیزی، تهران: انتشارات سحر، ۱۳۶۳، ص ۷-۶.
- [68]- عبداللطیف نظری، خوشنویسان افغانستان، قم: کانون فرهنگی آرمان، ۱۳۷۸، ص ۱۲۶-۱۲۳.
- [69]- حسن انوشه، دانشنامه ادب فارسی، ج ۳، ص ۳۳۳.
- [70]- همان، ص ۸۴۳.
- [71]- دکتر سید علی رضوی غزنوی، «ملا فیض محمد کاتب و سراج التواریخ» سراج، قم، ۱۳۷۷، ش ۱۵، ص ۲۵۴-۲۵۰.
- [72]- عبدالمجید ناصری داوودی، مشاهیر تشیع در افغانستان، ج ۲، ص ۲۴۶.
- [73]- لورل کورنا، افغانستان، ترجمه: فاطمه شاداب، ص ۸۶.
- [74]- حسین علی یزدانی (حاج کاظم) تاریخ تشیع افغانستان، ص ۱۲۵-۱۲۴؛ تیمور خانوف، تاریخ ملی هزاره، مترجم: عزیز طغیان، ص ۸۴-۸۲؛ فیض محمد کاتب، سراج التواریخ، ج ۳، ص ۴۲.
- [75]- لورل کورنا، افغانستان، ترجمه: فاطمه شاداب، ص ۸۷.
- [76]- کارل رات جنز، افغانستان مروری بر نشست ما نهانیم (مجموعه مقالات) ترجمه: سید محسن محسنیان، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۷۱ ش. ص ۹۷.
- [77]- تیمور خانوف، تاریخ ملی هزاره، ص ۸۵.
- [78]- همان، ص ۸۶.
- [79]- علیداد لعلی، سیری در هزاره جات، ص ۲۳۶-۲۳۴.
- [80]- علیداد لعلی، سیری در هزاره جات، ص ۲۳۴.
- [81]- تیمور خانوف، تاریخ ملی هزاره، ص ۸۷.
- [82]- علی داد لعلی، سیری در هزاره جات، ص ۲۴۷-۲۴۶.
- [83]- محمد عزیز بختیاری، شیعیان افغانستان، ص ۱۵۰-۱۴۹.
- [84]- علیداد لعلی، سیری در هزاره جات، ص ۲۰۸؛ محمد عزیز بختیاری، شیعیان افغانستان، ص ۲۸۳.
- [85]- همان، ص ۲۱۴.
- [86]- همان، ص ۲۱۵.
- [87]- همان.
- [88]- همان.
- [89]- انجینیر علیداد لعلی، سیری در هزاره جات، ص ۲۳۸-۲۳۹.
- [90]- عبد المجید ناصری داوودی، مشاهیر تشیع در افغانستان، ج ۱، ص ۱۶۹-۱۶۸.
- [91]- حسین علی یزدانی (حاج کاظم)، پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، ج ۲، ص ۴۷.
- [92]- محمد عزیز بختیاری، شیعیان افغانستان، ص ۳۸۰.
- [93]- جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۲۳۲-۲۳۴.
- [94]- محمد عزیز بختیاری، شیعیان افغانستان، ص ۳۸۰.
- [95]- قاضی منہاج جوزجانی، طبقات ناصری، ج ۱، ص ۳۶۲.
- [96]- مجله جنگ غرچستان، ش ۱۲، ص ۳۸-۳۷.
- [97]- بصیر احمد دولت آبادی، شناسنامه افغانستان، ص ۴۶۷.
- [98]- علیداد لعلی، سیری در هزاره جات، ص ۳۴۴.
- [99]- محمد عزیز بختیاری، شیعیان افغانستان، ص ۲۴۶-۲۴۵؛ محمد اسحاق اخلاقی، هزاره‌ها در جریان تاریخ، قم: انتشارات شرایع، ۱۳۸۰، چاپ دوم، ص ۵۴۶.

- [100]- محمد عزیز بختیاری، شیعیان افغانستان، قم، ص ۲۴۸-۲۴۷.
- [101]- حسین شفایی، زندانیان روحانیت تشیع افغانستان، ص ۳۵.
- [102]- محمد عزیز بختیاری، شیعیان افغانستان، ص ۲۴۷.
- [103]- همان، ص ۲۵۸.
- [104]- همان.
- [105]- عبدالمجید ناصری داوودی، مشاهیر تشیع در افغانستان، ج ۱، ص ۱۷۱.
- [106]- سید عبدالله المهدی، هفته نامه وحدت، ش ۱۳۸، سال چهارم، پنجشنبه ۹ سرطان ۱۳۷۳، ص ۹.
- [107]- محمد سرور رجاء، احیاگر شیعه در افغانستان، قم، انتشارات افق فردا، ۱۳۸۲، ص ۱۴۳-۱۴۰.
- [108]- محمد عزیز بختیاری، شیعیان افغانستان، ص ۳۸۵-۳۸۴؛ علیداد لعلی، سیری در هزاره جات، ص ۳۴۳.
- [109]- فریده رازی، فرهنگ واژه‌های فارسی سده، تهران: نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۶۶، ص ۱.
- [110]- نیکلاس و دیگران، فرهنگ جامعه شناسی، ترجمه: حسن پویان، تهران: چاپ خوش، چاپ دوم، ۱۳۷۰، ص ۳۲۴.
- [111]- بروس کوئن، مبانی جامعه شناسی، ترجمه و اقتباس غلام عباس توسلی و رضا فاضل، تهران: سمت، چاپ اول، ۱۳۸۲، ص ۵۹.
- [112]- محمد عزیز بختیاری، شیعیان افغانستان، ص ۲۹۰.
- [113]- سید محمد حسین فرهنگ، جامعه شناسی و مردم شناسی شیعیان افغانستان، ص ۳۲۷.
- [114]- همان.
- [115]- محمد عزیز بختیاری، شیعیان افغانستان، ص ۲۹۵-۲۹۴؛ سیدمحمد حسین فرهنگ، جامعه شناسی و مردم شناسی شیعیان افغانستان، ص ۳۲۷.
- [116]- محمد عزیز بختیاری، ص ۲۹۵.
- [117]- علیداد لعلی، سیری در هزاره جات، ص ۱۶۱.
- [118]- محمد سرور رجاء، احیاگر شیعه در افغانستان، ص ۱۴۳.
- [119]- محمد مقدم، چهارشنبه سوری، تهران: مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، فروردین ۱۳۷۷، ص ۷۹.
- [120]- محمد عزیز بختیاری، شیعیان افغانستان، ص ۲۹۶.
- [121]- آذر تاش آذر نوش، آداب و رسوم ملی ایران، تهران: شورای عالی فرهنگ و هنر، ۱۳۵۴، ص ۱۳.
- [122]- محمد عزیز بختیاری، شیعیان افغانستان، ص ۲۹۷-۲۹۶.
- [123]- موسسه رها، بررسی وضعیت اجتماعی زنان، کابل: ۱۳۸۳، به نقل از محمد عزیز بختیاری، شیعیان افغانستان، ص ۲۹۸.
- [124]- بصیر احمد دولت آبادی، شناسنامه افغانستان، ص ۷۰.
- [125]- علیداد لعلی، سیری در هزاره جات، ص ۱۶۳.
- [126]- محمد عزیز بختیاری، شیعیان افغانستان، ص ۳۰۴.
- [127]- شهید الثانی، روضه البهیة، تحقیق: محمد کلانتری، قم: انتشارات داوری، ۱۴۱۰، ج ۶، ص ۹۷.
- [128]- سید حسین شرف الدین، تبیین جامعه شناختی مهریه، قم: انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۰، ص ۱۷۱.
- [129]- محمد عزیز بختیاری، شیعیان افغانستان، ص ۳۰۶-۳۰۵.
- [130]- همان، ص ۳۰۸.
- [131]- همان.
- [132]- علیداد لعلی، سیری در هزاره جات، ص ۱۶۱؛ محمد عزیز بختیاری، شیعیان افغانستان، ص ۳۰۹.
- [133]- حسین علی یزدانی (حاج کاظم)، پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، ج ۲، ص ۷۸.
- [134]- هفته نامه وحدت، ۸ سرطان ۱۳۷۲، ش ۱۰۴، ص ۱۴.
- [135]- حسین علی یزدانی (حاج کاظم)، پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، ج ۲، ص ۷۸.
- [136]- مونت استورات، الفستون، افغانان، ص ۴۳۱-۴۳۰. این مردم شناس انگلیسی در اوایل قرن نوزدهم (۱۸۰۱م) می نویسد:

«هزاره ها(شعبه ها) همه در اسب سواری و تیراندازی ماهرند. هر مرد یک تفنگ فیله‌ی دارد دیگر جنگ افرارشان عبارت است از شمشیر ایرانی، یک خنجر باریک و بلند با غلاف چوبی و گاه نیزه»

- [137]- سید محمد حسین، جامعه شناسی و مردم شناسی شیعیان افغانستان، ص ۳۱۲.
- [138]- همان، ص ۳۱۲-۳۱۵.
- [139]- همان، ص ۳۱۵-۳۱۶.
- [140]- علیداد، لعلی، سیری در هزاره جات، ص ۱۴۳.
- [141]- محمد عزیز بختیاری، شیعیان افغانستان، ص ۳۳۶-۳۳۷.
- [142]- همان، ص ۳۳۸.
- [143]- تیمور خانوف، تاریخ ملی هزاره، ترجمه عزیز، طغیان، ص ۷۷-۷۸.
- [144]- همان، ص ۷۸.
- [145]- محمد عزیز بختیاری، شیعیان افغانستان، ص ۱۳۱.
- [146]- حسین علی یزدانی (حاج کاظم)، پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، ج ۲، ص ۱۹۳-۱۹۲؛ محمد عزیز بختیاری، شیعیان افغانستان، ص ۱۳۱.
- [147]- تیمور خانوف، تاریخ ملی هزاره، ترجمه عزیز طغیان، ص ۸۰.
- [148]- همان، ص ۸۱.
- [149]- barak.
- [150]- حسین علی یزدانی (حاج کاظم)، تاریخ تشیع افغانستان، ص ۶۸-۶۷؛ تیمور خانوف، تاریخ ملی هزاره، ترجمه: عزیز طغیان، ص ۸۴-۸۳.
- [151]- محمد عزیز بختیاری، شیعیان افغانستان، ص ۱۳۷-۱۳۶.
- [152]- تیمور خانوف، تاریخ ملی هزاره، ترجمه: عزیز طغیان، ص ۸۱.
- [153]- محمد عزیز بختیاری، شیعیان افغانستان، ص ۱۳۹-۱۳۸.
- [154]- تیمور خانوف، تاریخ ملی هزاره، ترجمه: عزیز طغیان، ص ۸۳.
- [155]- همان، ص ۸۸.
- [156]- همان، ص ۸۹-۸۸.
- [157]- همان، ص ۹۰-۹۱.
- [158]- محمد عزیز بختیاری، شیعیان افغانستان، ص ۱۵۴-۱۵۳.
- [159]- خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۱۱۴-۱۱۱؛ به نقل از: پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، ج ۲، ص ۱۱۵.
- [160]- اسکندر بیگ ترکمان، عالم آرای عباسی، تهران: ج ۲، ص ۴۸۴-۴۸۰.
- [161]- همان.
- [162]- حسن بیگ روملو، احسن التواریخ، تصحیح: دکتر عبدالحسین نوایی، تهران؛ بی‌نا، ۱۳۵۷، ج ۲، ص ۵۳۶.
- [163]- اسکندر بیگ ترکمان، تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۷۳.
- [164]- لاگهارت لارنس، انقراض سلسله صفویه استیلای افغانه، ترجمه: دکتر اسماعیل دولتشاهی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴، ص ۹۸.
- [165]- ملا افضل ارزگانی، مختصر المنقول در تاریخ هزاره مغول، به سعی و اهتمام: رمضانعلی محقق، قم: فرا نشر، بی‌تا، ص ۱۱۳.
- [166]- حسین علی یزدانی (حاج کاظم)، پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، ج ۲، ص ۱۳۴.
- [167]- همان، ص ۱۲۱.
- [168]- محمد کاظم مروی، تاریخ عالم آرای نادری، تصحیح: دکتر محمد امین ریاحی، بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۶۴، ص ۱۹۷.
- [169]- همان.
- [170]- میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، ص ۶۵.
- [171]- محمد مهدی استرآبادی، جهانگشای نادری، تهران: بی‌نا، ۱۳۴۰، ص ۳۳۸.

- [172]- همان.
- [173]- ملا فیض محمد کاتب، سراج التواریخ، ج ۱، ص ۱۱؛ سید مهدی فرخ، تاریخ سیاسی افغانستان، ص ۸۷.
- [174]- میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، ص ۱۰۵.
- [175]- میر غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۶۰۳.
- [176]- عبدالحی حبیبی، تاریخ مختصر افغانستان، ص ۸۴.
- [177]- میر غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۶۰۵-۶۰۰.
- [178]- حسین علی یزدانی (حاج کاظم)، پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، ج ۲، ص ۱۵۷.
- [179]- میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، ص ۱۵۲-۱۵۱.
- [180]- همان، ص ۱۶۵.
- [181]- ملا فیض محمد کاتب (هزاره)، سراج التواریخ، ج ۱، ص ۶۰.
- [182]- حسین علی یزدانی، (حاج کاظم)، پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، ج ۲، ص ۱۶۰.
- [183]- میر غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۶۳۰.
- [184]- همان، ص ۶۳۱.
- [185]- حسین علی یزدانی (حاج کاظم)، پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، ج ۲، ص ۱۶۳.
- [186]- عبدالکریم بخارایی، تاریخ و حکایات حکمرانان افغانی و بخارا، اسلامبول، ۱۲۴۶هـ.ق. ص ۵-۴.
- [187]- حسن پولادی، هزاره‌ها، ترجمه: علی عالمی، ص ۲۶۲.
- [188]- همان، ص ۲۴۵.
- [189]- سید مهدی فرخ، تاریخ سیاسی افغانستان، ص ۴۰۱.
- [190]- عبدالرحمن خان، تاج التواریخ، کابل: بنگاه انتشارات میوند، بی تا، ص ۲۷۹. به نقل از حسن پولادی، هزاره‌ها، ص ۳۱۴.
- [191]- سید مهدی فرخ، تاریخ سیاسی افغانستان، ص ۴۰۴.
- [192]- همان، ص ۸۰ و ۴۰۴.
- [193]- همان.
- [194]- همان، ۴۰۵.
- [195]- حسن پولادی، هزاره‌ها، ص ۳۸۹.
- [196]- میر غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۱۰۷.
- [197]- همان، ص ۱۱۰۸.
- [198]- سید مهدی فرخ، تاریخ سیاسی افغانستان، ص ۴۲۸.
- [199]- میر غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۱۰۹.
- [200]- سید مهدی فرخ، تاریخ سیاسی افغانستان، ص ۴۲۴.
- [201]- سید عسکر موسوی، هزاره‌های افغانستان، ص ۱۸۸.
- [202]- همان، ص ۲۰۸.
- [203]- همان، ص ۲۱۳.
- [204]- طالب حسین قندهاری، نگاهی به دیروز و امروز افغانستان، ایران: پیوند، چاپ اول، ۱۳۶۳، ص ۲۸.
- [205]- عبدالحسین مقصودی، هزاره جات، سرزمین محرومان، ص ۳۴؛ سید عسکر موسوی، هزاره‌های افغانستان، ص ۲۱۲.
- [206]- اسکندر بیگ ترکمان، تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۴۸۴-۴۸۰.
- [207]- میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، ص ۱۹۹.
- [208]- چارلز میسن، میر یزدان بخش، ترجمه: محمد اکرم گیزی، قم: موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۷۲، ص ۱۵۰.

- [209]- همان.
- [210]- میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، ص ۲۰۱-۱۹۹.
- [211]- حسن پولادی، هزاره‌ها، ترجمه: علی عالمی، ص ۲۶۲.
- [212]- محمد عزیز بختیاری، شیعیان افغانستان، ص ۱۷۲-۱۷۱.
- [213]- همان، ص ۱۷۲.
- [214]- ملا فیض محمد کاتب، سراج التواریخ، ج ۱، ص ۳۰-۹.
- [215]- عبدالرحمن خان، تاج التواریخ، ص ۲۸۷.
- واژه ترکی است به معنای بزرگ بزرگان، حکمران، نایب الحکومه.
- [216]- محمود منشی حسینی، تاریخ احمدشاهی، چاپ عکسی مسکو، ۱۹۷۴م، ص ۵۳۸-۵۳۵، به نقل از حسین علی یزدانی (حاج کاظم) پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، ج ۲، ص ۱۴۹.
- [217]- حسین نائل، سرزمین و رجال هزاره‌جات، ص ۴۷۰.
- [218]- ملا فیض محمد کاتب، سراج التواریخ، ج ۱، ص ۵۹۱.
- [219]- ملا فیض محمد کاتب، سراج التواریخ، ج ۱، ص ۳۵۲ و ۱۹۱؛ وامبری، سیاحت‌نامه دوریش دروغین، ص ۳۵۶.
- [220]- حسین نائل، سرزمین و رجال هزاره‌جات، ص ۴۷۲.
- [221]- ملا فیض محمد کاتب، سراج التواریخ، ص ۵۹۱.
- [222]- حسین نائل، سرزمین و رجال هزاره‌جات، ص ۴۷۱.
- [223]- ملا فیض محمد کاتب، سراج التواریخ، ج ۱، ص ۸۱۷.
- [224]- حسین نائل، سرزمین و رجال هزاره‌جات، ص ۴۲۶-۴۲۵.
- [225]- حسین نائل، سرزمین و رجال هزاره‌جات، ص ۴۷۳-۴۷۲.
- [226]- میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، ص ۷۶۸-۷۶۷.
- [227]- روزنامه هیواد، شماره ۱۳۱۴، ۳ قوس ۱۳۶۴ش، به نقل از حسین نائل، سرزمین و رجال هزاره‌جات، ص ۴۷۳.
- [228]- روزنامه انیس، شماره ۴۳، ثور ۱۳۶۹؛ به نقل از حسین نائل، سرزمین و رجال هزاره‌جات، ص ۴۲۸-۴۲۷.
- [229]- حسین نائل، سرزمین و رجال هزاره‌جات، ص ۴۶۴-۴۴۴.
- [230]- لاکهارت لارنس، انقراض سلسله صفویه استیلا افغانه، ترجمه: دکتر اسماعیل دولت‌شاهی، چاپ ۱۳۴۴، ص ۳۵.
- [231]- محمود منشی الحسینی، تاریخ احمدشاهی، ج ۲، ص ۵۵۳-۵۳۸.
- [232]- حسین علی یزدانی (حاج کاظم)، پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، ج ۲، ص ۱۵۶-۱۵۳.
- [233]- چالز مسین، میر یزدان بخش، ترجمه: محمد اکرم گیزی، ص ۱۵۳.
- [234]- همان.
- [235]- همان.
- [236]- همان، ص ۱۵۴.
- [237]- میر غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۹۱.
- [238]- همان، ص ۹۲.
- [239]- الیور روآ و بریگوآندره، جنگ افغانستان، ج ۲، ص ۴۲.
- [240]- مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، تهران: زوآر، ۱۳۷۱، ج ۶، ص ۱۴۷.
- [241]- میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، ص ۲۸۵.
- [242]- محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹، ج ۲، ص ۴۰۵.
- [243]- ملا فیض محمد کاتب، سراج التواریخ، ج ۲، ص ۳۷۶؛ سید مهدی فرخ، تاریخ سیاسی افغانستان، ص ۳۲۲.

- [244]- عین الوقایع، ص ۱۲۷.
- [245]- میر محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۸۱.
- [246]- یوسف آینه، مجله عرفان، شماره ۵، سال ۱۳۴۷، به نقل از حسین نائل، سرزمین رجال هزاره‌جات، ص ۴۸۷.
- [247]- همان، ص ۶۱.
- [248]- حسین علی یزدانی (حاج کاظم)، دفاع هزاره‌ها از: استقلال و تمامیت ارضی افغانستان، ص ۲۰-۱۹؛ این اسامی از سنگ نبشته منار یادبود (استقلال) دهمزنگ کابل استخراج شده است.
- [249]- همان، ص ۱۸.
- [250]- میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، ص ۴۰؛ غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۱۶۰.
- [251]- سید مهدی فرخ، تاریخ سیاسی افغانستان، ص ۴۰۲.
- [252]- همان.
- [253]- ملا فیض محمد کاتب، سراج التواریخ، ج ۳، ص ۷۳۹.
- [254]- غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۶۳.
- [255]- محمد یوسف ریاضی (هروی)، عین الوقایع، ص ۲۱۵.
- [256]- ملا فیض محمد کاتب، سراج التواریخ، ج ۳، ص ۸۰۰؛ حسین علی یزدانی (حاج کاظم)، پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، ج ۱، ص ۲۳۲.
- [257]- همان.
- [258]- میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، ص ۴۰۲.
- [259]- کیوان سمیعی، زندگی سردار کابلی، ص ۱۹.
- [260]- حسن پولادی، هزاره‌ها، ترجمه: علی عالمی کرمانی، ص ۳۵۵.
- [261]- میر غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۱۴۸.
- [262]- میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، ص ۶۱۹.
- [263]- محمد عزیز بختیاری، شیعیان افغانستان، ص ۱۸۷.
- [264]- جمعی از نویسندگان افغانستان، شورای ائتلاف، ص ۱۰۹؛ به نقل از محمد عزیز بختیاری، شیعیان افغانستان، ص ۱۸۹.
- [265]- سید اسماعیل بلخی، دیوان بلخی، ص ۲۴۱.
- [266]- میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۳، ص ۹۷-۹۶.
- [267]- همان.
- [268]- همان، ص ۱۱۰.
- [269]- همان، ص ۱۱۲.
- [270]- حسین علی یزدانی (حاج کاظم)، دفاع هزاره‌ها از: استقلال و تمامیت ارضی افغانستان، ص
- [271]- میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۳، ص ۱۲۶.
- [272]- همان.
- [273]- همان، ص ۱۲۶.
- [274]- گروه پژوهش سینا، افغانستان در سه دهه اخیر، قم: مؤسسه فرهنگی ثقلین، ص ۴۵۳.
- [275]- همان، ص ۴۵۴.
- [276]- حسین علی یزدانی (حاج کاظم)، دفاع هزاره‌ها از: استقلال و تمامیت ارضی افغانستان، ص ۲۳.
- [277]- همان، ص ۲۲-۲۱.
- [278]- صفا اخوان، تاریخ شفاهی افغانستان، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ اول، ۱۳۸۰، ص ۱۴-۱۳.
- [279]- میر آقا حقجو، افغانستان و مداخلات خارجی، قم: انتشارات مجلسی، چاپ اول، ۱۳۸۰، ص ۵۷-۵۶.

- [280]- بصیر احمد دولت آبادی، شناسنامه احزاب و جریانات سیاسی افغانستان، قم: مؤلف، ۱۳۷۱، ص ۲۵۶-۲۵۴.
- [281]- همان.
- [282]- همان، ص ۲۲۲-۲۲۱.
- [283]- همان.
- [284]- همان، ص ۲۵۷.
- [285]- همان، ص ۹۹-۱۰۷.
- [286]- همان، ۳۰۰-۲۹۸.
- [287]- محمد عزیز بختیاری، شیعیان افغانستان، ص ۲۰۵.
- [288]- همان، ص ۳۲۹-۳۳۵.
- [289]- همان، ص ۲۵۹-۲۶۱.
- [290]- سیدهادی خسروشاهی، نهضت‌های اسلامی افغانستان، ص ۲۶۱.
- [291]- همان، ص ۵۴.
- [292]- بصیر احمد دولت آبادی، شناسنامه احزاب و جریانات سیاسی افغانستان، ص ۱۸۸.
- [293]- همان، ص ۳۱۳۷.
- [294]- همان، ص ۲۳۸-۲۵۰.
- [295]- سید هادی خسرو شاهی، نهضت‌های اسلامی افغانستان، ص ۲۰۲.
- [296]- همان، ص ۲۵۱.
- [297]- محمد عزیز بختیاری، شیعیان افغانستان، ص ۲۰۶.
- [298]- همان، ص ۲۰۷.
- [299]- همان، ص ۲۰۸-۲۰۷.
- [300]- سید هادی خسرو شاهی، نهضت‌های اسلامی افغانستان، ص ۱۸۱.
- [301]- همان، ص ۲۰۲.
- [302]- محمد عزیز بختیاری، شیعیان افغانستان، ص ۲۱۱.

فصل سوم

نهادهای اجتماعی و مدنی شیعیان (از جنبش مشروطه تا خروج شوروی)

گفتار اول: تعلیم و تربیت

- ۱- نهاد تعلیم و تربیت شیعیان
- ۲- مشارکت شیعیان در رشد تعلیم و تربیت

گفتار دوم: نهاد روحانیت و سازمان آن:

- ۱- سازمان روحانیت:
- ۲- اهداف و آرمانها:

گفتار سوم: نهاد داوری

- ۱- سیستم داوری حکومتی
- ۲- سیستم داوری محلی

مقدمه:

فصل پایانی این پایان نامه به نهادهای اجتماعی و مدنی شیعیان از جنبش مشروطه‌خواهی تا خروج شوروی مورد کاوش قرار داده و در ابتدای این فصل، به نهادهای تعلیم و تربیت شیعیان و مشارکت آنها در توسعه و تعمیق آموزش و پرورش آمده و پس از آن به سازمان روحانیت شیعیان در افغانستان اشاره گردیده و در اخیر به نهاد داوری و سیستم قضایی شیعیان را مورد بحث قرار داده است. در پایان این رساله به جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از کل نوشتار و پس از آن پیوست‌ها و ضمائم (تصاویر) آمده است.

گفتار اول: تعلیم و تربیت

تعلیم و تربیت به روش سنتی و به صورت مکتب خانه در بسیاری از مناطق شیعی وجود داشته است. در گذشته مکتب خانه‌ها و مدارس علمی شیعه‌ها جایگزین نظام آموزشی بوده است، که عملکرد این دو نهاد در زمینه سواد آموزی احکام و معارف دینی بسیار مثبت و سازنده بوده است. در گذشته که نظام تعلیم و تربیت رسمی وجود نداشت، مکتب خانه‌ها افزون بر آموزش عمومی، وظیفه تربیت مقدماتی علمای دینی را نیز به عهده داشتند. شاگردان مستعد مکتب خانه‌ها پس از فراگیری سواد و مقدمات علوم متداول، به مدارس علمیه جهت ادامه تحصیل می‌رفتند. در مناطق شیعه نشین در دهه‌های اخیر نیز مکتب خانه‌ها همین نقش را کم و بیش ایفا می‌کردند. آقای بختیاری در این مورد می‌نویسد: «...میزان با سواد در میان مردان به ۷۰ درصد می‌رسد که سهم مکتب خانه‌ها در آن بیش از ۹۰ درصد است. یعنی زمانی که مدارس دولتی کمتر از ۱۰ درصد پسران را تحت پوشش آموزش قرار می‌داد، مکتب خانه‌ها به بیش از ۶۰ درصد پسران علم می‌آموختند»^[1] مکتب خانه‌ها در گذشته نظیر نداشتند و کارکرد آنها برابر با شرایط زمانه، بسیار عالی و چشمگیر بود. برای مدتی مکتب خانه‌ها در کنار مدارس، در مقام یک رقیب به کار خود ادامه می‌دادند.

۱. نهادهای تعلیم و تربیت شیعیان:

شیعه‌ها در افغانستان دارای نهادهای آموزشی بودند که اولین نهاد آن مکتب خانه و پس از آن مدارس علوم دینی می‌باشد.

الف) مکتب خانه:

در مکتب خانه پسران با مقدمات علوم دینی آشنا می‌شوند و افرادی که استعداد لازم را برای ادامه تحصیل علوم دینی از خود نشان می‌دهند، به مدارس علمیه محلی برای ادامه تحصیل می‌روند. بدین ترتیب، مکتب خانه به نوعی خاستگاه اصلی علما و روحانیان است؛ زیرا بیشترین افراد را در مدارس علوم دینی تشکیل می‌دهند. از آنجا که مکتب خانه‌ها به شکل سنتی اداره می‌شود، دختران در آنها حضور بسیار کم دارند. علاوه بر این، عرف جامعه اجازه نمی‌دهد که دختران بالغ به مکتب خانه بروند. از این رو، دختران اندکی را در مکتب خانه به تحصیل می‌پردازند و سطح تحصیلات آنان از پسران پایین تر است.

۱- نظام آموزشی مکتب خانه:

مواد درسی مکتب خانه‌ها به روخوانی فارسی، قرائت قرآن کریم، احکام فقهی و ادبیات عرب محدود می‌شود. لازم به یاد آوری است که بیشتر دانش آموزان از دو موضوع نخست فراتر نمی‌روند؛ زیرا وقتی خواندن فارسی و قرائت قرآن کریم را پشت سر گذاشتند، مکتب خانه را ترک کرده، وارد بازار کار خانوادگی و محلی می‌شوند. از سوی دیگر، درسهای عربی تنها بر اساس یک سنت باقی مانده، و تنها برای دانش آموزانی مفید واقع می‌شود که در مراحل بعد وارد مدارس علمیه شوند و به ادامه تحصیل علوم دینی پردازند.

همان گونه که پیش از این اشاره شد، استاد مکتب خانه اصول دین و احکام فقهی را به زبان ساده به دانش آموزان می‌آموزد. برای مثال، اصول پنج‌گانه دین و مذهب، صفات سلبی و ثبوتی خداوند، فروع دین (نماز، روزه، زکات، خمس، حج، جهاد، امر به معروف، نهی از منکر، توبی و تبری)، احکام نماز (مقدمات نماز، مقارنات نماز، شکایات و سهویات نماز)، نجاسات و مطهرات، به طور معمول در مکتب خانه‌ها به دانش آموزان آموخته می‌شود.^[2] نقش مکتب خانه‌ها در تبلیغ و ترویج دین و گسترش معارف دینی بسیارند. هر چند سطح معارف این که در مکتب خانه تدریس می‌شود، پایین است و معلمین مکتب خانه‌ها توانایی چندانی برای آموزش سطح عمیق تر معارف دینی ندارند، ولی از آنجا که این آموزش در سنین کودکی و برای مدت طولانی به صورت تکراری انجام می‌شود، تأثیر ماندگاری بر ذهن متعلمین بر جای می‌ماند، به طوری که آنها در بزرگسالی حجم وسیعی از این معلومات دینی را فراموش نمی‌کنند.

یکی دیگر از برنامه‌های مکتب خانه‌ها، آموزش خط فارسی است. شاگردان تخته چوبی، قلم و دوات را که وسایل اصلی خطاطی به شمار می‌روند، از منزل به مکتب خانه می‌برند و در ساعات معین مشغول خطاطی می‌شوند. معلمین که خط خوش دارند، برای یک یا چند نفر سر مشقی می‌نویسند و آنان موظفند که به دقت از روی آن مشق کنند. پس از آن که دانش آموزان مشق‌های خود را تکمیل کردند، آنها را به نوبت نزد معلم مکتب می‌برند و استاد مشقها را با دقت دیده، کنار هر کلمه‌ای که خوب مشق نشده، صورت درست تر آن را مشق می‌کند.^[3] دانش آموزان نیز باید کلمات را چند بار بنویسند. از آنجا که دانش آموزان در کنار درس‌های خویش برنامه اصلا ندارند، تعلیم خط هم املا و آموزش مشق فارسی و هم آموزش خوشنویسی به شمار می‌آید.

در مکتب خانه‌ها سواد، احکام دینی و خط آموخته می‌شود. هر چند برنامه‌های درسی مکتب خانه در مناطق گوناگون ممکن است تا حدی متفاوت باشد، آقای بختیاری مواد و متون درسی مکتب خانه‌ها را که در بسیاری از مکتب خانه‌ها تدریس می‌شد، بدین ترتیب آورده است:

الف) آموزش قرآن کریم:

قاعده بغدادی یا پنج سوره: پنج سوره نخستین کتاب درسی است که برای آموزش حروف الفبا و قرائت ابتدایی قرآن کریم آموزش داده می‌شود. روخوانی قرآن کریم: در این مرحله، آموزش قرآن کریم را به صورت هجی آغاز می‌کنند و به تدریج روخوانی و قرائت آن را به دانش آموزان آموزش می‌دهند.

ب) آموزش ادبیات فارسی:

پنج گنج (پنج کتاب): این کتاب به شعر فارسی اختصاص دارد و همان گونه که از نامش پیداست، از پنج بخش تشکیل شده که در هر بخش آثار شعرای بزرگی چون سعدی و عطار را شامل است.^[4]

کتاب حافظ شیرازی: بالاترین متن فارسی است که به دانش آموزان آموزش داده می‌شود. لازم به یاد آوری است که این کتابها به گونه‌ی تدریس نمی‌گردد که دانش آموز پیام و محتوای کتاب را درک کند، بلکه هدف از آموزش این کتابها، تنها آموختن سواد خواندن و نوشتن است. در گذشته در بسیاری از مکتب خانه‌ها «گلستان سعدی» نیز تدریس می‌شد.

نصاب الصبیان: پس از پایان کتاب حافظ و برای مهارت دانش آموزان برای خواندن و نوشتن جملات فارسی، متون عربی به آنان آموزش داده می‌شود. اولین کتابی که برای آموزش عربی تدریس می‌شود، کتاب «نصاب الصبیان» نوشته ابونصر فراهی است. این کتاب یک دوره آموزش لغات و اصطلاحات مهم و ضروری عربی است که به صورت منظوم نوشته شده است. در این کتاب لغت عربی و معنای عربی و معنای فارسی آن به طور زیبا و ماهرانه در ابیات گنجانده شده است. برای نمونه نخستین بیت متن اصلی کتاب با نام‌های خداوند بدین صورت آغاز می‌شود:

اله است الله و رحمن خدای دلیل است هادی تو گر رهنمای

دانش آموزان باید این متون درسی را از آغاز تا پایان آن به حافظه بسپارند.^[5]

ج) آموزش احکام:

رساله عملیه: در بسیاری از مکتب‌خانه‌ها رساله عملیه یکی از مراجع تقلید تدریس می‌شود تا شاگردان با احکام دینی خویش آشنایی یابند.

د) آموزش ادبیات عرب:

صرف بهایی: این کتاب یک دوره بسیار ساده صرف است. مشابه آن، کتاب شرح امثله است که نخستین کتاب در مجموعه جامع المقدمات است. این کتاب نیز به طور کامل حفظ می‌شود.

صرف میر: کتاب صرف سید میر شریف که به صرف میر شهرت دارد، دومین کتابی است که در علم صرف تدریس می‌شود. این کتاب یک دوره علم صرف به زبان فارسی است که دانش آموزان باید آن را حفظ کنند. به دلیل آن که حجم این کتاب در مقایسه با دو کتاب حفظی پیشین (نصاب الصبیان و صرف بهایی) بیشتر و محتوای آن نیز مشکل‌تر است، یکی از مشکل‌ترین کتابهای درسی مکتب‌خانه به شمار می‌آید، به گونه‌ای که از زبان این کتاب می‌گویند:

صرف میرم صرف میرم صرف میر شیر نر را می‌کنم روباه پیر

این کتاب نیز در مجموعه جامع المقدمات موجود است.

کتاب التصریف: این کتاب در افغانستان مشهور به کتاب زنجانی است. این کتاب یک دوره علم صرف به زبان عربی است.

مراح الارواح: این کتاب در علم صرف است که در مکتب‌خانه‌ها تدریس می‌شود. زبان این کتاب عربی است و یک دوره صرف به زبان نسبتاً ساده است.

الهدایه فی النحو: این کتاب که یک دوره نحو است، مبسوط‌تر و عمیق‌تر از مراح الارواح است. این کتاب نیز در مجموعه جامع المقدمات وجود دارد.

السیوطی: کتاب «بهجه المرضیه» معروف به کتاب السیوطی نوشته جلال الدین سیوطی، تنها در برخی از مکتب‌خانه‌ها که استاد با سواد دارند، تدریس می‌شود. این کتاب آخرین کتابی است که در ادبیات عرب خوانده می‌شود.

۲- نحوه اداره مکتب‌خانه:

مکتب‌خانه‌ها در مساجد هر قریه، یا در منازل مسکونی و حسینیه‌ها و تکایا، که در مناطق مرکزی افغانستان «منبر» نامیده می‌شود تشکیل می‌شوند. اهالی قریه برای استخدام ملا یا روحانی محل به طور قرار دادی در ازای مقدار معینی گندم، یا پول نقد به مدت یک سال مسئولیت اداره مکتب‌خانه و آموزش به عهده ملا (روحانی) می‌باشد. ملای قریه وظیفه دارد که به کودکان و نوجوانان قریه علم بیاموزد، صیغه‌های نکاح و طلاق بخواند، و دفن و کفن اموات قریه را انجام دهد. در بیشتر مناطق، اداره مکتب‌خانه و تعلیم و تربیت کودکان، وظیفه مهم و اصلی ملای قریه به شمار می‌آید. مکتب‌خانه‌ها در هفته پنج روز (از شنبه تا چهارشنبه) روزهای درسی است. روزهای پنج شنبه و جمعه ایام تعطیل مکتب‌خانه‌ها است. شاگردان در طول هفته موظفند آنچه را که خوانده‌اند در روز چهارشنبه که آخرین روز درسی هفته محسوب می‌شود به صورت شفاهی امتحان دهند. شاگردان از آغاز صبح که به مکتب‌خانه می‌آیند، در اتاق درس بر روی زمین می‌نشینند و به درس خواندن مشغول می‌شوند. آنان تا ظهر باید با صدای بلند درس‌های خویش تکرار کنند. ظهر، برای خواندن نماز و صرف غذا به مدت یک الی دو ساعت درس تعطیل می‌شود. سپس بار دیگر کلاس درس تشکیل شده، تا اواخر عصر ادامه پیدا می‌کند. در مجموع روزانه حدود هفت تا هشت ساعت مکتب‌خانه دایر است و شاگردان در روز یک نوبت یا دو نوبت از استاد خویش درس می‌گیرند.^[6]

مکتب‌خانه قدیمی‌ترین پایگاه آموزش و پرورش در بیشتری کشورهای اسلامی است و در بسیاری از کشورها از بین رفته و در میان شیعیان افغانستان این نهاد تا این اواخر ادامه داشت و امروزه رو به انقراض است.

ب) مدارس علوم دینی:

مدارس علوم دینی را در افغانستان مدرسه می‌نامند که علمای دینی برای تعلیم و تربیت روحانیان و طلاب علوم دینی تأسیس و اداره می‌کنند. در گذشته مدارس علمیه عالی‌ترین مؤسسات علمی به شمار می‌رفتند، و کارکردهای بسیاری را در رشد و توسعه علوم و پرورش و آموزش شخصیت‌های برجسته انجام می‌دادند ولی امروزه نهاد دیگری به نام «دانشگاه» وظیفه مدارس علوم دینی را بر عهده گرفته یعنی آموزش بسیاری از رشته‌های علمی را در برنامه‌های خودش دارد، ولی مدارس علمیه تنها به منزله عالی‌ترین مؤسسات علوم دینی مطرح می‌باشد.^[7] در مدارس علوم دینی تحصیلات عالی‌تر مد نظر است، زیرا تحصیلات ابتدایی را در مکتب خانه‌ها آموزش داده می‌شود از قبیل آموختن سواد دری و خواندن قرآن کریم و عقاید و شرح حلال و حرام و... اما در مدارس علوم دینی، نصاب تعلیم و تربیت بالاتر از نصاب تعلیمی مکتب خانه است. برنامه مدارس علوم دینی بدین قرار است:

۱- زبان و ادب دری (فارسی)؛

۲- زبان و ادبیات عرب (صرف میر، نحو: جامع المقدمات، سیوطی و...)

۳- منطق و فلسفه اسلامی؛

۴- اصول و فقه از ابتدایی‌ترین مرحله آن تا به مرحله عالی؛

۵- علوم حدیث و رجال؛

۶- فن خطابه و وعظ.^[8]

افرادی که در مدارس علمیه به تحصیل می‌پردازند و به مرحله عالی‌تر برسند در ایام مذهبی به دهات اطراف رفته، به تبلیغ و ترویج احکام، اخلاق و عقاید و آموزش معارف دینی می‌پردازند، پس از تخریب حسینیه‌ها و تکایا و مدارس شیعیان به فرمان امیر عبدالرحمن خان، فعالیت‌های مجدد مدارس علوم دینی را در افغانستان مقارن با مرگ نادرخان (نادر شاه) دانسته است. آقای دولت آبادی درباره آغاز فعالیت‌های دینی و فرهنگی شیعیان افغانستان می‌نویسد:

«آغاز دوباره فعالیت روشنی بخش فرهنگی (پس از مرگ نادرشاه) در این منطقه است از این تاریخ به بعد علاوه بر مدارس (علمیه)، تکیه خانه‌های هزاره جات، تکیه خانه‌های شهر کابل، مزار شریف، هرات و قندهار نیز رونق تازه می‌یابند و کم‌کم دروس ابتدایی (مکتب خانه) مساجد، به سطح مدرسه (علمیه) کشیده می‌شود.»^[9]

آقای اخلاقی درباره مدارس علمیه شیعیان در شهرها چنین می‌نویسد: آیه الله سید علی احمد حجت مدرسه و تکیه خانه‌ای درست نمود برای اولین بار، پس از وی آیه الله سید سرور واعظ، آیه الله شیخ محمد امین افشار... و شمار دیگری از علمای کابل، از جمله شاگردان مرحوم حجت بودند.^[10]

مدارس علمیه شیعیان در شهرهای افغانستان در اواخر حکومت محمد ظاهر شاه رشد و گسترش یافت. از بیان آمار ویژگی‌ها و اسامی مدارس دینی شیعه در این جا بخاطر رعایت اختصار صرف نظر می‌گردد. اولیور رواج، نویسنده خارجی در مورد بازگشایی مدارس دینی تشیع در مرکز ولایات این گونه می‌نویسد:

«در سال‌های ۶۰ چندین مدرسه علوم دینی از سوی شیعیان در ولایات افتتاح شد و مدارس شهرها نوسازی شدند. در هزاره جات سید بهشتی به افتتاح مدرسه تخت ورس همت می‌گمارد... در کابل، واعظ... به مدیریت مدرسه محمدیه می‌رسد... در قندهار شیخ آصف محسنی شاگرد قدیمی آیه الله خوبی در نجف، سر بر می‌آورد.»^[11]

آقای دولت آبادی آمار و ارقام مدارس علوم دینی شیعیان این گونه نوشته است: در مجموع ۱۵۷ مدرسه دینی بدون مشخصات نام برده شده است. در ولایت ارزگان (دایکنندی) ۲۰ مدرسه، در بامیان ۲۹ مدرسه، در غزنی ۳۱ مدرسه، غور ۱۷ مدرسه، میدان و پروان ۳۸ مدرسه و سمت شمال ۲۲، در لیست مزبور مدارس شهرهای قندهار، هرات، جوزجان، مزار و کابل درج نشده است.

با این تعداد مدارس دینی شیعه از آن جهت مورد بررسی قرار گرفته است که خلأ ناشی از فقدان مدارس دولتی در دوران حاکمان ظالم و حتی در دوره انقلاب از طریق مدارس دینی جبران می‌گردید^[12] اینجا است که مردم شیعه افغانستان به مراتب با سوادتر از سایر مردم کشور است ولی مدارک تحصیلی رسمی ندارند.

ج) مدارس دولتی:

تا اواخر دهه بیست شمسی، دولت حاکم بر کابل، هیچ گونه اقدامی برای با سواد کردن مردم و آموزش اطفال و نونهالان این سرزمین نکرده و حتی یک مدرسه (مکتبی) نیز بنا نکرده در مناطق که برادران اهل سنت و تشیع با هم و در کنار هم زندگی می‌نمودند، مثل اکثر شهرهایی تاریخی و کلان شهرها اطفال مردم شیعه به ویژه هزاره‌ها، در مدارس پذیرفته نمی‌شدند و اگر تعداد اندک در برخی مدارس نامرغوب پذیرفته می‌شدند که در ثبت نام، در دوران آموزش و فارغ التحصیلی محکوم به تقیه بودند. پس از قیام‌های متعدد شیعیان به ویژه قیام «ابراهیم گاو سوار شهرستانی» در سال ۱۳۲۴ ش. و قیام شهید بلخی، در سال ۱۳۲۹ ش و قیام مردم شجاع جاغوری در سال ۱۳۳۳ ش. بود که دولت مجبور شد تا مقداری از ظلم و تعصب خویش بکاهد و بودجه‌ی هر چند اندک برای احداث مکاتب در هزاره

جات اختصاص دهد و تعدادی از آموزگاران را بدان سو بفرستند و شهرها نیز فرزندان شیعیان و هزاره‌ها را در برخی مدارس دولتی و دانشکده‌ها راه دهند.^[13] که درباره راهیابی شیعه‌ها به مدارس دولتی آقای مقصودی می‌نویسد:

«در سال ۱۳۴۴ ش. بحیث وکیل فرمانداری ناهور وارد پارلمان افغانستان شدم، در تمام ساحه ۱۲۰ هزار نفری ناهور یک مدرسه ۳ کلاسه در منطقه خوات وجود داشت که دارای ۷۰-۶۰ نفر شاگرد بود. مسئولیت تدریس آن به عهده‌ی یک تن از اهالی به نام غلام حسین بود»^[14] رشوه دادن برای حذف اسم فرزند از لیست جدید الشمولان مکتب در مرکز هزاره جات چنان مرسوم شده بود که فقط آن پسرانی که اولیایشان پول رشوه نداشتند، آن هم در مرکز حکومت توانستند به درس‌شان ادامه بدهند و از جمله پروفیسور سید امیر حسن یار از مرکز پنجاب و پروفیسور سید علی اکبر شهرستانی از مرکز شهرستان را می‌توان نام برد، افراد انگشت شمار دیگری را می‌توان از حواشی هزاره جات یافت با نداشتن پول رشوه و یا این که سکونت آنان در مراکز حکومتی بوده‌اند توانستند به مدارج علمی برسند.^[15]

۲. مشارکت تشیع در رشد تعلیم و تربیت

الف) ملا فیض محمد کاتب (هزاره):

در زمینه‌های تدریس، تالیف و تصحیح متون درسی مدارس دولتی مشارکت داشت و سهم زیادی در این زمینه دارد. ملا فیض محمد کاتب، در دوره امان الله خان، مأموریت یافت که در زمینه متون درسی مدارس افغانستان به تهیه و تالیف کتب درسی مدارس پردازد که کاتب مشغول تدوین متون درسی مدارس و در کنار این همه اشتغالات به تصحیح متون کتب درسی مکاتب و همچنین تدریس به محصلین پرداخت. حسین نایل در این باره می‌نویسد:

«از سال ۱۳۳۷ ه. ق. به بعد کاتب از دارالانشاء به دارالتالیف منتقل گردید تا در تهیه و تنظیم کتابهای درسی با دیگر اعضای دارالتالیف ساعی به خرج دهد. او در دارالتالیف افزون بر ابراز نظر راجع به کتابهای درسی، آثار دیگری را که از آن اداره برای چاپ آماده ساخته می‌شد نیز از نظر اهمیت موضوع و شکل نوشته و مسایل دستور و ادبی بررسی می‌کرد و خود نیز به نوشتن کتاب و مقاله می‌پرداخت. او چند گاهی در «مکتب حبیبیه» وقت بحیث معلم نیز انجام وظیفه نمود»^[16] در میان یادداشت‌های کاتب آمده است که او کتابی به نام «تاریخ عمومی افغانستان» تدوین نموده است که جز کتب درسی مدارس دولتی بوده است. کتاب‌های «تاریخ حکمای متقدم» در سال ۱۳۰۲ ه. ش. برابر با ۱۳۴۲ ه. ق. در مطبعه معارف کابل به چاپ رسیده است و «فقرات شرعیه» کتاب در باب مسایل شرعی و اسلامی، تالیف آن در سال ۱۳۰۰ ه. ش. اتمام رسیده است. این کتابها جزء متون درسی مدارس دولتی بود و تدریس می‌شده است.^[17]

ب) میر محمد حسن ریاضی (هدی):

وی نیز در امر تدریس، تالیف و تصحیح متون درسی مدارس دولتی نقش فعال داشته است نقش دکتر ریاضی در بازسازی نصاب تعلیمی در وزارت معارف (آموزش و پرورش) افغانستان مشهور است، که در کنار تدریس و تالیف و تصحیح متون درسی مکاتب مشغول بوده است و فعالیت‌های که در این زمینه انجام داده است.

آثار متعدد دکتر ریاضی هدی در زمینه فیزیک و ریاضی که چاپ شده است:

۱- راهنمای آزمایشهای فیزیک، ۶جلد. (برای صنوف هفتم تا دوازدهم).

۲- راهنمای آزمایشهای فیزیک، (برای معلمان)

۳- روشهای فیزیک هدی.

۴- آزمایشهای فیزیک پایه (مکانیک و...)

۵- ترجمه فیزیک الکترونیکس.^[18]

دکتر ریاضی به عضویت ریاست تدریسات ثانوی وزارت تعلیم و تربیت درآمد. دارای دیپلمار تمت (کرسی) فیزیک و ساینس (علوم) ملی افغانستان گردید. دو سال بعد برای فراگیری فیزیک کاربردی به بیروت لبنان اعزام شده و در مدت یک سال و نیم با کسب مدرک تخصصی در فیزیک کاربردی به کشور مراجعت کرده عهده داتدریس فیزیک در پوهنتون (دانشگاه) کابل گردید و ریاست شورای تجدید نظر کتب فیزیک مکاتب (مدارس) کشور را عهده دار شد.^[19] افراد و شخصیت‌های زیادی در این زمینه همکاری داشته است از باب نمونه به ذکر دو تن از شخصیت‌های که بیشترین نقش را در امر نصاب تعلیمی افغانستان به انجام رسانیده است به اختصار اشاره شده است.

گفتار دوم: روحانیت و سازمان آن

در آغاز این گفتار به سازمان روحانیت شیعیان در افغانستان پرداخته می‌شود.

۱. سازمان روحانیت:

روحانیت به صورت یک سازمان (غیر رسمی) و شبکه مرتبط اجتماعی است که در دوره‌ی امام جعفر صادق (ع) رسمیت یافت. «برای نخستین بار در میان جامعه مسلمین (شیعه و سنی) زیر بارش فضل و کمالات و تعلیمات امام صادق (ع) و توسط آن حضرت علمای اسلام به صورت یک واحد اجتماعی مستقل، موجودیت و موضوعیت یافتند، مکتبها و مدارس دینی و آموزشی به شکل نوین ظهور کردند، علوم و علمای اسلام هویت حوزه مستقل به دست آوردند».^[20] بنابراین روحانیت دارای سازمان و هویت مستقلی است که در هر نقطه از جهان قرار داشته باشند، دارای مسئولیت‌های مشابهند و دارای وظایف یکسان در زمینه‌های گوناگون که برخی از مسئولیت آنها هدایت و ارشاد جامعه است، در واقع روحانیت آگاه و عامل، امانتداران واقعی پیامبران الهی می‌باشند.^[21] در افغانستان مانند سایر کشورها، علما و روحانیت دارای وحدت و کارکردهای مشابه به هم بودند، روحانیت پس از طی نمودن دوره‌های تحصیلی آنچه که فرا گرفته است، برای مردم آموزش می‌دهد و بدون این که یک نهاد و ارگان آنها را جهت دهی و ساماندهی کند، روحانیت این امر را بک رسالت دینی می‌داند و برایش فرق ندارد که در کجا و در چه جایی به این امر بپردازد.

اهداف و کارکردهای روحانیت:

فعالیت‌های روحانیت در قبال جامعه بدین شرح است:

۱. رسالت مداری:

رسالت عمده و اصلی علما و روحانیت متعهد در طول تاریخ این بوده که میراث گرانبهای انبیای عظام یعنی؛ دین و شریعت الهی را از گزند تهاجمات و تحریفات نگهدارند و پا به پای پیشرفت زمان و مقتضیات آن، کاروان بشریت را به سوی اهداف بلند هدایت و رهبری نمایند و از همه مهمتر این که با استعمارگران و حکومت‌های استبدادی مبارزه کنند، که حاکمیت بر حق شریعت و طریقت الهی و توحیدی را در زمین برقرار سازند. پاسداری از دین و جامعه اسلامی بر عهده علما و اندیشمندان دینی می‌باشد و نیز ایستادگی در برابر استعمار و فرهنگ آن، رسالت روحانیت شیعه در کشورهای اسلامی است. در این باره آقای حکیمی به نقل از دکتر شریعتی می‌نویسد:

«... در زیر هیچ قراردادی استعماری امضاء یک آخوند نجف رفته نیست. پیشاپیش هر نهضت مترقی ضد استعماری در این کشورها (کشورهای اسلامی) همواره بدون استثنا قیافه یک یا چند عالم راستین اسلامی و به خصوص شیعی وجود دارد».^[22]

۲. توسعه آموزش (تعلیم و تربیت):

الف) مدارس علمیه: یکی از مهمترین وظایف روحانیت و علمای دینی تربیت طلاب و محصلان علوم دینی است. مدرسه‌ی علمیه محل تعلیم و تربیت است که در بیشتر شهرها و روستاهای افغانستان مدارس خرد و کلان وجود دارد، که در هر کدام آن عده‌ی مشغول تحصیل علوم دینی می‌باشند. برخی از علما به رغم کمبود امکانات، توانسته‌اند، شاگردان بسیار خوبی تربیت کنند، شاید موفق‌ترین آنان آیت الله حجت در کابل باشد. در مدارس روستایی سطح درس تا لمعه دمشقیه و گاهی بالاتر از آن می‌رسد، ولی در کابل دروس سطح به طور کامل تدریس می‌گردد و اخیراً حتی یکی و دو درس خارج نیز برای طلاب سطوح بالاتر برگزار می‌شود.^[23]

ب) مکتب‌خانه‌ها: گروهی از روحانیت به ویژه آنانی که در سطح علمی پایین تری قرار دارند، مکتب‌خانه‌ها را اداره می‌کنند. مکتب‌خانه‌ها در گذشته تنها راه سوادآموزی به شمار می‌رفت. حدود یک قرن است که دولتها مکاتبی را برای سوادآموزی و تعلیم و تربیت کودکان و نوجوان تأسیس و اداره می‌کنند. مکتب‌خانه‌ها برای شیعیان افغانستان تا قبل از انقلاب اسلامی افغانستان، مهمترین و مطمئن‌ترین شیوه‌ی تحصیل کودکان بود؛ ولی در سالهای جهاد و جنگ‌های خانمانسوز داخلی، مردم و مؤسسات خیریه در بسیاری از مناطق شیعی مدارس ایجاد نمودند که کم‌کم دایره‌ای فعالیت مکتب‌خانه‌ها را تنگ‌تر ساختند. باید به یاد داشت که مکتب‌خانه‌ها به دست روحانیون اداره می‌شدند و آنان نقش بسیار فعال در سوادآموزی و آموزش تعالیم دینی دارند.^[24]

۳. تحکیم و بهبود روابط اجتماعی:

به دلیل نفوذ و اقتدار علما و روحانیت در میان مردم نه تنها سران قبایل و خوانین، بلکه سلاطین افغانستان نیز در ظاهر خود را ملزم به متابعت از نظریات آنها می‌دیدند و در تصمیم‌گیری‌های مهم مانند وضع قانون، اعلان جنگ داخلی یا خارجی در مراسم تاجگذاری و... به رأی و دیدگاه آنها اهمیت می‌دادند و یا از نفوذ اجتماعی آنان برای نیل به آرمانهای خویش بهره‌برداری می‌کردند.^[25] این گونه بهره‌برداری‌ها توسط حاکم از برخی علما می‌شد، اکثر علما و روحانیت به عنوان کارشناس دینی و مذهبی و راهنمایان واقعی مورد پذیرش مردم بودند و حتی برخی از حاکمان از این نوع ارتباط برخی روحانی نما به نفع خود سوء استفاده می‌کردند. درباره پیوند مستحکم مردم و روحانیت در جامعه افغانستان، آقای هدی چنین می‌نویسد:

رابطه مستحکم و روحانیون مذهبی با مردم را، در تاریخ جامعه شناسی مذهبی و سیاسی افغانستان، در طی قرون متمادی و در ادیان مختلف شاهد بود و به همین دلیل تمایل طبیعی توده‌های مردم با روحانیت، به صورت اصل در تحلیل‌های جامعه شناسی مردم افغانستان باید در نظر گرفته شود، بخصوص که در مذهب و آیین مهمترین نهاد اجتماعی و اصلی‌ترین شیرازه بند روابط اجتماعی در میان این سرزمین بوده و هست.

نهادهای مهم در جامعه مذهبی افغانستان را مسجد، حسینیه و مدارس دینی تشکیل می‌دهند. مسجد که تجلی‌گاه اصلی بیعت مردم با روحانیت، امام جماعت و امام جمعه و ... است، می‌تواند در تعبیر جامعه شناسی نوین، محل ارتباط میان مردم و رهبران مذهبی آنان باشد، نوعی ارتباط چهره به چهره (Face to Face) و نقش روحانیت را در ارشاد و آموزش نظارت و بسیج مردم به ویژه آنانی که در قلمرو جغرافیایی حسینیه و مسجد محل قرار دارند، نشان می‌دهد. تحلیل‌های امام جماعت و روحانی در واقع بستر خط فکری مردم را تشکیل می‌دهد و بدین لحاظ اگر روحانی یک فرد انقلابی و آگاه و دانشمند باشد، فرهنگ مذهبی، سیاسی و اجتماعی مردم، نیز به صورت القایی، متعالی می‌شود.^[26]

آقای واعظی در مورد روابط روحانیت و جامعه این گونه می‌نویسد:

«در جامعه مذهبی افغانستان رابطه مردم با نهاد روحانیت پیوند نزدیک روحی، معنوی و پر از اعتماد و اطمینان است. یک روحانی، امین‌ترین فرد و مهمترین عنصر معنوی می‌باشد که هزاره‌ها (شیعه) و تمامی مردم مسلمان افغانستان در جزئی‌ترین و پنهانی‌ترین رازها و نیازهای مذهبی، خصوصی، خانوادگی و اجتماعی خویش به او مراجعه می‌کنند و توده‌های مذهبی، ملا و روحانی را در همه امور اجتماعی و زندگی خود پناهگاه امین و حلال معتمد و رازدار می‌دانند. به همین دلیل است که نهاد روحانیت دیرپا تأثیر گذار و مقدس و مورد اعتماد در جامعه بوده است.»^[27]

۴. تبلیغات مذهبی:

یکی از مهمترین وظایف روحانیت تبلیغ دین است. در افغانستان همواره علمای دین به این مهم اهمیت می‌دهند و برای مؤثر واقع شدن تبلیغ تعالیم دینی و ایجاد باورمندی در میان مردم، شیوه‌های تبلیغی دارند و با اهمیت‌ترین زمانها و ایام تبلیغات مذهبی در میان شیعیان افغانستان در این ایام می‌باشند:

الف) ماه محرم: برای زنده نگهداشتن ایام سوگواری سالار شهیدان حسین بن علی (ع)، وعظ و خطباء، معارف و آموزه‌های دینی را در این ایام برای مردم بیان می‌کنند. در میان شیعیان مرسوم است «از بیست و هفتم ذی الحجه تا روز سیزدهم محرم عزاداری می‌کنند».^[28] ماه محرم، مهمترین فرصت تبلیغی در این کشور است، زیرا همه مردم با آمادگی برای شنیدن نصیحت به مساجد می‌روند و هم فرصت کافی است که مبلغ کمر همت را ببندد، تعالیم اسلامی را برای مردم بازگو کند.

ب) بیست و هشتم صفر و ایام شهادت امامان معصوم (علیهم السلام): در این گونه ایام و مناسبتها، مردم برای اقامه عزا در مساجد و تکایای شهرها و روستاها گرد هم می‌آیند، روحانیان و مداحان اهلیت از فرصت پیش آمده می‌توانند نهایت بهره‌برداری را در جهت نشر معارف اسلامی ببرند.^[29]

ج) اعیاد مذهبی: به مناسب ایام میلاد معصومین (علیهم السلام) و همین طور به مناسبت‌های اعیاد ملی چون نوروز و چهارشنبه سوری و نیز اعیاد مذهبی چون عید قربان، عید فطر و عید غدیر خم، در بسیاری از مساجد و حسینیه‌ها با حضور علما و اندیشمندان دینی مراسم جشن و سرور برگزار می‌گردد.^[30]

۵. حل و فصل دعاوی:

علمای شیعه در افغانستان در قسمت مصالحه و فیصله دعاوی بسیار نقش مؤثر دارند. چنانچه دعاوی به محاکم دولتی کشیده شود بسیار به طول می‌انجامد، چه بسا اصلاً طرفین دعا به حق نرسند و با رشوه ستانی‌های کلان، حق ناحق می‌شود، ولی حل و فصل نزاعها در نزد علمای شیعه پس از استماع شکایت و دفاع طرفین حکم را در طی چند ساعت یا چند روز صادر می‌کنند، بدون این که طرفین ناراضی باشند. در این باره آقای بختیاری می‌نویسد:

«زن جوانی (در حدود بیست ساله) با پیرمردی که دو نفر زیر بغلش را گرفته بودند، آمده بودند و زن تقاضای طلاق می‌کرد، اگر این موضوع به دادگاه کشیده شود، مطمئناً ماه‌ها طول می‌کشد تا حل شود، ولی در آنجا آقای تقدسی تنها در مدت بیست دقیقه قضیه را فیصله داد. نخست شکایت‌های هر دو طرف را شنید و مطمئن شد که امکان ادامه زندگی وجود ندارد، سپس صیغه طلاق را جاری کرد».^[31]

درباره کارکرد و نقش علما در مسند قضاوت مطالبی در قسمت سیستم قضایی محلی آمده است که در اینجا به طور اختصار آمده است.

۶. سیاست:

روحانیت و علمای افغانستان هیچگاه در مقابل حاکمان مستبد کوتاه نیامده‌اند و در طول تاریخ در مقاومت و ایستادگی در برابر نظام‌های ناکارآمد، پرداختند و لحظه‌ای از این رسالت غافل نشده و در مقابله با حکومت‌های ظالم دو روش را پیشه خویش ساخته‌اند:

الف) عدم سازش با حاکم: علما در جامعه افغانستان و بویژه در جامعه شیعه از جایگاه والایی برخوردارند و پناهگاه اجتماعی مستحکمی برای مردم هستند. تلاش نظام‌های حاکم در جهت به انزوا کشاندن عناصر مذهبی و روحانی به خاطر آن بود که این قشر، نتواند حرکت انجام دهند و موضع و جهتی را انتخاب کند که وجهه

و موقعیت سیاسی، اجتماعی و نظامی را زیر سؤال ببرد یا مورد تهدید جدی قرار دهد چه این که این عناصر نیروهایی را تشکیل می‌دادند که به عنوان مخالفین بالقوه همسویی و هماهنگی‌هایی با سیاست‌های نظام نداشته و حاضر به اطاعت و یا سازش نبودند و در میان مردم هم از موقعیت و صلاحیت خوبی برخوردار بودند، بدین جهت بود که نظام‌ها... با تهدید آرام آنان را منزوی سازند و از شرکت در فعالیت‌های مهم اجتماعی باز دارند.^[32]

ب) مقاومت در برابر حاکمان: در این شیوه روحانیت مستقیماً در مقابل نظام‌های استبدادی افغانستان وارد صحنه می‌شدند و در برابر حکومت‌ها موضع می‌گرفتند و حاکمان افغانستان همیشه از روحانیت احساس خطر می‌کردند، زیرا علمای شیعه به روشنگری استبداد آنها در میان مردم و جامعه می‌پرداختند و با توجه به نفوذ روحانیت بسیاری از مردم در کنار روحانیت قرار می‌گرفتند. حکومت‌های افغانستان، هیچگاه از بی‌عدالتی‌ها دست نکشیدند، همیشه روحانیت را تهدید و حبس و تبعید و سرکوب می‌نمودند و حتی آنها به شهادت می‌رساندند مانند قاضی عسکر و کاتب و... در دروه سلطنت عبدالرحمن خان بسیاری از علما و روحانیت شیعه در سیاه‌چالهای مخوف بدست جلاخان رژیم سلطنتی وی، جان سپردند، یا مجبور به ترک خانه و کاشانه خویش شدند.^[33]

روحانیت و علما، بدست حاکمان و مزدوران استکبار جهانی چون انگلیسی‌ها، شوروی‌ها و آمریکائی‌ها و گروهک طالبان که دست پروردگان برخی از فرقه‌های منحرف است، برای نابودی عالمان شیعی اقداماتی کردند و بسیاری از آنان را به شهادت رساند از جمله آنان دبیرکل حزب وحدت اسلامی افغانستان، شهید عبدالعلی مزاری می‌باشد.

روحانیت شیعه در طول تاریخ افغانستان، مورد آماج حملات و آسیب‌های متعصبین بوده‌اند. در زمان عبدالرحمن خان که مردم شیعه مورد قتل عام قرار گرفتند و در درجه اول آن روحانیت بوده است. در دروه حکومت حبیب الله خان باز هم مناطق شیعه نشین مورد حملات آنان قرار گرفت و مردم شیعه مجبور بود که به نماز جماعت علمای اهل سنت شرکت ورزند پشت سر آنان نماز بخوانند.^[34]

همانطوری که قبلاً اشاره شد، روحانیت در بیدار نمودن مردم نقش اساسی و تعیین کننده‌ی داشتند و از این رو در دل‌های مردم جا داشتند و از آنها پیروی می‌نمود.^[35]

در جامعه تشیع افغانستان روحانیت نقش سازنده و بارزی در اعمار و ابنیه تاریخی و مدارس علمی و آبادانی و ترمیم و تجدید بناها داشتند. این مسأله از یک طرف و مسائل دیگر چون امر تعلیم و تربیت فرزندان شیعه در هنگام که درهای مکاتب دولتی بسته بودند، سعی و تلاش فراوان در باسواد نمودن فرزندان آنها داشتند و در زمینه بیان احکام دین نقش بسزایی داشتند. از همه مهمتر این که در نهضت‌های آزادی بخش روحانیت به عنوان فرمانده از همگان پیشگام‌تر بودند و در رسمی نمودن مذهب شیعه در افغانستان تلاش‌های زیادی صورت گرفت که در این میان می‌توان به آقای حجت اشاره نمود که ایشان در دوره تقیه که شیعیان در تقیه به سر می‌بردند این فضا می‌شکند و شیعه را از تقیه خارج می‌کند. مردم شیعه افغانستان علاقه بسیاری به روحانیت و علما دارند و خصوصاً به آنها که نماینده متعهد و مرجع و یا این که به درجه اجتهاد رسیده باشند. در یک کلام می‌توان گفت که روحانیت شیعه کارنامه مطلوبی در میان جامعه شیعه افغانستان دارند، که آیات عظام شیعیان افغانستان نمونه مطلوب و حقیقی روحانیت می‌باشند.^[36]

۱.۷. اجتهاد و مرجعیت:

مهمترین هدف و کارکرد روحانیت شیعه، این است که بتواند بالاترین مرحله علمی را در فقه و اصول به دست آورد و به درجه اجتهاد نایل شود. درباره مجتهد جامع شرایط در رساله‌های عملیه این گونه آمده است: مجتهدی که جامع شرایط مرجعیت باشد می‌تواند دیدگاه‌های فقهی خود را در کتابی منتشر سازد تا مردم از وی تقلید کنند. مرجعیت در مذهب شیعه تداوم و استمرار مسیر نبوت و امامت است، زیرا مراجع تقلید در واقع بیان کنندگان و مفسران قرآن کریم و احادیث شریف‌اند. بنابر مذهب اثنی عشری، کسانی که خود مجتهد نیستند و نمی‌توانند احکام را از منابع آنها استخراج کنند، و همچنین نمی‌توانند به گونه‌ی عمل کنند که جانب احتیاط را نگاه دارند، از مجتهد جامع شرایط تقلید کنند.^[37]

در گذشته شیعیان افغانستان معمولاً از مراجعی تقلید می‌نمودند که در حوزه‌های کهن نجف و قم به سر می‌بردند، مردم شیعه فقط با وکلای آنها در ارتباط بودند و از این رو وجوه شرعی خویش را به وکلای مراجع تقلید خویش تحویل می‌دادند، آنان نیز بخشی اندکی از این وجوه را صرف نیازمندی‌های منطقه می‌نمودند و بقیه را به دفاتر مراجع در نجف یا قم می‌بردند.^[38] مقوله مرجعیت در میان جامعه تشیع افغانستان کاملاً تازه است، زیرا بسیاری از علمای شیعه افغانستان به مرحله اجتهاد رسیدند، ولی شرایط مساعد نبود تا بتوانند رساله‌ی عملیه تدوین نمایند و مردم از آنها تقلید کنند، اما آرزوی دیرینه‌ی مردم تشیع افغانستان جامه عمل پوشید و با تلاش زیاد و سعی بلیغ برخی از علمای شیعه افغانستان، مرجعیت در این سرزمین راه یافت. از جمله علامه مدرس افغانی (۱۲۸۴ش)^[39]، آیت الله شیخ محمد امین افشار (۱۲۸۸ش)^[40]، آیت الله سلطان محمد ترکستانی (۱۲۹۱ش)^[41]، آیت الله سید محمد سرور واعظ بهسودی (۱۲۹۵ش)^[42] و... در گذشته روحانیت شیعه افغانستان که به مرحله اجتهاد می‌رسید و نمی‌توانست به عنوان مرجع تقلید مردم شیعه افغانستان باشد، پس تلاش علمی و زهد و پارسایی دو تن از مراجع عظام به این مقام عظمی نایل شدند که در این نوشتار معرفی می‌شود:

الف) آیت الله العظمی قربانعلی محقق کابلی (تولد ۱۳۴۹ق): مرجع تقلید معاصر، محقق ژرف نگر عصر حاضر، آیت الله قربانعلی محقق کابلی از شاگردان برجسته و مشهور حضرت آیت الله خویی (ره) در نجف بود که در سایه زهد، آراستگی معنوی، استعداد و دانش اندوژی خویش توانست نظر استاد فرزانه را جلب کرده و بدین ترتیب دقت علمی و توان تحقیقی وی، شایسته ارزیابی شد و این امر از تقریظ استادش بر جلد اول تقریرات درسش را که با قلم شیوا و روان به نگارش درآورده است، کاملاً واضح و روشن است. وجود پر برکت حضرت آیت الله العظمی محقق کابلی، منشاء خدمات فراوان مذهبی، علمی، فرهنگی و جهادی در جهان اسلام و بویژه در افغانستان بوده است، اما طلاهداری وی در احراز مقام عظمای مرجعیت و منصب بلند پایه‌ی فتوا جلوه‌ی بیشتری دارد.^[43] در زمستان ۱۳۷۲ش. رساله عملیه‌ی خویش را بنا به درخواست‌های بسیاری از مؤمنین و فضلاء، تدوین نمود و در طی ۶۶۴ صفحه و دارای ۳۱۰۳ مسأله به نشر سپرد. معظم له بیش از ۱۳ سال به تدریس «خارج فقه» در حوزه علمیه قم اشتغال دارد و عده‌ی زیادی از فضلا و طلاب جوان از محضر وی کسب فیض می‌نمایند.^[44]

ب) آیت الله العظمی شیخ محمد اسحاق فیاض (تولد: ۱۳۵۳ق): وی در سال ۱۳۶۹ ق. برای تکمیل آموخته‌های دانش خویش و رسیدن به مقام منبع اجتهاد، رهسپار حوزه علمیه هزار ساله نجف اشرف گردید، پس از تحصیل در سطوح عالی به جمع شاگردان آیت الله خویی پیوست، در میان شاگردان استادش بزودی درخشید و مورد عنایت آن استاد قرار گرفت. استادش روش او را برگزیده نوشته‌هایش را به عنوان تقریرات درس خارج اصول به نام «محاضرات» اجازه‌ی نشر داد. آیت الله فیاض چندین بار از طرف آیت الله خویی به نمایندگی تام الاختیارش در مراسم حج فرستاده، مسائل و استفتائات مقلدان خویش را به وی واگذار می‌کرد و در حوزه علمیه نجف نیز، او مسئول پاسخ به استفتائات مقلدان آن مرجع بود و از سراسر جهان مقلدان آقای خویی (ره) می‌آمدند و آقای فیاض پاسخ به مسائل و اشکالات آنها را می‌گفت و با شخصیت علمی و مبانی استادش آشنایی کامل داشت، فتاوی استادش را با قلم روان تدوین می‌نمود و استادش با ملاحظه صحت آنها تأیید می‌نمود و امضا می‌کرد.^[45]

آثار علمی فراوان از آیت الله فیاض در دست چاپ و برخی به نشر رسیده است. آثار وی در هر بخش ارزشمند و جایگاه بلندی را در نزد دانشیان حوزه و اهل پژوهش دارا بوده و از توانمندی فوق العاده او در عرصه استنباط احکام شرعی حکایت دارد. عناوین و فهرست آثار وی بدین شرح است:

المحاضرات فی اصول الفقه (مجموعاً ده جلد است که پنج جلد آن به نشر رسیده است)؛ تعالیق مبسوطه علی العروة الوثقی (پانزده جلدی که بخشی از آن به چاپ رسیده است)؛ منهاج الصالحین (سه جلد)؛ المباحث الاصولیه (شش جلد و ادامه دارد)؛ الاراضی؛ احکام البنوک؛ مناسک حج؛ النظرة الخاطفة فی الاجتهاد؛ المختصر فی احکام العبادات؛ رساله‌ی توضیح المسائل (فارسی)؛ رساله‌ی استفتائات به زبان عربی.^[46]

بنابراین مرجعیت در جامعه تشیع افغانستان به یک آرزو دیرینه‌ی باقی مانده بود و بسیاری از علما و دانشمندان شیعی افغانستان از لحاظ علمی به مراحل اجتهاد راه پیدا کردند؛ اما به عنوان وکیل و نماینده مراجع عظام عراق و ایران و... به ایفای نقش می‌پرداختند. با توجه به شرایط آن روز همین مسأله کافی بود، اما پس از مساعد شدن اوضاع شیعیان در افغانستان و نیازمندیهای بیشتری به مراجع تقلید داشتند، از این میان حضرت آیت الله العظمی محقق کابلی، با سعی بلیغ و اهتمام علمی توانست به مرجعیت تام شیعیان افغانستان نائل شود. بنابراین آیت الله محقق را از پیشگامان نهاد مرجعیت در افغانستان می‌توان یاد کرد که در این صحنه خوب درخشید و پاسخ‌های بی‌جواب مردم شیعه افغانستان را با تدوین رساله‌ی احکام دینی خویش جواب داد. معظم له این خودباوری را برای اندیشمندان افغانستان به ارمغان آورد که پس از تحصیل در دوره‌های خارج اصول و فقه و پژوهش در این علوم و در سایه زهد و وارستگی افرادی می‌توانند به این جایگاه علمی برسند. پس از ایشان حضرت آیت الله العظمی محمد اسحاق فیاض در حوزه‌ی علمیه نجف اشرف، مقام اجتهاد و مرجعیت را احراز نمود و چشمه جوشان علمی در آن حوزه گشت و بسیاری از شیعیان و مشتاقان از سراسر جهان گرد وجود ایشان می‌چرخند و از دیدگاه‌های نسبتاً جدیدی وی در بسیاری از علوم و معارف اهلیت (علیهم السلام) بهره می‌گیرند.

گفتار سوم: نهاد داوری

دستگاه متصدی حل دعاوی و دستگاه اداری داوری شیعیان افغانستان به دو دسته تقسیم می‌گردد:

الف) سیستم داوری حکومتی:

در این گونه سیستم دولتها به اعمال و اجرای احکام و اموری چون وقف و سرپرستی از یتیمان و... در بحث مجازات از «حدود» گرفته تا «قصاص» به عهده داشتند، وجود چنین سیستم بازدارنده در میان شیعیان، نقش مؤثری در کنترل و کاهش خودسری و جرم و جنایت طایفه‌ای و محلی ایفا می‌کردند و بر اساس فقه و مذهب حنفی، احکام صادر می‌شد، و شیعیان مجبور بودند که از این گونه احکام در اموری چون: نکاح، طلاق، دیات، قصاص، تخلفات حقوقی و... پیروی کنند، یعنی؛ به موازین شرعی فقه حنفی تا دوره امان الله خان که پس آن طبق قانون اساسی اجرا و مردم شیعه به اجرای آن ملزم می‌شدند.

آقای واعظی درباره رشوه‌خواری و بی‌عدالتی دستگاه قضایی حکومتی چنین می‌نویسد:

«... اما به کلی از فساد، رشوه‌خواری، جانبداری و سلیقه‌ای عمل کردن هم مبری نبود. فقدان قانون و سیستم کنترل قانونی و آزادی فضات از قید مقررات قانونی و نظارت موجب می‌گردید که احکام صادره، گاه خلاف اصل و حقیقت صادر گردد».^[47]

این گونه بی‌عدالتی‌ها و فرمانهای صادر شده خلاف اصل و واقع در زمانهای حاکمان وقت افغانستان بسیار اتفاق افتاده است که در این نوشتار به عنوان نمونه از آقای قندهاری که در جریان یک فیصله دعوی در زمان حکومت ظاهر شاه بوده است ذکر می‌آید. وی در مورد این فیصله می‌نویسد: یک نفر شیعه به قتل رسیده بدست افغان (کوچی) و پای یک رأس شتر شکسته (زخمی) شده است، طبق این فیصله به وارثین شیعه ۶۰۰ افغانی می‌پردازد (به عنوان دیه یک نفر)، اما بابت زخمی شدن شتر کوچی به تهمت مردم را می‌گفت که پای شترم را زخمی نمودید و کسی هم ندیده بود که واقعاً شتر زخمی شده باشد. قضات مبلغ ۳۷۰۰ افغانی از مردم شیعه بابت خسارت پای شتر کوچی دریافت می‌کردند.^[48]

در حکومت‌های افغانستان، عدالت در مورد شیعه اصلاً اجرا نمی‌شد که هیچ! گاهی اوقات دولت‌ها علیه مردم شیعه پرونده‌های جعلی درست می‌کردند. در این باره آقای لعلی می‌نویسد:

«رتیب دادن پرونده‌های جعلی از قبیل مفقود شدن شتر و رمه‌ی گوسفندان، بهانه دیگری بود تا به حکومت عارض شوند و آنگاه حکومتیان می‌دانستند که چه کار کنند».^[49]

پرونده‌های ساختگی فقط به تأیید یکی از مقامات دولتی می‌رسید، لازم الاجرا می‌شد و نیز خزانه‌ی دولت حکم قهر را داشت که هرچه در حساب آن واریز می‌شد، دیگر بر نمی‌گشت، محاکم قضایی و مرافعه از این قبیل کارها را در دهه‌ی دموکراسی و بعد از آن یعنی؛ در زمان صدارت داودخان، که شیعه‌ها را به آن گرفتار کردند و به مرور زمان زیر بار سنگین این گونه بی‌عدالتی‌ها، کمر شیعه‌ها را خرد کردند.^[50]

آقای مقصودی در باره یک پرونده جعلی در سال ۱۳۳۶ ش. می‌نویسد: پرونده جعلی علیه مردم قریه‌جات مربوط به «ناهور» تنظیم شد و بعد بدست والی غزنی سپرده شد، والی که خود طراح این پرونده بود، پرونده مذکور را به مجلسی که خود شخصاً ریاست آن دارا بود، فرستاد و بدون این که از مدعی و مدعی علیه خبری باشد، حکم را صادر نمود مبنی بر این که مردم مربوط ناهور، مبلغ یک و نیم میلیون افغانی را به خزانه‌ی دولت به عنوان جریمه بپردازند. همین والی دستور احضار موسفیدان را جهت تحویل جریمه داد، مردم بدون این که از علت جریمه با خبر باشند، این مبلغ را پرداخت کردند.^[51]

در دروه حاکمان افغانستان کسی جرأت رسمیت دادن به مذهب جعفری در محدوده قضایی و اجرایی مربوط به شیعه‌های افغانستان را به جز دکتر نجیب الله، در دیگر دوره‌ها سراغ نداریم. گرچه دکتر نجیب الله از این رسمیت دادن مذهب جعفری در حوزه قضایی و احکام مربوط به شیعه‌ها از سیاست‌های وی بود، ولی این کار دکتر نجیب هشدار دهنده به نیروها و حکومت‌های پس از خودش بود که به افق وسیع‌تر تعقل و تفکر کنند.^[52] نتایج حاصله از عملکرد و مراکز اداری و قضایی وابسته به حکومت‌های مستبد که منحصرأ به شیعه‌های هزاره‌جات مربوط می‌شود که عبارت بودند از: بی‌گناه را به گناه متهم ساختن؛ جزای جسمی، تعذیب روحی؛ تاراج دارایی‌ها و ثروت منقول و غیر منقول آنان؛ داشتن انگیزه سیاسی مجازات.

انگیزه سیاسی انواع مجازات و انطباق کامل آن بر مردم شیعه، بدون شایبه از خصومت باطنی رژیم‌ها و ایادی آنها، پرده بر می‌داشت، مخصوصاً وقتی که رژیم حس می‌نمود فردی استعداد جنبش در قبال مظالم ایادی رژیم دارد، سازمان اطلاعات، وی را به جرم جنایی به حبس و شکنجه وادار می‌ساخت. گاهی فعالیت‌های ضد خیانت دولتی را در ردیف جرایم جنایی مانند: قتل، زنا، دزدی و... قرار می‌دادند، تا بتوانند ذهنیت طرف را تضعیف کنند، تا دیگر کسی جرأت مخالفت با دولت را نداشته باشد.^[53]

رسوایی و افتضاح دستگاه قضایی، پولیسی و ثارنوالی و اداره تحقیقات حاکمان وقت به درجه‌ی نهایی رسیدند و هر صاحب‌نظر را به تأمل و امل می‌داشت که برای نمونه به این ماجرا توجه نماید.

«یک نفر دیوانه در قره غندک (از توابع بامیان) خودکشی کرده بود، آقای خوگیانی و همدستانش عریضه جعلی به نام عبدالسلام پدر مقتول ترتیب و چند نفر بی‌گناهان را به جرم قتل مورد لت و کوب قرار داد و حبس نمودند. که عبدالسلام مذکور، موضوع را به صدارت عظمی عرض و تذکر داده که پسر را کسی به قتل نرساند، بلکه خودکشی کرده است... چون مسئولیت متوجه والی و همدستانش گردید بناءً دوسیه (پرونده) جعلی اش حفظ و مبلغ گزافی را از نزد آن بی‌گناهان اخذ و رها نمودند.»^[54]

بدین ترتیب در دستگاه قضاوت حکومت‌های ضد مذهبی و ملی پدیده‌ی به نام عدالت وجود نداشت و مجازات غیر مجرم شیعه را به عادت همیشگی خویش روا می‌دانستند.

ب) سیستم داوری محلی:

این سیستم که به صورت ابتدایی و به سادگی تأسیس و اداره می‌شد، عمدتاً مبتنی بر اعمال مصالحه و اجرای شریعت اسلامی و مبانی فقه جعفری بود. مهمترین حوزه فعالیت این دستگاه رسیدگی به دعاوی حقوقی و شکایت مردم از قبیل جنگ‌های میان تباری (قبیله‌ی)، قتل، زنا، دعاوی اراضی، ارث و میراث و... بود. رسیدگی به این گونه پرونده‌ها بسیار سریع و بدون تشریفات و مستندات قانونی صورت می‌گرفت. در این باره آقای فرهنگ می‌نویسد:

«برای رفع نزاع‌ها و کدورتها معمولاً سادات و علما را مأموریت می‌دهند و به اصطلاح «قاضی» قرار می‌دهند. نزاع‌هایشان را براساس مذهب (اثنا عشری) فیصله می‌دهند و به آن اصطلاحاً «حکم شریعت» می‌گویند.»^[55] بیشتر علما در افغانستان به دعاوی و اختلافات مردم به صورت مصالحه پایان می‌بخشد.

در سیستم قضایی محلی، نظام قضایی عنعنوی مردمی است که هرگاه نزاع بین دو نفر در یک محل رخ می‌دهد، سادات، ارباب، بزرگان و موسفیدان آن محل جمع می‌شوند، جهت حل اختلافات و دعاوی و مخاصمات به پیروی از سنت حسنه مصالحه اقدام می‌کنند و این گونه حل دعاوی شخصی که مقصر شناخته شود، چندین مرحله را طی کنند.

جریمه مالی؛ دعوت و مهمانی؛ حل دعوا توسط موسفیدان.

البته در تمام موارد اختلافات، اصل عمده عذرخواهی می‌باشد، فرد مقصر طبق فیصله‌ی علما و موسفیدان محل پیش طرف مخاصمه رفته از وی عذرخواهی و اظهار پشیمانی می‌کند و هدایایی نیز همراه می‌برد، در واقع این سنت پسندیده عاطفی عامل نابودی خصومتها محسوب می‌گردد، زیرا حس انتقامجویی طرف را از بین می‌برد. در نظام قضایی مردمی و عرفی برای مجازات مجرمان و غیر مجرمان جنگی چندین مجازات مرسوم است:

مجازات اخلاقی و روانی (سرزنش)؛

مجازات مالی و اقتصادی (جریمه و دبه).

شدیدترین مجازات، طبق سنت مردمی، به کسی اعمال می‌شود که مرتکب یکی از این اعمال شده باشد.

این سیستم در بسیاری از مناطق شیعه نشین استفاده می‌شود، مردم به علما و مراجع ذی صلاح مراجعه می‌نمایند تا آنها به اختلافات مردم رسیدگی کنند، علما با برداشتها و بررسی پرونده و گوش دادن به گفته‌های مدعی و مدعی علیه و شاهدان و... حکم نهایی را با مشورت سایر علما صادر می‌کنند، گرچه در ابتدا هر دو (مدعی و مدعی علیه) به مصالحه دعوت می‌کنند و چنانچه آنها حاضر به مصالحه نشدند به اجرای حکم شریعت می‌پردازند، در این گونه سیستم قضایی بیشتر مردم به علما و شخصیت‌هایی که در این زمینه تخصص دارند مراجعه می‌کنند و در نهایت هر حکمی که از سوی آنها صادر شوند، مورد پذیرش (مدعی و مدعی علیه) طرفین می‌باشند. این سیستم، در دروه‌های حکومت‌های افغانستان بسیار کمرنگ بود، ولی پس از آزادی مناطق شیعه نشین توسط علما آنها بسیار مراجعین دارند، مردم خوشحال هستند که طبق شریعت و فقه جعفری به حل و فصل دعاوی‌شان می‌پردازند.

اما پس از روی کار آمدن احزاب سیاسی شیعه، در مناطق تحت قلمرو آنها هر حزب و جریانی کمیته ویژه‌ای به نام «کمیته قضا» ایجاد کردند که متصدی آن علما و طلاب شیعی عهده‌دار قضاوت و تنظیم سیستم قضایی بودند.^[56]

با توجه به اصل عمده قضا و داوری و تخصص و تبحر علما، در این زمینه و تطبیق عملی فقه جعفری این کار برای مردم شیعه دلگرم کننده بوده است، با این که این سیستم و فیصله‌ها و حل اختلافات تا زمانی نافذ و با ارزش بود، که آن حزب در منطقه مسلط بود و بر حیطه‌ی قلمرو خویش نفوذ داشت. با تغییر حاکمیت و تصرف و نفوذ در حاکمیت توسط گروه دیگر، این فیصله‌ها، نیز در صورت طرح مجدد دعاوی از سوی مدعیان، توسط گروه جدید و حاکم آن قابل نقض و تغییر بود. این روند، خود به آشفته‌گی زندگی سنتی و اجتماعی محلی میان مدعیان و طرفین دعوا منجر می‌گردید.^[57] کسانی که مرتکب نوعی عمل ناپسند اخلاقی چون مشاجره و مجادله می‌شود، طبق ضوابط مجازات می‌گردد که بیشتر مصالحه و آشتی میان دو طرف خصم برقرار می‌کنند.^[58] اما در خصوص کسانی که مرتکب چنین اعمال (کفر گویی و بدعت، زنا، قتل نفس و دزدی) شود حد جاری می‌گردد.

جمع بندی و نتیجه گیری نهایی

خراسان در دوره ساسانیان و قرون اولیه اسلام، سرزمین بزرگ و وسیع تری را شامل بوده است، که کشور افغانستان کنونی بخش بزرگی از آن سرزمین را شکل می‌داده و قرن‌ها به نام «خراسان» خوانده می‌شده است و آنچه که از منابع بهره گرفته می‌شود، شهرهای مهم افغانستان چون: هرات، بلخ، جوزجان، فاریاب، بادغیس، طخارستان، طالقان، غور (هزارهجات فعلی)، بامیان و... شامل خراسان کهن می‌شده است. سرزمینی که امروزه به آن «افغانستان» اطلاق می‌شود تا قرن نوزدهم میلادی «خراسان» خوانده می‌شد و پس از آن «افغانستان» نام رسمی این سرزمین گردیده است.

کشور افغانستان در مرکز قاره کهن آسیا قرار دارد، در گذشته این سرزمین به مثابه چهار راه مهم تجاری در منطقه بود، چون «جاده ابریشم» از میان آن می‌گذشت و از این رو دارای اهمیت اقتصادی به سزایی بود. جمعیت این کشور را مورخین بیش از ۳۰ میلیون می‌دانند و در آخرین تقسیمات اداری افغانستان به ۳۴ ولایت (استان) رسیده است و آرایه‌های قومی در این کشور به بیش از ۵۵ ایل و تبار شناسایی گردیده است. افغانستان به علت تکثر و تنوع اقوام موزه بزرگی از نژادهای و ملل گوناگون توصیف شده است.

برخی از این اقوام عبارتند از: پشتونها (افغانها)، تاجیکها، هزارهها، ازبکها، سادات، قزلباشها، ترکمنها، بلوچها و... افغانستان به لحاظ ساختار دینی، ۹۹ درصد مردم آن مسلمانند، ولی از نظر مذهبی به دو فرقه سنی و شیعه دسته بندی می‌شود و اکثریت ساکنین افغانستان را اهل سنت تشکیل می‌دهد و یک سوم از کل جمعیت را شیعیان دارا می‌باشد.

ورود اسلام به سرزمین افغانستان برای نخستین بار در سال ۲۱ هجری بوده است در حالی که افغانستان آن روز تحت حکومت‌های محلی اداره می‌شد. ورود سپاهیان اسلام تداوم یافت و در دوره‌های مختلف وارد خاک افغانستان آن روز شد و با جنگ‌های فراوان گاهی این سرزمین دست به دست می‌شد.

اسلام و تشیع در دوره خلافت امیر المؤمنین علی (ع) در سرزمین هزارهجات که در اوایل دوره اسلامی به نام «غور» و «غورستان» و قسمت شمال غرب آن به نام «غرجستان» یاد می‌شد، راه یافت و مردم و امرای غور در این زمان به اسلام گرویدند و از دست آن حضرت عهد و لوای حکومتی دریافت نمودند، به محبت ائمه و اهلیت پیامبر (ص) در اعتقاد دینی‌شان راسخ بودند و نیز مذهب شیعه را در همین دوره پذیرفتند و از این رو در سال ۴۵ هجری معاویه دستور سب علی (ع) را صادر نمود که مردم غور و امرای آن از این فرمان سرپیچی کردند و آنها هرگز حاضر به لعن امام علی (ع) نشده‌اند و پس از آن مردم و امرای آن به حکم ارتداد سرکوب شدند.

آنچه در این نوشتار به دست آمده این است که آغاز و پیدایش مذهب تشیع در میان هزاره‌های هزارهجات به نیمه قرن اول هجری باز می‌گردد که با رفتار شایسته و عادلانه جده بن هبیره که نماینده حضرت علی (ع) در خراسان بوده است، مردم این سرزمین به این مذهب گرویده است، ولی شیعه شدن هزاره‌های هزارهجات در دوره ایلخانان (مغول) که آنان دین مبین اسلام را آنهم از نوع شیعی پذیرفتند و در دروه صفوی‌ها اندک بوده است، زیرا حاکمان و سپاهیان این سلسله‌ها شیعه بودند و به شاعر تشیع عمل می‌نموده‌اند. آن عده‌ای از مردم هزارهجات که تا این زمان به مذهب تشیع نگریده بودند، در این دوره به مذهب شیعه درآمدند. برخی مورخین گرایش مردم این سرزمین را به تشیع تدریجی دانسته‌اند.

عوامل گسترش تشیع در افغانستان:

۱. سیاست و رفتار عادلانه جده حاکم خراسان نقش مهمی برای توسعه و گسترش تشیع در نواحی چون غور، بلخ، کابل، هرات و... داشته است. جده فرستاده امام علی (ع) نماینده‌ی سیاستمدار و پارسایی بود که با رفتارهای عادلانه‌اش، بستری لازم را برای توسعه و گسترش تشیع در این سرزمین فراهم ساخت.
 - ۲- دومین عامل، محبوبیت اهلیت پیامبر (ص) به عنوان عامل سازنده و مهمی در گسترش و رشد آن در میان مردم افغانستان نقش داشته است؛ زیرا محبت به اهلیت پیامبر (ص) یکی از اساسی‌ترین عامل در گسترش تشیع می‌باشد و در واقع پایه و اساس برای پذیرش مذهب تشیع در این سرزمین محسوب می‌شود.
 ۳. ظلم خلفاء و مظلومیت اهلیت پیامبر (ص) یکی دیگر از عوامل رشد تشیع در افغانستان است. مظلومیت خاندان پیامبر (ص) هنگام رحلت پیامبر (ص) آغاز شد و پس از واقعه کربلا و شهادت امام حسین (ع) و اسارت اهلیت آن حضرت رو به فزونی گذاشت و شهادت زید بن علی در کوفه، شیعیان خراسان را وادار نمودند که تشیع‌شان را آشکار و بر ضد بنی امیه، به مخالفت برخیزند. ستم‌های زیادی که بنی امیه و بنی عباس نسبت به خاندان پیامبر (ص) روا داشتند، باعث نفوذ و گسترش تشیع در کشورهای اسلامی از جمله در افغانستان شد. این مظلومیت به گونه‌ی موجب توسعه و رشد تشیع در میان مردم این دیار گردید که شهادت زید بن علی و فرزندش یحیی توانست خراسان را به سمت خاندان رسول خدا (ص) و تشیع سوق دهد.
- ظلم ستیزی علویان و شیعیان در رشد و توسعه آن در افغانستان نقش سازنده‌ی داشته است و مردم از این نوع قیام‌ها علیه کسانی که ظلم و ستم پیشه می‌کرد، حمایت می‌کردند و کسانی که در مقابل ستم پیشگان ایستادگی می‌نمودند، جایگاهی ویژه‌ی در میان مردم افغانستان پیدا می‌کردند.

مهاجرت سادات به افغانستان پس از سقوط دستگاه سرداران در سوزوار، در ترویج شیعه در ایران و افغانستان نقش مهمی داشتند و بسیاری از آنان در میان مردم هزاره‌جات ساکن شده‌اند و مردم از آنان به گرمی استقبال می‌نمودند. از این رو استقرار امام رضا (ع) به خراسان نیز موجب فزونی تشیع گردید و از سوی دیگر موجب سیل مهاجرت علویان پس از استقرار در خراسان به سوی مشرق زمین گردید و این امر موجب توسعه و رشد چشمگیر تشیع گردیده است.

پراکندگی جمعیت شیعه در افغانستان به دو صورت می‌باشد:

۱- در یازده ولایت (استان) جمعیت شیعه به صورت متراکم وجود دارد از جمله اینها: بامیان، دایکندی، میدان، غزنی و ... می‌باشد که اکثریت ساکنین این مناطق را شیعیان تشکیل می‌دهند.

۲- جمعیت شیعه به صورت پراکنده در حاشیه‌ها با سایر برادران اهل سنت زندگی می‌کنند. در ۲۳ ولایت (استان) وجود دارد که عبارتند از: هرات، قندهار، کابل، هلمند، لوگر و ... که در این ولایات اکثریت با اهل سنت است.

نقش شیعیان در فرهنگ و تمدن افغانستان عبارتند از: علوم و معارف، هنر و معماری، آداب و رسوم، نقش اقتصادی شیعه در حکومت و سیاست. تشیع افغانستان در زمینه رشد و توسعه علوم در همه دوره‌ها نقش داشتند. در برخی دوره‌ها در زمینه‌های علمی چون تاریخ‌نگاری، حکمت، ریاضیات و نجوم و ستاره‌شناسی و ادبیات و هر دانشی که تشیع در رشد و شکوفایی و گسترش آن نقش ایفا نموده‌اند می‌باشد.

گرچه در قرنهای ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ هجری چندان رشد و توسعه علوم را در میان شیعیان شاهد نیستیم، بلکه برخی انگشت شماری از افراد شیعه وجود دارد که در برخی از حوزه‌های علمی نقش آفرین بوده‌اند؛ ولی در قرنهای ۱۳ و ۱۴ هجری شاهد رشد و توسعه و شکوفایی علوم در میان شیعیان هستیم که از قرن ۱۳ به بعد رو به صعود می‌باشد، شیعه‌ها در زمینه‌های گوناگون علمی در قرن ۱۴ و پس از آن سیر صعودی داشته‌اند و علوم در میان شیعیان بویژه در بخش ادبیات و تاریخ‌نگاری و خلق آثار این چنینی از افراد اندیشمند شیعی زیاد سراغ داریم.

در بخش شعر و شاعری در دو قالب در میان شیعیان رشد و نمو نموده است: یکی در قالب مرثیه سرایی و دیگر در قالب ادبیات (شعر) مقاومت که از میان مرثیه سرایان معروف شیعه در افغانستان به نام سه نفر بر می‌خوریم: محمد نبی واصل، سید کاظم بلبل و محمد ابراهیم ترکمن معروف به «ذکاء» که در محافل مذهبی و ادبی افغانستان از شهرت فراوان برخوردار است. و در شعر مقاومت با نام علامه شهید (بلخی) به عنوان مدافع ارزشهای دینی در برابر مظاهر بیگانه ایستاده و مبارزه با شعر آغاز نموده است.

در بخش هنر: در هنر آهنگ سازی، هنرمندان نامی در عرصه موسیقی درخشیده‌اند و مشهورترین آنها که حتی آوازه آنها در رادیو و تلویزیون طنین اندازند عبارتند از: صفدر توکلی، داود سرخوش و ... است.

در بخش هنرهای دستی مثل نقاشی و خط و خوشنویسی شیعه‌ها برجسته می‌باشند. در این هنر معروف و مشهور می‌باشند.

و نیز در قسمت هنرهای تجسمی، چون نساجی و بافندگی شیعیان افغانستان بویژه در هزاره‌جات به بافتن انواع گلیم، قالیچه، شال، خورجین، انواع ژاکت، شال گردن، جوراب، دستکش، کلاه و ... در قدیم الایام رونق بسیار داشته است. در بسیاری از نواحی کشور افغانستان خودکفا بوده‌اند، علاوه بر آن مقادیری از اقلام صادرات کشور از این مناطق تأمین می‌گردیده است. در زمینه‌های گلدوزی، سوزن دوزی و ... این مردم نقش و سهم به سزایی در میان دیگران دارند.

در زمینه صنعت، شیعیان از روزگاران قدیم نسبتاً پیشرفته بوده است. در مناطق هزاره‌جات روش ابتدایی ذوب و استخراج آهن معمول بوده است. فلزکاران و اسلحه سازان از آهن و یا فولاد استخراج شده، اسلحه‌های مرغوب و با جنس عالی تولید می‌کردند و نیز در ساختن اسلحه‌های سرد و گرم و ابزار و آلات کشاورزی و زیور آلات زیبایی زنانه نقش داشته‌اند.

در زمینه صنعت چوب و صنایع آن نقش برجسته‌ای در زندگی مردم شیعه افغانستان می‌توان یافت است و در ساختن درب، پنجره (کلکین)، کمد (الماری) میز و صندلی (چوبی)، ظروف و وسایل آشپزخانه وسایل و ابزارهای کشاورزی، ظرافت هنری صنایع چوبی در شهرها نقش دارند. در زمینه معماری، شیعیان در مناطق شهری از اصول معماری شهری پیروی می‌کنند، ولی شیعه‌ها در روستا در امور ساختمان و عمران از روش‌های قدیمی که محصول تجارب و اندوخته‌های علمی استادکاران ماهر است، غالباً استفاده از سنگ و محل سنگی و صخره‌ای را توصیه می‌کند، تا منازل دوام بیشتری داشته باشد. یکی از روش مثبت و فنی این مردم، بهره‌گیری از گِل به جای خشت خام است، گِل مورد استفاده را به شکل ساده آماده می‌کند وقتی آب و خاک را مخلوط کرد برای چند ساعت آن را بهم می‌زند تا آب و خاک مخلوط گردد، چسبندگی و دوام این گِل بسیار است و ساختمان‌هایی که از این نوع، تاریخ چند صد ساله دارد، که به حالت اولیه باقیمانده است. شیعه‌ها در بازسازی و راه سازی و سرک سازی پل و سدسازی نقش بارزی داشته‌اند.

شیعیان در ایجاد ابنیه تاریخی مذهبی و در عمران و آبادی و آثار تاریخی ید طولای داشته‌اند. از جمله می‌توان به چهار چته کابل، باغ علی مردان خان و نیز در اعمار و بازسازی مراقد و زیارتگاه‌ها و همین طور در ایجاد ابنیه مذهبی چون ایجاد بنای مدارس علوم دینی، مساجد و تکایا شیعیان از پیشگامان در این زمینه بوده است.

شیعه‌ها در آداب و رسوم خویش با تکیه شرع و عرف پایبندند نسبت به دیگر ساکنین افغانستان سالمتر و متنوع‌ترند و هنگام جشن‌ها و مناسبت‌های مذهبی و ملی جشن می‌گیرند و در ایام عزاداری‌ها به عزاداری می‌پردازند.

نقش اقتصادی شیعه‌ها در افغانستان بسیار در سطح پایین قرار دارد. زندگی بیشتر آنان به زمین وابسته بوده و مردم به کشاورزی و کشت و دامداری مشغول بودند، جز عده‌ای از آنها (قزلباش) که در شهرها می‌زیستند و به مشاغل دیوانی و در برخی موارد به تجارت می‌پرداختند.

برخورد حکومت‌های مرکزی افغانستان در قبال شیعیان بسیار ظالمانه و جبارانه بوده است و هیچگاه و هیچ حکومتی را نمی‌توان یافت که در تعامل با شیعیان برخورد مناسبی داشته باشند. ولی با این حال برخی از شیعیان در حکومت‌های مرکزی افغانستان نقش داشتند و از جمله قزلباشان در همه حکومت‌های مرکزی افغانستان به شغل دیوانی (اداری) و نظامی و در برخی موارد به اداره حکومت پرداختند، ولی هیچگاه نتوانستند حکومت و قدرت مرکزی را به دست گیرند و بر مردم افغانستان حکمرانی کنند، با این که در انتقال قدرت از یک حاکم به حاکم دیگر نقش تعیین‌کننده‌ای داشتند، ولی هزاره‌های شیعه و دیگر شیعیان از این گونه مشارکت در حکومت‌ها محروم بوده‌اند و در صورتی که نقش داشتند بسیار اندک بوده است.

ولی آنچه همگان اتفاق دارند، این است که شیعه‌ها را در راه‌اندازی نهضت‌های آزادی بخش علیه استعمارگران، از پیشگامان و پیشقراولان این گونه نهضت‌ها می‌توان قلمداد کرد. مشارکت شیعیان در مبارزه علیه نیروهای استعماری انگلیس در طی جنگ‌های متعدد کاملاً پیدا و روشن است و مردم افغانستان به شجاعت این مردم آگاهند و نمونه این گونه مبارزات را در جنگ‌های «میوند»، «قندهار» و «جنگ استقلال» که شیعه‌ها بسیار تأثیر گذارتر بوده‌اند و همین طور در قیام شیعیان علیه رژیم مارکسیستی از جاده میوند (چنداوول) محله شیعه نشین کابل این نهضت آغاز می‌شود و در مسیر تظاهرات برادران اهل سنت به آنها ملحق می‌شوند و در این راه بسیاری از شیعه‌ها به زندان مخوف رژیم مارکسیستی می‌افتند و به شهادت می‌رسند و یا زنده بگور می‌شوند. در واقع شیعه‌ها چنین شیوه مبارزه را با دشمن به دیگر هموطنان خویش آموزش دادند و در این امر پیشگام می‌باشند و قیام‌های آزادی خواهانه در تمام مناطق شیعه نشین به طور خودجوش آغاز شد و مناطق پس از دیگری به دست نیرومند شیعه‌ها افتادند و شیعه‌ها در بسیاری مناطق هزاره‌جات را در اندک زمان باز پس گرفتند و در مناطق همجوار نیز به مساعدت برادران اهل سنت خویش شتافتند. نهادهای اجتماعی و مدنی شیعیان عبارتند از: تعلیم و تربیت، روحانیت و قضاوت (داوری). تعلیم و تربیت در میان شیعیان افغانستان در بسیاری از مناطق به روش سنتی و به صورت مکتب‌خانه وجود داشته است. در گذشته مکتب خانه و مدارس علمی شیعیان جایگزین نظام آموزشی بوده است که عملکرد این دو نهاد در زمینه سواد آموزی احکام دینی بسیار مثبت و سازنده بوده است. در گذشته که نظام تعلیم و تربیت رسمی وجود نداشت، مکتب‌خانه‌ها افزون بر آموزش عمومی، وظیفه تربیت مقدماتی علمای دین را نیز بر عهده داشتند. دانش‌آموزان مستعد مکتب‌خانه‌ها پس از فراگیری سواد و مقدمات علوم متداول، به مدارس علمیه جهت ادامه تحصیل می‌رفتند. با این که شیعه‌های افغانستان از امکانات مدارس دولتی و آموزش حکومتی برخوردار نبوده‌اند، نسبت به سایر هموطنان خویش باسوادتر می‌باشند. از این رو می‌توان نقش شیعیان را در تعلیم و تربیت بسیار مؤثر دانست. در رأس جنبش‌های آزادی خواهانه علما و روحانیت شیعه قرار داشتند. روحانیت خود دارای سازمان (غیر رسمی) و به صورت شبکه مرتبط اجتماعی است که در هر نقطه از جهان قرار داشته‌اند، دارای مسئولیت‌های مشابهند و دارای وظایف یکسان در زمینه‌های گوناگون که برخی از مسئولیت آنها هدایت و ارشاد جامعه است. روحانیت شیعه در افغانستان در گذشته وکیل مجتهد و نماینده آن بود و به هر مرحله‌ای از مقام علمی که می‌رسید، تنها نماینده مجتهد در نجف و قم بود، ولی در دوره معاصر این طلسم شکسته شده علما و روحانیت شیعه خود می‌تواند به این مقام عظمی دست یابند یعنی خود مجتهد باشند.

از این رو می‌توان به حضرت آیت الله العظمی محقق کابلی و آیت الله العظمی فیاض اشاره کرد که این دو مجتهد و عالم جامعه شیعه افغانستان با تلاش توانستند به مقام شامخ مرجعیت برسند.

در میان شیعه‌ها سیستم قضایی (داوری) به دو صورت بوده است. یکی، سیستم قضایی دولتی که دولت‌ها به اعمال و اجرای احکام و اموری چون وقف و سرپرستی از یتیمان و... در بحث مجازات از «حدود» گرفته تا «قصاص» را به عهده داشتند. گرچه حکومت‌ها بر قضاوت نظارت نداشتند و رشوه‌ستانی‌ها و بی‌عدالتی‌ها در مورد اجرای حکم و حل دعاوی شیعیان بیداد می‌کرد، ولی عامل بازدارنده‌ای در جرم و جنایت در شیعه‌ها تلقی می‌شد. دومی سیستم قضایی محلی است که این سیستم ابتدایی و به سادگی تأسیس و اداره می‌شد عمدتاً مبتنی بر اعمال مصالحه و اجرای شریعت اسلامی و مبانی فقه جعفری بود که توسط علما و روحانیت اداره می‌شد.

فهرست منابع فصل سوم

- [1]- محمد عزیز بختیاری، شیعیان افغانستان، ص ۲۳۵-۲۳۴.
- [2]- همان، ص ۲۴۰-۲۳۷.
- [3]- همان، ص ۴۰.
- [4]- همان، ص ۲۳۷-۲۳۶؛ علی رضوی غزنوی، نزدی افغانستان، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۷۵، ص ۲۵-۲۴.
- [5]- همان، ص ۲۳۸-۲۳۷.
- [6]- همان ص ۲۴۱-۲۴۰.
- [7]- همان، ص ۲۴۴؛ علیداد لعلی، سیری در هزاره جات، ص ۳۴۳.
- [8]- میرغلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۱۸۲؛ علیداد لعلی، سیری در هزاره جات، ص ۳۴۹.
- [9]- بصیر احمد دولت آبادی، شناسنامه افغانستان، ص ۴۶۷-۴۶۶.
- [10]- محمد اسحاق اخلاقی، هزاره ها در جریان تاریخ، قم: انتشارات شرایع، ۱۳۸۰، ص ۵۴۶.
- [11]- اولیور رواء، افغانستان، اسلام و نوگرایی، ص ۸۵.
- [12]- بصیر احمد دولت آبادی، شناسنامه افغانستان، ص ۴۶۷.
- [13]- عبدالمجید ناصری داوودی، مشاهیر تشیع افغانستان، ج ۲، ص ۵۳.
- [14]- عبدالحسین مقصودی، هزاره جات سرزمین محرومان، پاکستان: کوئته، ۱۳۶۸، ص ۵۲-۵۱.
- [15]- سید محمد حسین فرهنگ، جامعه شناسی و مردم شناسی، شیعیان افغانستان، ص ۴۰۸ و ۴۰۷.
- [16]- حسین نایل، یاد نامه کاتب، کابل، مطبعه دولتی، ۱۳۶۵، ص ۱۴.
- [17]- حسین علی یزدانی (حاج کاظم)، سراج التواریخ، ج ۲، ص ۱۱-۷.
- [18]- عبدالمجید ناصری داوودی، مشاهیر تشیع افغانستان، ج ۱، ص ۱۱۶.
- [19]- همان.
- [20]- عمید الدین باقی، کاوشی درباره روحانیت، قم: چاپ اول، ۱۳۶۴، ص ۱۵.
- [21]- همان.
- [22]- محمد رضا حکیمی، هویت صنفی روحانیت، قم: انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۸، ص ۱۸.
- [23]- محمد عزیز بختیاری، شیعیان افغانستان، ص ۲۹۱.
- [24]- همان، ص ۲۹۳-۲۹۲.
- [25]- علیرضا علی آبادی، افغانستان، ص ۳۳-۳۲.
- [26]- میر محمد هدی، بلبل، ص ۲۲.
- [27]- حمزه واعظی، مجله سراج، سال ششم، شماره ۱۷-۱۶، ص ۱۰.
- [28]- محمد عزیز بختیاری، شیعیان افغانستان، ص ۳۹۳.
- [29]- محمد حسین فرهنگ، جامعه شناسی و مردم شناسی شیعیان افغانستان، ص ۳۱۲.
- [30]- همان، ص ۳۲۷.
- [31]- محمد عزیز بختیاری، شیعیان افغانستان، ص ۳۹۶.
- [32]- حمزه واعظی، روزنامه کیهان، یکشنبه ۱۱ اسفند ۱۳۷۰، شماره ۱۴۴۲۱، ص ۵.
- [33]- همان، ص ۵.
- [34]- محمد حسین فرهنگ، جامعه شناسی و مردم شناسی شیعیان افغانستان، ۲۱۹-۲۱۸.
- [35]- همان.
- [36]- همان. ۳۲۳.

- [37]- ر. ک: مسأله اول رساله‌های عملیه مراجع تقلید.
- [38]- محمد عزیز بختیاری، شیعیان افغانستان، ص ۳۹۰.
- [39]- حسین علی یزدانی (حاج کاظم)، دفاع هزاره‌ها از استقلال و... مشهد: بی‌نا، ۱۳۷۱، ص ۳۲.
- [40]- حسین شفایی، زندانیان روحانیت تشیع افغانستان، ص ۶۰.
- [41]- ع. عرفانی، مرثیه سرایان افغانستان، ص ۷۰.
- [42]- محمد حسین فرهنگ، جامعه شناسی و مردم شناسی شیعیان افغانستان، ص ۲۲۵.
- [43]- محمد عیسی محقق خراسانی، المؤلفون الافغانیون المعاصرون، ص ۴۲-۴۱.
- [44]- عبدالمجید ناصری داودی، مشاهیر تشیع افغانستان، ج ۱، ص ۱۷۲-۱۷۱.
- [45]- همان، ص ۱۳۳-۱۳۲.
- [46]- همان.
- [47]- حمزه واعظی، افغانستان و سازه‌های ناقص هویت ملی، ص ۱۹۰.
- [48]- طالب قندهاری، نگاهی به افغانستان امروز و دیروز، ص ۳۵.
- [49]- علیداد لعلی، سیری در هزاره‌جات، ص ۱۴۶-۱۴۵.
- [50]- سید محمد حسین فرهنگ، جامعه شناسی و مردم شناسی شیعیان افغانستان، ص ۲۴۹-۲۴۸.
- [51]- همان، ص ۲۴۹.
- [52]- بیانیه نجیب، به مناسبت تدویر اولین جرگه سراسری ملیت هزاره، ۲۹ / ۶ / ۱۳۶۶ در کابل.
- [53]- علیداد لعلی، سیری در هزاره‌جات، ص ۴۶۲-۴۶۱.
- [54]- همان، ص ۴۶۲.
- [55]- سید محمد حسین فرهنگ، جامعه شناسی و مردم شناسی شیعیان افغانستان، ص ۳۹۲.
- [56]- حمزه واعظی، افغانستان و سازه‌های ناقص هویت ملی، ص ۱۹۰-۱۸۹.
- [57]- همان.
- [58]- علیداد لعلی، سیری در هزاره‌جات، ص ۴۶۳-۴۶۵.